مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین





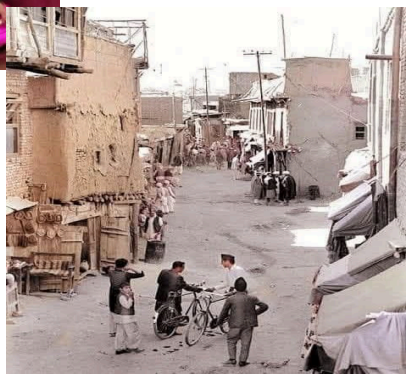

شماره مسلسل : بیست و هشتم

نوامبر 2026 میلادی مطابق عقرب ۱۴۰۵ خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

فهرست عناوین این شماره :

1. موضع جبهه مردم افغانستان «جما» پیرامون اعلامیه سپاهی های گمنام "ساما"
2. اعلامیه سپاهی های گمنام " ساما"
3. موضع حلقات مطالعاتی «اخگر»و «روستا خیز» در حمایت از اعلامیه سپاهی های گمنام "ساما"!
4. چگونه انقلاب ها شکست می خورند و چگونه مصادره میشوند ؟
5. ساختار شکنی انقلاب در اندیشه ی مائو و آلتوسر - مجید افسر
6. اعتراضات سراسری و بحران سوخت در فرانسه
7. یک مغالطه در برداشت معنی و مفهوم از مبارزه طبقاتی
8. کمونیسم به یک خلا تبدیل میشود ، اگر دانش کسب شده در آگاهی پردازش نشود
9. په سیمه کی حالات د خراپیدو په لور روان دی...
10. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ساما
11. یادنامه ی جاویدان استاد حشمت الله اوریا
12. مرگ و جدایی
13. برژینسکی و افسانه جامعه تکنوترونیک سرمایه داری در نقاب علم و گریز از منطق دیالکتیکی تاریخ
14. داعدام ترمخه د کمونیست گوند غړي شهیدی عدنان مریم لیک
15. نفوذ دوباره روسیه در افغانستان
16. زمین سخت و آسمان دور
17. علم در برابر دین ؛ آیا خلقت انسان ها از آدم و حوا واقعیت دارد؟
18. اعتراضات مجلس مهمانی نیست
19. غزل «باغ ما»
20. خسر مې شپږ لکه افغانی غواړي. نو دا پیسې له کومه پوره کړم؟
21. نا عدالتی هایی که در پارلمان حل نشوند ، در خیابان ها حل و فصل خواهند شد
22. دانشجویان ؛ سرمایه های انسانی و امید توسعه افغانستان
23. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
24. اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان
25. کی جی بی در افغانستان
26. د امیرالمومنین په کارونو او فرمانونو باندې بحث !
27. بازی شیطان جلد اول (آیت الله و شاهزاده)
28. اروپا پشت در ؛ وقتی تصمیم ها جای دیگری گرفته می شود
29. باز هم کوچ اجباری !
30. استاد علی الهادی مدنی اسطوره بسکتبال افغانستان به ابدیت پیوست !

1

موضع جبهه مردم افغانستان «جما» پیرامون اعلامیه «سپاهی‌های گمنام "ساما" »

جبهه مردم افغانستان «جما» به مثابه یک نهاد مستقل، ملی، دموکراتیک و انقلابی که از بطن جامعه و دردهای کارگران، دهقانان و زحمتکشان برخاسته است؛ با درس آموزی از تجارب گران‌بهایی که با خون هزاران مبارز راستین انقلابی و رهروان جنبش دموکراتیک نوین عجین شده است؛ بر مبنای مرامنامه و برنامه مدون خود موضع خویش را اعلام می‌دارد. البته با وجود برخی ملاحظات کوچک و قابل حل، حمایت اصولی خود را از اعلامیه «سپاهی‌های گمنام ساما» که نشانی از ارادت، پایداری و رشادت انقلابی در آن نهفته است؛ اعلام نموده و ماهیت دلالان سیاسی را که دستانشان تا آرنج در جنایت، خیانت و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی آغشته است، افشا می‌نماید.

این آواز که از کوهپایه‌های هندوکش و بابا، از دشت‌های سوزان وریگزاران بکوا، ازانارباغ‌های قندهار، تاکستان‌های شمالی و شالیزارهای شمال در برابر شایعه برگزاری نمایشی «کنفرانس سرتاسری "ساما" » بلند شده، حاکی از حیات و تداوم نیروهای انقلابی در کشور است. این خروش برحق در واکنش به توطئه عده‌ای از فاسدترین خائنان، تسلیم طلبان ومعامله‌گران وابسته به شاخه‌های نفوذی خاد ، دستگاه های استخباراتی منطقه و امپریالیسم غرب در بدنه سامای رزمنده ، سازمانی که رفیق مجید و رفقای همرزمش بنیاد نهادند ؛ برخاسته است.

تسلیم طلبان ، این ایادی دشمنان خلق که در طول بیشتر از چهار دهه گذشته دستانشان به انواع معامله‌گری‌ها آغشته بوده و تنها شمه‌ای از آن دراین اعلامیه انعکاس یافته است؛ اکنون می‌خواهند هویت تاریخی و انقلابی ساما را مصادره کنند؛ در واقع این صدا، پیام واضح و روشن از ایمان راسخ به تداوم مبارزه قانونمند، اصولی و عاری از هرگونه سازش و منفعت‌طلبی شخصی، متناسب با شرایط عینی و اوضاع مادی فعلی کشور تبلور یافته است.

از منظر «جما»، دایر نمودن کنفرانس سرتاسری «ساما»؟! به صورت آنلاین و مجازی، آنهم با اشتراک چهره‌های معامله‌گر، تسلیم‌طلب و پروتوکولی‌های رژیم نجیب، خادیست ها، شورای نظار، مزدوران امپریالیزم امریکا و انجویست ها آن هم بدون پاسخگویی به گذشته ننگین‌شان، در غیاب نیروهای انقلابی و منتقدین اصولی، بدون رعایت برنامه و آئین نامه مصوب نخستین کنگره ساما ترفند - نیرنگی خیانت ملی بیش نیست.

تسلیم طلبان خائن و مرتد بار دیگر می‌خواهند عده‌ای از جوانان انقلابی بی خبر از توطئه تسلیم طلبان و انسان های متعهد به آرمان انقلابی مجید، را طعمه خواست‌های رذیلانه خود ساخته و در دام دستگاه‌های اختاپوسی امارت فاشیستی طالبان بیندازند تا خودشان در بدل آن، امتیاز و شهرت کمایی کنند.

(جما) معتقداست که راه رسیدن به وحدت نیروهای چپ انقلابی، مستلزم ایثار،مسئولیت پذیری،نقد اصولی بی‌رحمانه گذشته بر پایه علم سیاست، صداقت انقلابی، شجاعت رزمی، فداکاری و همدیگر پذیری در پرتو اندیشه های پیشرو عصر و اندوخته‌های پراتیک اجتماعی چندین دهه مبارزه است؛ نه برگزاری کنفرانسهای فیسبوکی ونشستهای آنلاینِ بورژوایی‌مآبانه.

تا زمانی که این جریانات با تمامی گرایشات انحرافی، تسلیم طلبانه و خائنانه خویش تصفیه حساب روشن و کتبی نکنند، هیچ کنفرانس یا کنگره فرمایشی‌ای نمی‌تواند چراغ راهی برای فردای بهتر نیروهای رزمنده انقلابی و جنبش‌های آزادی‌بخش، به ویژه صفوف پراکنده «ساما» باشد.

«اعلامیه سپاهی های گمنام "ساما" » با پیامی آشکار و مملو از درد ، گلو های بغض گرفته و برخاسته از وجدان‌های پاکی است که در طول سالیان متمادی، به امید به فردایی روشن و محاکمه خائنین معامله‌گر وتسلیم‌طلبان مرتد؛ هزاران رنج و شکنج روحی، فیزیکی و اقتصادی را تحمل کرده‌اند. این عناصر فرصت‌طلب جفای بزرگی در حق خون رهبر فرزانه، رفیق مجید و رفقای همرزم سامایی‌اش روا داشتند؛ رزمندگانی که اسیر و شکنجه شدند و به خاطر آرمان والای انسانی‌شان دسته دسته در پولیگون‌ها زنده به گور گشتند یا هدف رگبار ماشین‌دار دشمنان خلق قرار گرفتند.

ما از این صدا و خواست برحق صفوف رزمنده و پراکنده «ساما»به تمام معنا حمایت می‌کنیم،درپهلوی آنان ایستاده ایم و با قامت بلند علیه خائنین و جواسیس معلوم‌الحال تا پای جان می‌رزمیم.اما یک نکته مهم تاریخی را نباید فراموش کرد اینکه : تجارب مبارزاتی و درس‌های انقلابات جهان، هرگاه حزب یا سازمان سیاسی‌ای که در تطبیق برنامه و مرامنامه خود به هر دلیلی ضربت بخورد، دچار تشتت و پراکندگی شود و به ویژه رهبران و رهبری سالم خود را از دست بدهد، دیگر ممکن نیست و اگر ممکن باشد دشوار خواهد بود که در همان قالب و پوسته قبلی دوباره به پای خود بایستد.

این درس تلخ آموزنده را از تاریخ احزاب بین‌المللی و همچنین درنمونه‌های احزاب و سازمان های داخلی افغانستان

آموختیم : از جمله « حزب خلق داکتر عبدالرحمن محمودی »، « سازمان جوانان مترقی (س ج م) »، « تدارک و مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان (سازمان اخگر) »، «سازمان رهایی‌بخش خلق های افغانستان (سرخا) »، «سازمان پیکاربرای نجات افغانستان (سازمان پیکار)»، «سازمان رهایی»، «سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی (ساوو) » و سرانجام «سامای مجید» به وضوح تجربه کرده‌ایم.

براین اساس،جبهه مردم افغانستان«جما» از تمامی نیروهای انقلابی، بقایای جریان دموکراتیک نوین «شعله جاوید»، سازمان جوانان مترقی، دسته‌ها و گروه‌های سیاسی معتقد به آرمان توده‌های میلیونی زحمتکشان، شخصیت‌های مستقل، نیروهای مترقی ودموکراتی که برای منافع خلق تحت استثمار میرزمند و مرتکب خیانت ملی نشده باشند؛دعوت می نماید تا حول شعار اصولی «وحدت، انتقاد، وحدت» گرد هم آیند، تا با تکیه بر نیروی لایزال کارگران، دهقانان و توده‌های میلیونی ستمدیده افغانستان؛ یک نهاد مستحکم، منسجم و منضبط انقلابی مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک ، با ایجاد صفوف و قیادت واحد و فشرده ، در مقابل این حقه بازان و نیرنگ‌بازان تسلیم‌طلب و مرتد در کنار مردم خود بایستیم،تا وظیفه ملی و دین انقلابی خویش را به انجام برسانیم.

زنده باد رزمندگان شجاع و دلیر مردم افغانستان!
زنده باد جوانان پرشور و با صلابت میهن!
زنده و مستدام باد جنبش‌های خودجوش روشنگری بانوان با شهامت!
نابود باد استبداد قرون‌وسطایی طالبان و حامیان امپریالیست آن!
رسوا و نابود باد تسلیم طلبان مرتد و مزدبگیران معامله‌گر!
قوت ما در اتحاد ماست و همبستگی ملی ضامن پیروزی ماست!
با اتکا به نیروی زحمتکشان و توده‌های تحت ستم، به پیش به سوی انقلاب دموکراتیک ملی و اعمار جامعه‌ای آزاد، مستقل و عاری از طبقات و تبعیض!

شورای اجرائیه جبهه مردم افغانستان «جما»
۲۰عقرب ۱۴۰۵ خورشیدی مطابق با۱۱نوامبر ۲۰۲۶ میلادی

***

2
اعلامیه سپاهی های گمنام "ساما"

خیمه شب بازی تسلیم طلبان فراری زیر نام کنفرانس سرتاسری «ساما» ؛ توهین به تاریخ شکوهمند مبارزات اصولی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان است!

قرار است در ماه های اخیر امسال (2026)، مُشتی از تسلیم طلبان معلوم الحال، معامله گران فرصت طلب، دریوزه گر های بی آزرم خوان استعمار و ارتجاع، نازپرورده های غرب و امپریالیسم آمریکا که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" را جهت تامین منافع حقیرانهٔ خود به گروگان گرفته اند؛ میخواهند کنفرانس سرتاسری آنلاین را در یکی از کشورهای غربی برگزار نمایند. این کرکسان لاشخور طی بیش از پنجاه سال زندگی ننگین و خفت بار خود، با به عاریت گرفتن نام سازمان؛ گاه به متجاوزین سوسیال امپریالیسم روس و چاکران مزدور آنها "خلق-پرچم" سر تسلیم و سجود فرود آوردند و خونهای شهدای پاکباز و انقلابی سازمان را، برنامه و آیین نامه سازمان را، موقف مستقلانه انقلابی و ملی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" را با کمال دیده درایی لگد مال کردند. گاه با نمد مالی «نماد» سیاه بیشرمانه ترین شکل تسلیم طلبی به (خاد-نجیب)، در کنفرانس نیمروز به ژاژخایی پرداخته سفید نمایی کردند؛ گاه در تاج پوشی حاکمیت جهل و چپاول اسلامی، تفنگ بگیر شورای نظار شدند بمثابهٔ دزدان سرگردنه به اخاذی، "وند و غنیمت"، اختطاف، اذیت، غارت و چپاول مردم بی پناه و بی گناه کابل پرداختند و جنایات آفریدند؛ گاه با ملیشه های شمال جنرال مومن و جنرال دوستم در کابل و مزار به نام سازمان به معامله پرداختند که خودشان به "نام" ونان رسیدند، ولی پیامد این معاملهٔ ننگین و فاجعهٔ بار آن در 7 ثور سال 1372 سقوط یک فروند طیاره آنتونوف روسی(An+32) که مربوط اردو بود، و از کابل به مزار پرواز داشت ، در تنگی تاشقرغان با 76 سرنشین آن سقوط کرد و تمام عمله وفعله آن کشته شدند. در جمع کشته شدگان 32 تن آنها از کادرها، فعالین سازمان و اعضای جبهه متحد ملی بودند که جانهای شیرین شان بدرقهٔ راه تسلیم طلبان کردند. این سانحهٔ تراژیک بزرگ انسانی؛ یکی از لکه های ننگ بر جبین تاریخ باشکوه ساما بود که توسط این تسلیم طالبان رقم زده شد.

این لاشخوران آسیمه سر از سر افگندگی تسلیم طلبی های تاریخی خود به درستی نیاموخته و خر فهم نشده بودند، که به محض پیدا شدن سر وکلهٔ B52 و قوای هوایی و زمینی وحشی و تا دندان مسلح امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی آنها با تجاوز به کشور ما در قلع و قمع پروژهٔ جهل و وحشت طالبانی؛ دوان و شتابان با همنوایی چوکرهٔ دست بوس سوسیال دموکراسی آلمان، با اشتیاق مجدد به پابوسی امپریالیسم آمریکا، و شرکای بین المللی آنها شتافتند؛ و به چاکری پروپا قرص نظام مستعمراتی "جمهوریت" مجددا مبادرت کردند، با این طرفند که گویا با زور و قوت امپریالیسم آمریکا غول فئودالیسم را درهم باید شکست، زهی وقاحت وبی شرمی جهل مرکب!!

این چند قلاده تسلیم طلبان ذاتی غرق در معاملات و معادلات بده بستان و سرگرم مزیت چاکر منشی خود بودند که مصالحهٔ قطر میان امریکا و طالبان از راه کمر بُر زد و تلاطم فروپاشی نظام مزدور، فاسد و جنایتکار جمهوری مستعمراتی را، با حمایت همه جانبه اربابان استعماری آن کلید زد و سقوط کرد. در این آشفتگی و بحران سیاسی تغییر رژیم، این عروسکهای پر مدعای "انقلابی" با در نظر داشت عُمق تسلیمی استراتیژیک خود، بدون کدام آسیب (مالی - جانی) با آرامش فکری همراه با خانواده‌ها و دلبندان خود همچون عروسک های پر مدعای "سوسیال دموکراسی"، با طیاره‌های کشورهای امپریالیستی بدون «دغدغه های مهاجرتی» در فضای امن و سلامت روحی، به کشورهای غربی با آسودگی خاطر توسط کشورهای میزبان انتقال و اسکان داده شدند؛ و اینک در اوضاع آشفته بحران سیاسی افغانستان که از هرگوشه صدای " مقاومت ضد طالبانی" به گوش می‌رسد برای جمع جور کردن خود و دست وپا کردن امتیازی از کشورهای میزبان، مضحکهٔ کمدی سیاسی خودرا به نام کنفرانس سرتاسری «ساما» به صورت آنلاین، قرار است به نمایش بگذارند!؟

هدف این نمایش خیمه شب بازی تسلیم طلبان و معامله گران بنام "کنفرانس" نه ادامه راه مجید- رهبر است، نه راه پیشکسوتان راستین و پاکباز جنبش انقلابی افغانستان بویژه بزرگان "ساما"!؟ نه بازسازی یک سازمان انقلابی ضربت خورده است، نه برگزاری یک کنفرانس سیاسی به مفهوم واقعی کلمه، و نه هم ادامهٔ مبارزهٔ رهایی‌بخش سازمان در کنار مردم حرمان کشیدهٔ کشور برای استخلاص از جنایت وبیدادگری نظام استبدادی طالبان وحشی با افکار قرون وسطایی؛ که توسط اندیوال های همین آدمکهای بیمقدار در طی معامله ننگین دوحه (22 فبروری 2020) برگردهٔ مردم زجر کشیدهٔ ما سوار شد؛ بلکه حلال کردن "سوسیال" و خوش خدمتی چاکرمنشانه و خائنانه برای ارباب استعمار ست جهت ترور هویت و قلب ماهیت سازمان مجید، مصادرهٔ نام و اعتبار تاریخی "ساما" وپیشکسوتان انقلابی و فداکار آن؛ و به عاریه گرفتن مفهوم کنفرانس جهت لاپوشی چهره های واقعن متعفن و خائنانه تسلیم‌طلبان بی وجدان در نقاب انقلابی‌گری است.

کنفرانس، در سنت سازمان‌های انقلابی؛ محفل رجزخوانی و نشخوار چند فرصت طلب، مکاره و معامله گر سیاسی و صحنهٔ خودنمایی عناصر لافوک، بی‌ریشه و تسلیم طلب نیست. کنفرانس احزاب و سازمانهای سیاسی در جایگاه خودش مرجع تصمیم‌گیری روی مسائل حاد سیاسی یک سازمان سیاسی اجتماعی است که اعتبار آن از پیوند ارگانیک با اعضای متعهد آن، مبارزهٔ مشترک بر مبنای انضباط اصول انقلابی، اصول تشکیلاتی، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی کارهای انجام شده در برابر تاریخ و مردم منشاء و سرچشمه می‌گیرد. این درحالیست که هیچ کدام یک از اینها به جنایات و خیانتهای انجام دادهٔ خود پاسخگو نبوده و نیستند! تبدیل و تنزیل سیاسی یک کنفرانس سازمانی به یک گردهمایی نمایشی در فضای مجازی، آن هم بدون احراز مشروعیت تشکیلاتی و سیاسی؛ چیزی جز تهی‌ساختن سازمان از محتوای انضباط ، اصول، و خط مشی سیاسی و مبارزات انقلابی آن، برنامه و آیین نامهٔ سازمان مجید - رهبر و رفقای پیشکسوت "ساما" و به لجن کشاندن خون های ریخته شده فرزندان فداکار و رشید سازمان و درکل جنبش انقلابی کشور نیست.

ما در سازمان خود کنفرانس های متعددی داشتیم؛ که هر یک از این کنفرانس ها جایگاه ویژه خود را داشته است؛ در قوس سال 1362 کنفرانسی داشتیم با رهبری مدبرانه روانشاد قیوم "رهبر"، رهبر فرزانه سازمان ساما که با درایت علمی و سیاسی خود توانست تشکیلات ضربت خورده، متشتت و پراکنده سازمان را با موضع گیری اصولی و منبسط مبتنی بر اصول برنامه و آیین نامه ساما برای تمام مشکلات سیاسی، نظامی و ایدیولوژیک خطوط روشن و اصولی ترسیم نمود، با هر فرد و موضوع مورد نظر برخورد دقیق و قاطعیت منطق انقلابی راه حل‌های علمی بر پایه اندیشه پیشرو عصر ارائه داد. با تسلیم طلب ها و تازه اندیش ها از مجرای اصول انقلابی برخورد قاطعانه صورت گرفت وبه اینگونه سازمان را از مرگ حتمی نجات داد.

گرچه در کنفرانس مکروریان که تحت قیمومیت تسلیم طلبان و نظریه پردازان داخلی و خارجی آن مورد تایید و حمایت قرار گرفت؛ و علی العجاله در زیر سایه جمهوری مستعمراتی برگزار شد، با زعم کارگردانهای ان بظاهر جهت رفع مشکلات سازمانی و ایجاد کمیته مرکزی جدید تدویر گردیده بود، اما عملا قانونمند ساختن جریان تسلیم طلبی با

ادبیات دیگری بود، که بگونه ماهرانه در زیر ریش کنفرانس رسمیت بخشیده شد. ولی اصل مسئله که همانا تطبیق مواد آیین نامه، اصول منضبط تشکیلاتی، تنظیم و تنسیق روابط سازمانی و ایجاد فضای اعتماد میان کادرهای سازمان بود میسر نگردید، بنا سازمان عملا در جو حاکم بی باوری به مرکزیت بسوی اضمحلال واحد های تشکیلاتی و انحلال قسمی سوق داده شد.

بعد از فروپاشی نظام فاسد و مستعمراتی جمهوریت، متواریان تسلیم طلب و معامله گر بار دیگر آستین را بالا کشیده؛ یا آخرین میخ را بر تابوت سازمان به گروگان گرفته شده بکوبند ویا با کسب آرای هم پیمانان داخلی و خارجی خود به ادامه همان سلسله قیمومیت حاکم تسلیم طلبی را قوام بخشیده کماکان ساری و جاری نگهدارد. این سناریو زمانی تحقق خواهد یافت که این پلوته باز ها بتوانند با جمع آوری چند تا آدمک های خودخواه و پر مدعا، سخنوران بی مسئولیت و بذله‌گو، مداری‌های مبتذل سیاسی و مدعیان بی‌پشتوانه توده ای که نه هویت تاریخی شفاف سیاسی تشکیلاتی دارند، نه کارنامهٔ معتبر انقلابی و نه جایگاه اثبات‌شده در تاریخ مبارزات شکوهمند سیاسی ساما؛ افکار و دیدگاه های تسلیم طلبانهٔ خود را بدون حسابدهی از گذشتهٔ شرمگین خود با کمال دیده درایی و تحمیل اراده، در یک گردهمایی نمایشی مزخرف، کذایی وجاه طلبانهٔ بنام "کنفرانس" بر بدنهٔ اصولی و انقلابی سازمان آنهای که به دور از دسترس این بازیگران معامله، معادله و تسلیم طلبی قرار دارند یعنی تشکیلات وفادار به برنامه و آیین نامه سازمان، راه مجید - رهبر و رهروان راستین سازمان او تحمیل و اعمال نماید؟ گرچه به قول معروف" از این دُم بریده ها شکی نیست" که هرکاری بکنند، آنچنان که دست به انبان امپریالیسم آمریکا فرو کرده در جستجوی قلع و قمع فئودالیسم توسط امپریالیسم آمریکا و غرب بودند!؟ این کنفرانس را هم تدویر خواهند کرد! اما این شرف باختگان فراموش کرده اند، که آنعده رفقای اصولی ای که باورمند به برنامه و آیین نامهٔ ساما بوده با فراگیری از آموزه های اصول انقلابی رشادتها، قهرمانیها، و جانفشانی های بی دریغ رهبران پیشتاز و مبارزین راستین جنبش انقلابی افغانستان بویژه "ساما" که به انضباط و اصول تشکیلاتی و انقلابی باورمند بوده اند و پیوند ارگانیک با توده‌های رنج کشیدهٔ افغانستان داشته اند؛ هرگز با چنین محافل رجزخوانی ماورای بحر ها و نمایش های تو خالی آنلاینی با چند شعار و نشخوار پرطمطراق در یک سناریوی مضحک بنام "کنفرانس" این جعل ننگین تاریخی مشارکت نخواهند نمود.

رهبران انقلابی و صدیق سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" همواره به مثابهٔ ادامه دهندگان و سکان داران راستین جنبش چپ انقلابی، پیشتاز مبارزات سیاسی ، اجتماعی و نظامی ضد استعماری و ضد استبدادی در افغانستان، با شلیک اولین گلوله بر نیروی متجاوز سوسیال امپریالیسم وقت روس و هدف قرار دادن آنها حماسه های بزرگ تاریخی را در سراسر کشور بوجود آوردند. آنها با عشق به آزادی وطن با اتکا به نیروی لایزال توده های زحمتکش مردم از جایگاه ویژهٔ تاریخی در میان مردم افغانستان برخوردار بوده اند. آنها در شرایط حساس و دشوار رژیم کودتا، با مبارزات شکوهمند سیاسی و انقلابی خود، برای تحقق آزادی ملی، استقلال ، حاکمیت ملی و آرمان تامین عدالت اجتماعی و ایجاد جامعه فارغ از ستم ملی و طبقاتی جسورانه تا پای جان رزمیدند و به قیمت جان های شیرین خود بر علیه تسلیم طلبی، خیانت و جنایت بهای سنگینی برای آزادی وطن پرداختند. ازاینرو، با درس آموزی از این آموزه های بزرگان انقلابی هیچ معامله گر و منفعت جو یا مُشتی از تسلیم طلبان، که در راس وذیل "ساما" کنونی خود را چسبانده اند؛ حق ندارند و نمیتوانند با گروگان گیری "ساما" و خون های ریخته شده قهرمانان و بزرگان فداکار سازمان خود را وارث بلامنازع تاریخ خونین آنها جا زنند؛ تا با اینگونه "کنفرانس"بازیهای ایله جاری، زمینهٔ تسلیم طلبی مجدد را برای "وند" و "غنیمت" برای مبادای خویش مهیا و تدارک ببینند.

تراژدی غم انگیز سیاسی این نمایش خیمه شب بازی بنام "کنفرانس " در این است که برگزار کنندگان دیده درای این "کنفرانس"، با گریز از پاسخگویی و رابطه ننگین خود با امپریالیسم آمریکا و کشورهای استعماری غرب که افغانستان را در اشغال خود داشتند و رژیم پوشالی مستعمراتی بنام جمهوریت، پرسش‌های مربوط به تسلیم‌طلبی و گسست شان از خط اصولی، از برنامه و آیین نامه سازمان را سکوت کرده پاسخ نمی دهند. فقط " شیخ هیبت الله" گونه احکام و فتوا صادر میکنند و "ساما" را موهبت الهی پنداشته خودرا وارث بلامنازع مقدرات آتیه آن جازده انده. اگر این مداری های فرصت طلب بجای طفره روی، تاریخ ننگین تسلیم طلبی و انحرافات خود را صادقانه به صورت کتبی صریحا اعتراف نمایند، در اینصورت زمینه های گفتمان سیاسی درون تشکیلاتی فراهم خواهد شد، و راه را بجای کنفرانس برای یک نشست بزرگ (کنگرهٔ سوم) هموار خواهد ساخت. این درحالیست که این آقایان با خیره سری خودخواهانه، جاهلانه و طالب گونه بدون تمسک به انحرافات سیاسی و تسلیم طلبانهٔ شان، با زیر پا نهادن اصول و ضوابط تشکیلاتی سازمان، خمی به ابرو نمی آورند و حاضر نیستند انحرافات ننگین شان مورد نقد و پرسش‌های اصولی رفقا قرار گیرند. تا زمانیکه پروسهٔ تسلیم طلبی با استناد به شواهد معتبر در بحث های پولیمیک مورد بحث و فحص قرار داده نشوند، ادعای برگزاری یک "کنفرانس سرتاسری"، پیش از آنکه برای احیای مجدد یک سازمان ضربت خورده بنام "ساما" بکار برده شود؛ عملا زمینه پراکندگی و تشتت را بیشتر از پیش شلاق خواهد زد و به انحلال کلی سازمان خواهد انجامید. وانگاه لکهٔ ننگ این قلدری داغ پیشانی تسلیم طلبان و معامله گرانی خواهند بود که به ضوابط و اصول تشکیلاتی سازمان "ساما" پشت پا زده جایگاه حقیرانه خود را بر مقدرات و جایگاه علیای سازمان تعالی بخشیده و سازمان را مصادره کرده است.

آخر کلام:

اگر قرار است از نام "ساما" و سازمان مجید - رهبر سخن گفته شود، نخست باید به تاریخ مبارزاتی مستقلانه ملی انقلابی مبتنی بر اصول و ضوابط برنامه و آیین نامه سازمان در جهت مقابل تسلیم طلبی، نترس و استوار با صداقت انقلابی پایدار باید ایستاد؛ نه به لجن کشاندن، سازمان به تسلیم طلبی، مماشات و سجود به درگاه استعمار و ارتجاع.
اگر از کنفرانس یا کنگره سخن گفته شود، باید برای تدویر آن پایبندی به اصول، موازین و مقررات مندرج برنامه وآیین نامه رزمنده و انقلابی "ساما"و مشروعیت رهبری آن مبتنی بر ضوابط خط فکری و ایدیولوژیک سازمان آن باشد. و اگر قرار است درفش جنبش انقلابی سازمان دردمند و ضربت خورده افغانستان "ساما" برافراشته باشد، رهبری باید مرز درشت و سرخ بین تسلیم طلبی، معامله و معادله؛ با انقلاب و تعهد به اندیشه پیشرو عصر با عملکرد واقعی سیاسی کشیده وفادار باقی بماند. در غیر آن، آنچه به نمایش گذاشته می‌شود، نه نجات سازمان ساما، بلکه نمایش یک کمدی مضحک و تسلط بی چون و چرای انحراف سیاسی زیر عنوان "کنفرانس" بدون مضمون انقلابی و محتوای اصولی تشکیلات منضبط و انقلابی؛ کمدی‌ای که در آن، ساماى انقلابی، پاسدار آرمان‌های شهدای گلگون کفن دستاویز خودنمایی یک مشت آدم‌های سود جو، معامله گر و تسلیم طلب و جاه‌طلب تسجیل خواهد گشت! که هرگز چنین مباد!

به پیش بسوی انسجام و تشکل ساماى انقلابی،
عاری از تسلیم و سجود به ارتجاع ، استعمار و امپریالیسم!
با عشق به آزادی
با ایمان به انقلاب
با اتکا به توده ها
یا مرگ یا آزادی!

از طرف برخی از سپاهی های گمنام ساما
25 اکتبر 2026 میلادی مطابق به سوم عقرب 1405 خورشیدی

***

موضع حلقات مطالعاتی «اخگر» و «رستاخیز» در حمایت از اعلامیه انقلابی «سپاهی‌های گمنام ساما» !

مقدمه : تحلیل مشخص از شرایط مشخص، هسته دگرگون‌ناپذیر ماتریالیزم دیالکتیک است. امروز در سال ۲۰۲۶ میلادی (۱۴۰۵ خورشیدی)، دقیقاً پنج سال از فاجعه آگوست ۲۰۲۱ و تسلیم‌دهی خیانت‌بار قدرت به جریان فاشیسم مذهبی و نیمه‌فئودالی طالبان بر اساس معاهده ننگین دوحه می‌گذرد. رژیم پوشالی و مستعمره (جمهوریت) که باتکیه بر تانک‌ها و طیاره های B-52 بنا شده بود، فرو پاشید و توده‌های زحمتکش افغانستان به‌ویژه زنان و دختران زیر بار آپارتاید جنسیتی و قرون‌وسطایی در جهنمِ فقر، شکنجه و ترور رها شدند.
در این وضعیت خونین، لاشخوران و متواریان تسلیم‌طلب که با طیاره‌های امپریالیستی به کشورهای غربی گریختند تا جیریه سوسیال خویش را حلال کنند، اکنون رهبری خود خوانده « مرکزیت » به بهانه کنفرانس سرتاسری آنلاین ، بازی کثیفِ مصادره هویتِ تاریخی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) را به راه انداخته‌اند. این خیمه‌شب‌بازی مجازی، نه فرآیندی سازمانی، بلکه تلاشی ذلیلانه و حقیرانه برای کسب پروژه ها، دست و پا کردن امتیازات از امپریالیسم غرب و ترور تنوریکِ خط مشی مستقل ملی و انقلابی رفیق مجید و قیوم رهبر است. حلقات مطالعاتی «اخگر» و «روستاخیز»، این حرکت شیادانه انحلال‌طلبانه را به شدت محکوم نموده و می‌نمایند .
- تبدیل کنفرانس انقلابی به دکان مجازی؛ اوج تسلیم طلبی خرده بورژوایی است :
کنفرانس در سنت مارکسیستی-لنینیستی-مائو ئیستی، مظهر پیوند ارگانیک کادرهای متعهد با بدنه مادی توده‌ها، بازخوانی انتقادی پراتیک و اتخاذ تصمیمات حاد سیاسی بر اساس انضباطِ آهنین تشکیلات است. تنزل دادن کنفرانس سراسری یک سازمان پیشرو به یک گردهمایی مجازی و آنلاین در پلتفرم‌های غربی، خالی ساختنِ تشکیلات از محتوای انقلابی و به لجن کشاندن خون شهدای پاک‌باز انقلاب است.
تاریخ جنبش چپ افغانستان نشان داده است که نجاتِ یک تشکیلاتِ ضربت‌خورده، تنها از مجرای مبارزه حاد

ایدئولوژیک درون سازمانی و مرزبندی قاطع با اپورتونیسم میسر است. همان‌گونه که در قوس سال ۱۳۶۲، روانشاد قیوم رهبر با درایت علمی خود، تشکیلات متشتت ساما را از طریق برخورد قاطعانه با تسلیم‌طلبان و تازه-اندیشان از مرگ حتمی نجات داد، امروز نیز باید با همان قاطعیت منطق انقلابی در برابر این جریانات انحلال طلبانه ایستاد.

کنفرانس‌های فرمایشی مانند کنفرانس مکروریان در زیر سایه رژیم پوشالی و مستعمراتی جمهوریت ، نمونه‌های تاریخیِ قانونمند ساختن تسلیم‌طلبی با ادبیات نوین بودند که به متلاشی شدن واحدهای سازمانی انجامیدند. خیمه‌شب‌بازی آنلاینِ کنونی نیز در تداوم همان خط تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی است.

بزرگ‌ترین انحراف ایدئولوژیک این باند فرصت‌طلب، غلتیدن در چاکری نظام مستعمراتی «جمهوریت» و توهمِ نابودی فئودالیسم به وسیله سالار جنگیِ امپریالیسم آمریکا بود. ماتریالیزم تاریخی حکم می‌کند که رهایی خلق‌ها و درهم‌شکستن مناسبات نیمه‌فئودالی، صرفاً کارِ آگاهانه و مسلحانه خودِ توده‌های زحمت‌کش تحت رهبری خط اصولی یک سازمان انقلابی است، نه هدیه ارتش‌های متجاوز غربی. کسانی که تا دیروز توجیه گر جنایات رژیم اشغالگر بودند و امروز از مواضع سازش‌کارانه خود ابراز ندامت کتبی نمی‌کنند، صلاحیت سخن گفتن از نام سامای انقلابی را ندارند. قدرت سیاسی از لوله تفنگ و پراتیک توده‌ها بیرون می‌آید، نه از لابیگری‌های خائنانه در کشورهای امپریالیستی غرب و کنفرانس‌های اینترنتی.

- آیا برگزار کنندگان«کنفرانس»جرات پاسخگوی به سوالات ذیل را دارند :

۱. شما که با طیاره های امپریالیستی از گستره جغرافیای کشور گریختید و در آغوش کشورهای امپریالیستی مسکن گزیدید، با کدام مشروعیتِ تشکیلات مادی و سیاسی، خود را وارث بلامنازع خون شهدای رزمنده داخل کشور می‌دانید؟ آیا دیسیپلین سازمانی انقلابی اجازه می‌دهد که «مرکزیت تشکیلات» در فضای مجازی و ماورای بحار مستقر شود؟

۲. چرا در برابر پرسش‌های اصولی رفقا پیرامون دست کم پنج دهه خیانت و تسلیم طلبی به "خاد_ نجیب"،" شورای نظار"، ملیشه های دوستم و چاکری برای رژیم مستعمراتی جمهوریت کرزی و احمدزی سکوت کرده و حاضر به اعتراف کتبی و نقد از خود نیستید؟ سبک کار شما فلوته بازان با دیکتاتوری و فتوای قرون اوسطایی «شیخ هبت‌الله» تفاوتی دارد؟

۳. بیل و کلنگِ روشنفکر انقلابی، پیوند ارگانیک با کارگران و دهقانان در خط مقدم مبارزه طبقاتی داخل کشور است. «کنفرانس » آنلاین شما جز نشخوار چند شعار پرطمطراق و گدایی وجاهت از اربابان استعمار، چه گامهای مادی و عملی برای استخلاص خلق زجرکشیده از بند فاشیسم طالبان برداشته است؟

۴. آیا فاجعه تراژیک سقوط طیاره در تاشقرغان که جان ۳۲ تن از کادرهای سازمان و متنفذین جبهه متحد ملی را فدای معامله ننگین شما با میلیشیاهای شمال کرد، برای اثبات ماهیتِ ضدخلقِ فرامسیونِ تسلیم‌طلبی شما کافی نیست؟ چگونه دوباره بستر معامله جدیدی را برای «وند و غنیمت» خود مجددا آماده می‌کنید؟

مراجع و منابع علمی:

۱. سپاهی‌های گمنام ساما. (۲۰۲۶). اعلامیه افشاگرانه: خیمه‌شب‌بازی تسلیم‌طلبان فراری زیر نام کنفرانس سرتاسری ساما؛ توهین به تاریخ شکوهمند مبارزات اصولی و انقلابی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان است (منتشره در ۲۵ اکتبر ۲۰۲۶ میلادی / ۳ عقرب ۱۴۰۵ خورشیدی).

۲. سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما). (۱۳۶۲). اسناد و مصوبات کنفرانس انقلابی قوس ۱۳۶۲ تحت رهبری روانشاد قیوم «رهبر» (سند مرزبندی با تازه-اندیشان و تسلیم‌طلبان).

۳. مائو، تسه دون. (۱۹۳۷). «درباره پراتیک». مندرج در: چهار رساله فلسفی. پکن: انتشارات زبان‌های خارجی. (مستندِ این حکم که شناخت انقلابی منحصراً از پراتیک مادی داخل جبهه استخراج می‌شود، نه از فضای مجازی ماورای بحار).

۴. لنین، ولادیمیر ایلیچ. (۱۹۲۰). چپ‌روی، بیماری کودکی در کمونیسم. مسکو: انتشارات پروگرس. (در تبیین انحطاط خرده‌بورژوایی و انحلال‌طلبی تشکیلات).

۵. مارکس، کارل. (۱۸۴۵). تزهایی درباره فویرباخ (تز یازدهم در باب دگرگون کردن مادی جهان از طریق پراتیک انقلابی مسلحانه).

یا مرگ یا آزادی

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز

۸ نوامبر ۲۰۲۶

***

په وړاندې د طالبانی جهل او وحشت واکمنی د نسکوریدو په لور!

ترڅوچې ښځه او نارینه اوږه اوږه ټولنه رهبری نکړی هغه ټولنه نیمګړې ده!

په وړاندې دجنسیتی او طبقاتی تبعیض د نسکوریدو په لور!

4

چگونه انقلاب‌ها شکست می‌خورند و چگونه مصادره می‌شوند؟

(به بهانه‌ی سالگرد انقلاب اکتبر)

1

انقلاب‌ها باید بتوانند معنای تغییر، نیروهای پیش‌برنده‌ی آن، موانع پیش روی آن و مناسبات قدرتی که در جریان مبارزه شکل می‌گیرند را بشناسند. در غیر این صورت، حتی جنبش‌هایی که با مشارکت گسترده‌ی مردم و آرمان‌های رهایی‌بخش آغاز می‌شوند، ممکن است شکست بخورند، در مسیر دیگری قرار گیرند یا بدتر از آن، به دست نیروهایی بیفتند که از نام و اعتبار آن‌ها برای استقرار نظمی متفاوت استفاده می‌کنند.

2

شکست یک جنبش الزاماً پایان مبارزه نیست اما «مصادره»ی آن می‌تواند معنا و مضمون مبارزه را مسخ کند و حتی به ضد خود تبدیل کند. شکست، هرچند هزینه‌های انسانی و اجتماعی سنگینی دارد، دست‌کم امکان بازنگری در تجربه، شناخت علل ناکامی و سازمان‌یابی دوباره را باقی می‌گذارد. اما هنگامی که یک «نیروی دیگر»، نهادها و دستاوردهای یک جنبش را در اختیار می‌گیرد و اهداف خود را به نام همان آرمان‌ها پیش می‌برد، نه فقط پیروزی از دست رفته، بلکه معیار تشخیص پیروزی و شکست هم مخدوش شده است. «سرکوب» از بیرون صورت می‌گیرد، اما «مصادره» از درون زبان، سازمان‌ها و نمادهای خود جنبش عمل می‌کند. حتی نیرویی که تا دیروز در برابر آن مبارزه می‌شد، در «مصادره» ممکن است با نام مردم، عدالت، آزادی یا سوسیالیسم سخن بگوید و دقیقاً همین‌ها را سرکوب کند!

3

انقلاب اکتبر نمونه‌ای تاریخی برای طرح این مسئله است. انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ در بستر جنگ جهانی، بحران دولت تزاری، فروپاشی اقتدار سیاسی، گسترش شوراها، مسئله‌ی زمین و خواست صلح سربازان و کارگران شکل گرفت. انقلاب فوریه سلطنت را سرنگون کرد، اما دولت موقت نتوانست بحران جنگ، زمین و قدرت سیاسی را حل کند. بلشویک‌ها در اکتبر، با اتکا به سازمان‌یابی سیاسی و تغییر توازن نیروها، قدرت را به دست گرفتند. آنچه پس از انقلاب رخ داد، مجموعه‌ای از تناقض‌ها و گسست‌های تاریخی بود: جنگ داخلی، مداخله‌ی قدرت‌های خارجی، فروپاشی اقتصادی، تضعیف طبقه‌ی کارگر، محدود شدن رقابت سیاسی و گسترش دستگاه اداری و امنیتی. در این شرایط، مناسباتی شکل گرفت که سرانجام به تثبیت قدرت بوروکراتیک و استقرار استبداد آسیایی انجامید. در نهایت، انقلاب ذاتاً بین‌المللی رهایی‌بخش اکتبر توسط ضدانقلاب ملی‌گرای تمامیت‌خواه، اما تحت همان شعارها و ظاهر انقلاب بین‌المللی، مصادره گردید.

4

مصادره‌ی انقلاب زمانی امکان‌پذیر می‌شود که میان اهداف اعلام‌شده‌ی انقلاب و مناسبات واقعی قدرت فاصله بیفتد، بدون آن که این فاصله به مسئله‌ای عمومی و موضوع مبارزه‌ی سیاسی تبدیل شود. هیچ انقلابی صرفاً با اعلام اهداف خود، به آن‌ها وفادار نمی‌ماند. آزادی، برابری و رهایی اجتماعی باید در نهادها، مناسبات تصمیم‌گیری و امکان مداخله‌ی مستقیم مردم در سرنوشت خود تحقق یابند. در غیر این صورت، اهداف انقلابی به وعده‌هایی تبدیل می‌شوند که تحقق آن‌ها همواره به آینده موکول می‌شود و قدرتی که به نام آن‌ها استقرار یافته، از هرگونه نظارت مستقل مصون می‌ماند.

5

در انقلاب روسیه، جنگ داخلی، مداخله‌ی خارجی، قحطی و فروپاشی اقتصادی واقعیت‌هایی انکارناپذیر بودند. نمی‌توان بدون توجه به این شرایط، محدودیت‌های سیاسی پس از اکتبر را صرفاً به اراده‌ی اقتدارگرایانه‌ی رهبران کمونیست نسبت داد. اما مسئله دقیقاً همین‌جاست: آیا نهادهای انقلابی قادرند قدرت استثنایی را محدود و سپس منحل کنند، یا شرایط اضطراری به وسیله‌ای برای بازتولید دائمی آن تبدیل می‌شود؟ در روسیه، انحلال مجلس موسسان، محدود شدن فعالیت احزاب رقیب (حتی احزاب شورایی)، سرکوب مخالفان و تضعیف استقلال شوراها، فضای سیاسی لازم برای تصحیح مسیر انقلاب را از میان برد. این تحولات را باید در متن بحران نظامی و اجتماعی فهمید، اما نمی‌توان پیامدهای بلندمدت آن‌ها را نادیده گرفت. تناقض اصلی در این بود که انقلاب سوسیالیستی برای رهایی طبقه‌ی کارگر به قدرت رسید، اما با تضعیف همان طبقه، امکان نظارت اجتماعی بر قدرت انقلابی هم کاهش یافت. جنگ، مهاجرت، گرسنگی و فروپاشی تولید صنعتی، ترکیب و توان سازمان‌یابی مستقل کارگران را دگرگون کرد. شوراها که قرار بود شکل سیاسی مشارکت مستقیم توده‌ها باشند، به تدریج استقلال خود را از دست دادند و حزب و دستگاه دولتی جای آن‌ها را گرفتند. سازمانی که مدعی نمایندگی طبقه‌ی کارگر بود، به تدریج خود را به جای آن نشاند و سپس دستگاهی که در درون حزب شکل می‌گرفت، اختیار تصمیم‌گیری را از خود حزب هم سلب کرد. این فرایند، حاصل انباشت تصمیم‌ها، محدودیت‌ها و مناسباتی بود که امکان بازگشت از آن‌ها هر روز دشوارتر می‌شد تا جایی که دیگر ناممکن گردید.

6

آگاهی انقلابی صرفاً دانستن این نیست که چه نظمی باید از میان برود و چه نظمی باید جای آن را بگیرد. آگاهی انقلابی همچنین مستلزم شناخت این است که چه نیروهایی تغییر را

پیش می‌برند، چه تضادهایی در درون آن وجود دارند، چه محدودیت‌هایی بر آن اثر می‌گذارند و چگونه می‌توان از شکل‌گیری قدرتی مستقل از اراده‌ی نیروهای اجتماعی جلوگیری کرد. هیچ حزب یا رهبری، صرفاً به دلیل برخورداری یا ادعای برخورداری از نظریه‌ای رهایی‌بخش، از امکان بازتولید مناسبات سلطه مصون نیست. نظریه هنگامی به نیروی رهایی‌بخش تبدیل می‌شود که خود نیز در معرض نقد، آزمون و تصحیح قرار گیرد.

7

یکی از ابزارهای مصادره‌ی انقلاب، انحصار «تفسیر انقلاب» است. نیرویی که خود را تنها نماینده‌ی واقعی مردم و تنها مفسر معتبر آرمان‌های انقلاب معرفی می‌کند، می‌تواند هر گونه مخالفت یا حتی نقد را خیانت به انقلاب قلمداد کند. پس نام انقلاب به وسیله‌ای برای تعطیل‌کردن همان امکان نقدی تبدیل می‌شود که بقای معنای رهایی‌بخش آن به آن وابسته است. استالینیسم این منطق را به شکلی نظام‌مند گسترش داد، یعنی تاریخ انقلاب را بازنویسی کرد، مخالفان دیروز را به دشمنان همیشگی انقلاب تبدیل کرد و انحصار قدرت با ادعای وفاداری انحصاری به میراث لنین را مشروعیت بخشید.

8

مصادره‌ی اکتبر، دگرگونی معنای خود انقلاب را هم در پی داشت. انقلاب اکتبر در افق بین‌المللی شکل گرفته بود و سرنوشت آن با گسترش مبارزه‌ی سوسیالیستی در کشورهای دیگر پیوند داشت. شکست موج انقلابی اروپا و انزوای شوروی، در کنار بحران‌های داخلی، زمینه‌ی تقویت این تصور را فراهم کرد که سوسیالیسم را می‌توان در چارچوب یک دولت ملی و با اتکا به دستگاه متمرکز آن ساخت. نظریه‌ی «سوسیالیسم در یک کشور» از همین جا زاده شد. پروژه‌ای که قرار بود مناسبات اجتماعی را در مقیاسی بین‌المللی دگرگون کند، به برنامه‌ای کاملاً دولتی برای صنعتی‌سازی شتابان و تمرکز منابع تبدیل شد. البته صنعتی‌شدن و تحولات اجتماعی شوروی واقعیت داشتند، مسئله اما این است که این دستاوردها را سرمایه‌داری‌ها با هزینه‌های انسانی بسیار کمتر و کیفیت بسیار بالاتر انجام داده بودند.

9

پیروزی در تصرف قدرت، به خودی خود، به معنای پیروزی در دگرگونی مناسبات قدرت نیست. انقلابی که نتواند استقلال نهادهای اجتماعی، آزادی نقد، امکان نظارت بر قدرت و حق مخالفت را حفظ کند، در همان لحظه که پیروز می‌شود، نطفه‌ی شکست خود را هم ایجاد می‌کند. این خطر نه با فضیلت اخلاقی رهبران از میان می‌رود و نه با اطمینان آنان به درستیِ نظریه‌شان. مهار آن به نهادها و مناسباتی نیاز دارد که قدرت را پاسخ‌گو و تصمیم‌های سیاسی را قابل بازنگری کنند.

10

منظور از آگاهی، توانایی شناخت محدودیت‌های خود، تشخیص تضادهای درونی جنبش و جلوگیری از تبدیل نمایندگی سیاسی به سلطه‌ی پایدار است. مردمی که برای تغییر نظم موجود مبارزه می‌کنند، باید بتوانند درباره‌ی قدرت تازه نیز تصمیم بگیرند، آن را نقد کنند و در صورت لزوم تغییر دهند. بدون این امکان، حتی آرمان‌های رهایی‌بخش هم به میدان‌های استثمار و کشتار منتهی می‌شوند.

11

مصادره‌ی انقلاب هنگامی کامل می‌شود که شکست به نام پیروزی اعلام شود و جامعه نه تنها امکان تغییر مسیر، بلکه امکان تشخیص آنچه از دست داده است را نیز از دست بدهد. مصادره‌ی انقلاب اکتبر یادآور این حقیقت است که هیچ آرمان بزرگی، صرفاً به دلیل بزرگی و عدالتخواهانه‌بودنش، تضمین‌کننده‌ی تحقق خود نیست. سرنوشت انقلاب را فقط دشمنان آن تعیین نمی‌کنند. مناسباتی که انقلابیون در جریان مبارزه و پس از پیروزی می‌سازند، لُبِ کلام و کلام آخر هستند.



(توضیح عکس: تحت فرمان استالین بزرگ، پیش به سوی کمونیسم!/ سال ۱۹۵۱)

خالد رسول پور

***

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران « جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد .

5

ساختارشکنیِ انقلاب در اندیشه‌ی مائو و آلتوسر – مجید افسر

22/چولای/2026



به ادامه گذشته ...

پراکسیس به‌عنوانِ سنگِ محکِ شناخت در «فلسفه‌ی مائو»

در هسته‌ی مرکزیِ اندیشه‌ی فلسفیِ مائو تسه‌تونگ، مفهومی جای گرفته که آن را از بسیاری از مارکسیست‌های هم‌عصرِ خود جدا می‌سازد: «پراکسیس» یا همان «عملِ انقلابیِ متعهدانه». مائو در رساله‌ی بنیادینِ خود با عنوانِ «درباره‌ی عمل» که در پناهگاه‌های کوهستانیِ یانان و درست در پایانِ راهپیماییِ طولانی نگاشته شد، به‌صراحت اعلام می‌کند که «معیارِ حقیقت، عمل است و بس». این جمله، نه یک شعارِ تبلیغاتی، بلکه عصاره‌ی یک معرفت‌شناسیِ تمام‌عیار است که ریشه در ماتریالیسمِ دیالکتیکی دارد، اما آن را با نبوغی خلاقانه، به‌سوی عرصه‌ی مبارزاتِ طبقاتیِ عمیق‌ترین جوامعِ پیرامونی می‌کشاند. از نگاهِ مائو، شناختِ بشری هرگز در کتابخانه‌ها و ذهنِ فیلسوفانِ گوشه‌نشین تکوین نمی‌یابد، بلکه در دلِ کارِ تولیدی، مبارزه‌ی طبقاتی و آزمایش‌هایِ علمیِ زنده شکل می‌گیرد. او با تأکید بر اولویتِ «تکرارِ عمل» بر «تأملِ محض»، اعلام می‌کند که انسان تا زمانی که دست به عمل نزند، به پرسش‌هایِ اساسیِ هستی و رهایی دست نمی‌یابد؛ و این همان گره‌گاهِ نظری است که نظریه‌پردازانِ جزم‌اندیشِ غربی، به‌سببِ جداییِ نظر از عمل، هرگز به آن دست نمی‌یابند.

اما مائو در اینجا متوقف نمی‌شود؛ او با تکیه بر اصلِ دیالکتیک، فرایندِ شناخت را به‌عنوانِ یک چرخه‌ی دائمی و بی‌پایان ترسیم می‌کند که در آن «عمل» و «نظریه» در یک رابطه‌ی ارگانیک و متقابل، یکدیگر را تغذیه و تصحیح می‌کنند. این چرخه، که می‌توان آن را «مارپیچِ شناخت» نامید، از عملِ آغازین (تجربه‌ی محسوسِ توده‌ها در مواجهه با واقعیت) به نظریه‌ای انتزاعی (استخراجِ مفاهیم و قوانینِ عام از دلِ تجربه‌ها) می‌انجامد؛ اما نظریه‌ی استخراج‌شده، هرگز نهایی و مقدس نیست، بلکه بار دیگر باید در بوته‌ی عملِ جدید آزمایش شود تا نقاطِ کور و کاستی‌هایِ خود را آشکار سازد و سپس، نظریه‌ای پالایش‌یافته و غنی‌تر، جایگزینِ آن گردد. مائو این حرکتِ دیالکتیکی را با بیانی شاعرانه و در عین حال راهبردی، «از عمل به شناخت و از شناخت به عملِ دوباره» می‌نامد و معتقد است که تنها از این طریق است که اندیشه‌ی انقلابی، همواره پویا، زنده و هماهنگ با تحولاتِ عینیِ جامعه باقی می‌ماند. او با این نگاه، به‌شدت با دو انحرافِ خطرناکِ اپیریسم (انباشتِ بی‌رویه‌ی تجربه‌هایِ پراکنده) و جزم‌اندیشی (تحمیلِ نظریه‌هایِ انتزاعی بر واقعیتِ سیال) به‌یک‌سان می‌ستیزد و هر دو را موانعی بر سرِ راهِ شناختِ واقعی و عملِ رهایی‌بخش قلمداد می‌کند.

این فلسفه‌ی عمل، در اندیشه‌ی مائو هرگز به یک اصلِ انتزاعیِ معرفت‌شناختی خلاصه نمی‌شود، بلکه در قالبِ راهبردِ «خطِ توده» به‌عنوانِ کاربستی عینی و عملیاتی ظاهر می‌گردد. خطِ توده، یعنی این که رهبرانِ انقلابی و روشنفکرانِ متعهد، همواره باید در میانِ توده‌هایِ زحمتکش حضور داشته باشند، از تجربه‌یِ زیسته‌ی آنان بیاموزند، خواست‌ها و دردهایِ ملموسِ آنان را به‌زبانِ نظریه‌ی علمی ترجمه کنند و سپس، همان نظریه‌ی پالایش‌شده را به‌شکلِ شعارها، برنامه‌ها و سیاست‌هایِ قابلِ فهم و عملی، در اختیارِ همان توده‌ها بگذارند تا آنان خود، مجریانِ آگاهِ تحولِ اجتماعی شوند. این فرایندِ دوسویه و مستمر، نه تنها از انجمادِ نظریه و جداییِ رهبران از مردم جلوگیری می‌کند، بلکه به توده‌ها نیز امکان می‌دهد که خود را به‌عنوانِ سوژه‌ی اصلیِ تاریخ باز شناسند و از شیءِ منفعلِ سیاست‌گذاری، به فاعلیِ آگاه و توانمندِ تحولِ اجتماعی بدل شوند. مائو با این نگاه، عملاً پراکسیس را به «ملاکِ حقیقت» و «موتورِ محرکه‌ی تاریخ» بدل می‌سازد و نشان می‌دهد که هر نظریه‌ای که از این چرخه‌یِ حیاتیِ عمل و شناخت جدا شود، محکوم به پژمردگی و بی‌اثری است؛ درسی که امروز، در میانِ طوفانِ شبه‌نظریه‌ها و راه‌حل‌هایِ آماده‌یِ وارداتی، برای هر کنشگرِ سیاسیِ آگاه، همچنان چراغی فرا راه است.

تاثیرات اندیشه فلسفی مائو

در اندیشه‌ی فلسفیِ لویی آلتوسر، فیلسوفِ ساختگرایِ فرانسوی، رویارویی با مائو نه یک تأثیرِ حاشیه‌ای، بلکه نقطه‌ی عطفی برای بازتعریفِ مفاهیمِ بنیادینِ مارکسیسم است.آلتوسر در مقاله‌ی مشهور خود، «تضاد و سر تعیینی» (Contradiction and Overdetermination)، به‌صراحت از مائو و لنین الهام می‌گیرد تا نقدی بنیادین بر خوانشِ جزم اندیشانه و مکانیکی از دیالکتیکِ هگلی - مارکسی ارائه دهد. از نگاهِ آلتوسر، دیالکتیکِ سنتیِ مارکسیستی، که تضادِ طبقاتی را به‌عنوانِ موتورِ یکنواختِ تاریخ می‌نگرد، قادر به توضیحِ چراییِ وقوعِ انقلاب در جوامعِ

پیرامونیِ «عقب‌مانده» نظیرِ روسیه و چین نیست. او معتقد است که مائو با نظریه‌ی «تضادِ اصلی و فرعی» و تأکید بر «توسعه‌ی نامتوازن»، عملاً نشان داد که یک انقلاب، هرگز حاصلِ شکوفاییِ ساده‌ی یک تضادِ واحد (مثلاً تضادِ کار و سرمایه) نیست، بلکه نتیجه‌ی «تعیین‌یافتگی چندجانبه / بیش‌تعیین‌یافتگی» (Overdetermined Conjuncture) از انبوهی از تضادها در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و تاریخ است. به‌بیانِ آلتوسر، در تحلیلِ مائو از انقلابِ چین، این تضادهای گوناگون (فئودالیسم، استعمار، فقرِ دهقانان، ضعفِ بورژوازیِ ملی) نیستند که به‌صورتِ خطی به انقلاب می‌انجامند؛ بلکه این تضادها در یک «وحدتِ گسست‌آفرین» (Ruptural Unity) با یکدیگر تلاقی می‌کنند و در نقطه‌ای تاریخی، ساختارِ کهن را از هم می‌گسلند. این مفهومِ «بیش‌تعیین‌یافتگی»، آلتوسر را به بازخوانیِ بنیادینِ ربطِ زیربنا و روبنا می‌کشاند؛ جایی که روبنا (سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ) دیگر صرفاً بازتابیِ منفعل از اقتصاد نیست، بلکه عاملیِ نسبتاً مستقل و تعیین‌کننده در فرایندِ تحولِ تاریخی به‌شمار می‌آید و این، دقیقاً همان آموزه‌ای است که آلتوسر از خوانشِ مائو از «تضاد» و «عملِ انقلابیِ توده‌ها» استخراج می‌کند.

اما ژرف‌تر از این، رویاروییِ آلتوسر با مائو، او را به‌سوی نوعی«ماتریالیسمِ تصادفی»(Aleatory Materialism) سوق می‌دهد که با خوانشِ اسپینوزاییِ او از جهان، پیوندی ناگسستنی می‌یابد. از نگاهِ آلتوسر، مفهومِ «تضادِ غیرِ خصمانه» در اندیشه‌ی مائو، که در آن نیروهایِ اجتماعیِ متضاد می‌توانند در شرایطِ خاص، بدونِ نفیِ کاملِ یکدیگر، در کنار هم قرار گیرند و به‌سویِ هدفی مشترک حرکت کنند، گره‌گاهی نظری برای گریز از جبرگراییِ اقتصادیِ کلاسیک است. این نگاه، که با مفهومِ «نفیِ معیّن» (Determinate Negation) در فلسفه‌ی اسپینوزا هم‌خوانی دارد، به آلتوسر امکان می‌دهد تا تاریخ را نه به‌مثابه‌یِ تحققِ اجتناب‌ناپذیرِ قوانینِ اقتصادی، بلکه به‌عنوانِ میدانِ پیچیده‌ای از «برخوردها» و «رویدادهایِ» ناگهانی تصور کند که سوژه‌هایِ انقلابی، در دلِ آن، امکانِ گسست از نظمِ موجود را می‌یابند.

(آلتوسر از این تحلیل مائو استفاده کرد تا مفهوم کلیدی خود را بسازد. او گفت انقلاب هرگز شبیه به یک جرقه ساده ناشی از یک تضاد واحد نیست. بلکه انقلاب زمانی رخ می‌دهد که انبوهی از تضادهای مختلف در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، سنت‌های تاریخی و ایدئولوژی، همزمان در یک نقطه به هم می‌رسند و روی یکدیگر اثر می‌گذارند. به این وضعیت «موقعیت بیش‌تعیین‌شده» می‌گویند. در واقع، این تضادها مثل رودخانه‌های مختلفی هستند که در یک لحظه تاریخی به هم می‌پیوندند و یک سیلاب بزرگ یا «وحدت گسست‌آفرین» (Ruptural Unity) ایجاد می‌کنند که ساختار قدیمی جامعه را از هم می‌پاشد. نتیجه مهم این بخش: با این نگاه، رو بنا (فرهنگ، سیاست و ایدئولوژی) دیگر یک تماشاچی منفعل نیست. گاهی وقت‌ها یک جرقه سیاسی یا یک باور ایدئولوژیک، خودش به اندازه اقتصاد در جهت‌دهی به تاریخ نقش بازی می‌کند و استقلال نسبی دارد. ردپای هژمونی گرامشی را هم میتوان اینجا مشاهده کرد.

۱. تضاد غیر خصمانه و ایده اسپینوزا در مارکسیسم سنتی، تضادها همیشه باید به حذف یکی از طرفین منجر می‌شد (مثلاً نابودی کامل سرمایه‌داران به دست کارگران). اما مائو مفهوم «تضاد غیر خصمانه» را مطرح کرد. او گفت در مسیر ساختن جامعه، برخی نیروهای متضاد می‌توانند بدون اینکه یکدیگر را کاملاً نابود کنند، تحت شرایطی خاص در کنار هم کار کنند (مثلاً اتحاد دهقانان، خرده‌بورژوازی و روشنفکران علیه امپریالیسم یا نپ در روسیه و یا اقتصاد بازار تحت کنترل احزاب کمونیست چین و ویتنام).

این ایده به مفهوم «نفی معیّن» در فلسفه اسپینوزا نزدیک است؛ یعنی تغییر و نفی یک وضعیت، به معنای نابودی مطلق و کورکورانه همه‌چیز نیست، بلکه تغییری است که ویژگی‌های مثبت گذشته را در قالبی جدید حفظ می‌کند.

۲. ماتریالیسم تصادفی (Aleatory Materialism): تاریخ، بازی تاس است اینجا بزرگ‌ترین چرخش آلتوسر رخ می‌دهد. او تاریخ را از یک مسیر قطعی و ازپیش‌تعیین‌شده، به یک «میدان برخورد تصادفی» تشبیه می‌کند. او می‌گوید تاریخ غایت و هدف نهایی ندارد. هیچ تضمینی وجود ندارد که جامعه حتماً به سمت سوسیالیسم برود. تاریخ شبیه به اتم‌هایی است که در فضا سقوط می‌کنند و گاهی به صورت کاملاً تصادفی و اقتضایی به هم برخورد می‌کنند و یک ساختار جدید (مثل یک انقلاب) را شکل می‌دهند.

۳. خط توده و تصمیم‌گیری بدون تضمین مائو نظریه‌ای به نام «خط توده» داشت: اینکه حزب باید از توده‌ها یاد بگیرد و خلاقیت سیاسی مردم را به کار گیرد، نه اینکه فقط از روی کتاب‌های تئوریک دستور صادر کند. آلتوسر شیفته این ایده بود. او معتقد بود مائو با این کار، مارکسیسم را از یک «علم خشک و جبرگرا» به فلسفه‌ای برای «تصمیم‌گیری در لحظه» تبدیل کرد. یعنی سیاستمدار انقلابی باید در غیاب هرگونه تضمینِ تئوریک، در لحظه حساس تاریخی دست به عمل بزند.

به‌باورِ آلتوسر، مائو با نظریه‌ی «خطِ توده» و تأکید بر اولویتِ «عملِ سیاسیِ خلاق» بر قوانینِ ازپیش‌تعیین‌شده‌ی اقتصادی، در واقع گامی فراتر از لنین برمی‌دارد و مارکسیسم را از بندِ یک علمِ جبرگرا، به فلسفه‌ای برای «تصمیم‌گیریِ سیاسی در غیابِ تضمینِ نظری» تبدیل می‌کند. اگرچه آلتوسر هرگز خود را «مائوئیست» به‌معنایِ متعارفِ آن نمی‌دانست، اما می‌توان گفت که اندیشه‌ی مائو، «مجرمِ خاموش» پروژه‌ی فکریِ او بود؛ عاملی که به‌او اجازه داد تا هم از تله‌ی اومانیسمِ تاریخیِ سارتر و هم از جزم‌گراییِ حزب‌کمونیستِ فرانسه بگریزد و راهی تازه برای درکِ «لحظه‌یِ سیاسی» و «کنشِ رهایی‌بخش» در قلبِ ساختارهایِ پیچیده‌یِ سرمایه‌داریِ متأخر بگشاید. در حقیقت، آلتوسر با واسطه‌یِ مائو، به بازآفرینیِ یک «مارکسیسمِ بی‌سوژه» دست می‌زند که در آن، انقلاب نه نتیجه‌یِ اراده‌یِ یک طبقه، که حاصلِ تلاقیِ شگفت‌انگیزِ نیروهایِ عینی و فرصت‌هایِ سیاسیِ برآمده از دلِ شکاف‌هایِ درونیِ یک نظامِ سرمایه‌داریِ به‌شدتِ نامتوازن و سیال است.

***

6

اعتراضات سراسری و بحران سوخت (سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۶)

کمون دوم پاریس که هیچ، حتی نزدیک قیام هم نبود.

بیایید احساسات را کنار بگذاریم و با تعریف علوم سیاسی حرف بزنیم.

کمون پاریس چی بود؟ کمون ۱۸۷۱ برای سرنگونی کامل دولت آمد، برای انحلال ارتش، مصادره کارخانه‌ها و ساختن یک نظم جدید. هدفش تعویض کل موتور سیستم بود، یعنی لغو بردگی در مناسبات روزمره.



پس اعتراضات جوانان و مردم فرانسه چه بود؟ هدفش این بود که سن بازنشستگی ۶۲ بماند نه ۶۴ شود. هدفش افزایش حقوق معلم بود. این تعویض موتور نیست، این جور کردن پرزه موتور است، نه کوبیدن کل دستگاه.

قیام نبود چون رهبری اتحادیه‌ای داشت و مثل همیشه در زمان مناسب ترمز اضطراری را کشید تا اعتراض به نزدیکی ساختمان اصلی قدرت نرسد. کمون را کارگران مسلح اداره می‌کردند، این اعتراضات را اتحادیه‌های رسمی که خودشان بخشی از دولت هستند، به شکل کنترل‌شده هدایت کردند.

قیامی در کار نبود چون هدفش رفاه در داخل نظام موجود بود، نه براندازی مناسبات. هیچ‌کس شعار جمهوری پنجم باید برود را نداد. همه می‌گفتند قانون را پس بگیر.

قیام نبود چون دولت نه سقوط کرد و نه عقب‌نشینی استراتژیک کرد. فقط یک امتیاز تاکتیکی داد تا سوپاپ اطمینان را باز کند. یک وزیر را عوض کرد، یک تبصره را اصلاح کرد، اما دستگاه سر جایش ماند.

اینکه چند نفر شیشه شکستند به معنی قیام نیست. خشونت حاشیه‌ای، اعتراض را به قیام تبدیل نمی‌کند، آن را بی‌اعتبار می‌کند.

پس هر اعتصاب صنفی در اروپا را کمون دوم نخوانید. کمون پاریس با اعتصاب برای رفاه زمین تا آسمان فرق دارد.

و در آخر، مهم‌ترین دستاورد این اعتراضات این بود که تناقضات را روشن‌تر کرد. هم تناقض سندیکالیسم را که می‌گوید نماینده کارگر در مقابل دولت است اما در عمل خودش بخشی از دولت است و وظیفه‌اش مدیریت اعتراض است نه تبدیل آن به قیام، و هم تناقض جریان‌های چپ را که در شعار انقلابی و کمونی هستند اما در عمل پشت یک مطالبه کاملاً رفاهی و اصلاح‌طلبانه پنهان می‌شوند.



این‌ها واقعیت‌های تاریخی مشخصی است که نشان می‌دهد نه سندیکای امروزی ابزار قیام است و نه چپ احساسی فعلی توان ساختن کمونی را دارد.



- ۱۵ تا ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۶: آغاز رسمی تظاهرات سوخت و مسدود شدن بنادر نیس و ست توسط صیادان.
- ۱ اکتبر ۲۰۲۶: تظاهرات گسترده دانش‌آموزی و دانشجویی در پاریس.
- ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶: روز اوج درگیری‌ها و شورش‌های خیابانی در پاریس که منجر به غارت مغازه‌ها، به آتش کشیده شدن خودروها و اعمال مقررات منع آمدوشد در پایتخت شد.
- ۳۱ اکتبر و نوامبر ۲۰۲۶: تداوم تظاهرات‌های هفتگی و اعلام اعتصابات سراسری جدید توسط اتحادیه

مظفر فلاح، کارگر بخش تاسیسات.

7

یک مغالطه در برداشت معنی و مفهوم از مبارزه طبقاتی

موضوع اصلی آموزه‌های مارکس، مبارزه طبقاتی است. این اغلب گفته و نوشته می‌شود. اما نادرست است. و این نادرستی اغلب منجر به تحریف فرصت‌طلبانه مارکسیسم، جعل آن با روحیه‌ای قابل قبول برای بورژوازی می‌شود. زیرا دکترین مبارزه طبقاتی نه توسط مارکس، بلکه توسط بورژوازی قبل از مارکس ایجاد شده است و به طور کلی، برای بورژوازی قابل قبول است. هر کسی که فقط مبارزه طبقاتی را به رسمیت بشناسد، هنوز مارکسیست نیست. او هنوز ممکن است خود را در محدوده تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی بیابد. محدود کردن مارکسیسم به دکترین مبارزه طبقاتی، محدود کردن مارکسیسم، تحریف آن و تقلیل آن به چیزی است که برای بورژوازی قابل قبول است. یک مارکسیست تنها کسی است که شناخت مبارزه طبقاتی را به شناخت دیکتاتوری پرولتاریا گسترش می‌دهد. این عمیق‌ترین تفاوت بین یک مارکسیست و خرده بورژوای معمولی (و حتی بزرگ) است. این سنگ محکی است که باید درک و پذیرش واقعی مارکسیسم را با آن سنجید.

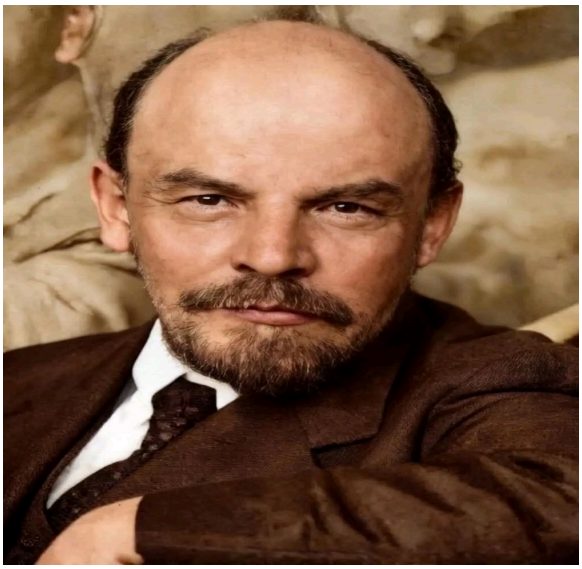

وی. آی. لنین

مجموعه آثار، جلد ۳۳، صفحه ۳۴.

***

8

کمونیسم به یک خلأ تبدیل می‌شود،اگر دانش کسب شده در آگاهی پردازش نشود

«...کمونیسم به یک خلأ تبدیل می‌شود، به یک تابلوی خالی تبدیل می‌شود؛ یک کمونیست چیزی بیش از یک لافزن ساده نخواهد بود، اگر تمام دانش کسب‌شده در آگاهی‌اش پردازش نشود.

شما نه تنها باید آن را جذب کنید، بلکه باید آن را به گونه‌ای جذب کنید که با رویکردی انتقادی به آن نزدیک شوید، تا ذهنتان را با زباله‌های غیرضروری پرازدحام نکنید، بلکه آن را با دانش تمام حقایقی که بدون آن یک فرد تحصیل‌کرده مدرن نمی‌تواند وجود داشته باشد، غنی کنید. اگر یک کمونیست بخواهد بر اساس نتیجه‌گیری‌های آماده‌ای که دریافت کرده است، بدون انجام جدی‌ترین، دشوارترین و گسترده‌ترین کار، بدون درک حقایقی که موظف است با رویکردی انتقادی به آنها نزدیک شود، به کمونیسم ببالد، چنین کمونیستی بسیار غمگین خواهد بود. و چنین سطحی‌نگری قطعاً مخرب خواهد بود. اگر بدانم که کم می‌دانم، تلاش خواهم کرد تا بیشتر بدانم، اما اگر کسی بگوید که کمونیست است و نیازی به دانستن هیچ چیز محکمی ندارد، هیچ چیز شبیه به یک کمونیست از آن حاصل نخواهد شد. «این کار نخواهد کرد.»



از سخنرانی وی. آی. لنین در سومین کنگره سراسری روسیه اتحادیه جوانان کمونیست روسیه، ۲ اکتبر ۱۹۲۰.

***

9

په سيمه کي حالات د خراپيدو په لور روان دي...

د روس او اکراين په جګړه کي د ټرمپ د راتګ سره د هغې جګړې سره د امريکا علاقه مخ په کميدو شوه، انګريزانو او اروپايي هيوادونو د بې حده پيسو او وسلو د مصارفو سره خپل آخري تلاش وکړ چې روس يا مات کړي او يايي اوربند ته مجبوره کړي، مګر ناکام شول. د ټولو سياسي شنکونکو د نظريو په خلاف جګړه ديره اوږده شوه، چې لاهم په ډير شدت روانه ده او امکان لري چې کلونه نور هم دوام وکړي. ځکه نو په اروپا کي هم حالات ډير خراب دي، د اقتصادي فشارونو له کبله يې خلک ناراضه دي او هرځای کي تظاهرات روان دي.

اوس نو پلان دادی چې د روس د ضعيفه کولو لپاره د روسيې په جنوبي سرحداتو يا په منځنۍ آسيا کي روسانو ته يوه بله جبهه يا د سر درد پيدا کړي. د پکستان د ننه هم سياسي، هم نظامي او هم اقتصادي حالات ډير خراب دي. پکستان له خپل زيږيدو څخه تر دا ننه پورې په سيمه کي د جګړو په اور بلولو او تيرور چليدلی دی.

دادی چې اوس پکستان ته بيا يوه پلمه او چانس پيداشو چې په سيمه کي اور بل کړي ځکه نو دير جدي په حرکت راغلی. تاسي وينی چې په پکستان کي د تل په شان ملکي حکومت بلکل په هيڅ کي شميرل شوی دی او ددوی د پوځ مشر هرې خواته سفرونه کوي، مذاکرات کوي او ټرونونه لاسليک کوي، حال دا چې د دفاع، خارجه او د اقتصاد وزيران کرار ناست دي.

پکستان انګريزانو او امريکا ته ټټر وهلی دی چې دوی به په سيمه کي، خصوصاً په منځنۍ اسيا کي به حتماً حالات خراپوي، ځکه نو يوې خواته د دا-ع-ش په نوم ډله يې په حرکت راوستي ده او له بلې خوا ته يې پخواني افغان نظاميان له هرې خوا را ټول کړي دي، چې ددوی په واسطه سيمه نا امنه کړي. حتی د وروستي خبر له مخې، د امريکا سره يې ټرون لاسليک کړی دی چې هغه افغانان چې امريکا غواړي له خپل هيواد څخه اوباسي، دوی رسماً کمپ ورته جوړوي او قبولوي يي. په هغو افغانانو کي هم ډير پخواني روزل شوي نظاميان شته، کوم چې د پکستان پکار دي. ددې خدمتونو په بدل کي پکستان هم له امريکا څخه او هم له اروپا څخه ملياردونه ډالر آخيستي او د لا نورو ډالرو انتظار لري. په بدخشان، نورستان، کوهستان او نورو خايونو کي نا امني، غرب ته يو نمايش وو، پدې معنی چې دوی لا وخته خپل عمليات پيل کړي دي.

مګر په تأسف سره چې افغانان په نړيوالو ستيجونو کي خپل غږ نلري. دا پنځه کاله کافي وخت وو چې تالبانو پخپل داخلي او بيا نړيوال مشروعيت کار کړی وای، د خپلو خلکو او د نړيوالو غږونو ته يې غوږ نيولای وای، مګر په ډير افسوس چې دوی د خپلې کاذبې فتحې له کبر څخه را ښکته نشول.

اميد دی چې دا ملت بيا د پردیو د جګړو قرباني نشي.



س.غ. بهير

***



اقتباس از صفحه نيچه

10

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

(قوس ۱۳۶۲شمسی)

(۱۳)

زنده یاد «قیوم رهبر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۲۱ نومبر ۲۰۲۵

مکانیسم ادغام تشکیلاتی:

از لحاظ تشکیلاتی، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در این مرحله طرحی داشت که ما باید ادغام تشکیلاتی را به عنوان مبرم ترین شرط مرحله اول ساختمانی روی دست بگیریم و به این صورت "کمیتهٔ تشکیلات" از نمایندگان با صلاحیت همه بخش ها به وجود می آید (از سه بخش). یک بار ما می بینیم که کمیتهٔ تشکیلات در کلیت اش یک بخش موثر تشکیلات در "حادثهٔ چهلستون" ضربت می خورد؛ و بعد از آن در حادثهٔ گرفتاری رفیق اشرف. به خصوص با دو بار ضربت خوردن کمیتهٔ تشکیلات، کار ادغام تشکیلاتی سازمان ـ در این مرحله ـ آنچنان که لازم است، به پیش نمی رود و در پهلوی دیگر کار ها، کار تشکیلات هم به دوش خود رفیق مجید می افتد. تا وقتی که رفیق گرفتار می شود، تقریبا در جست و جوی این است که من دیگر برای تشکیلات کی را بیاورم، چه کسی را بیاورم که جای شریف و سرمد را پر بکند، و کی را بیاورم که جای اشرف را پر بکند؟ تا بتواند همان طور افرادی باشد که واقعاً تشکیلات را من بتوانم برایش بسپارم و با اطمینان برایش بتوانم بسپارم. حتی رفیق مجبور می شود به خاطر فهم این قضیه، به خاطر درک خود نسبت به ارگان های تشکیلاتی، کادر های درجه دوم، درجه سوم سازمان را می رود خودش می بیند. می رود همراه شان بحث می کند، صحبت می کند تا گمشدهٔ خود را ـ برای تشکیلات سازمان ـ پیدا کند. در این صورت بعد از دو بار ضربت خوردن تشکیلات، کار ادغام تشکیلاتی سازمان که تئوری اش ریخته شده بود، ما گفته بودیم که از بالا باید ادغام تشکیلاتی بیاید و اجزای اول کمیته تشکیلات را از چندین بخش به وجود آوردیم و بعد از آن اجزائی که کم کم به هم نزدیک هستند، مثلاً در بعضی از بخش ها یک بخش پیشرفته تر است: مثلاً در بخش عملی و نظامی رفقای رفیق شهید مجید توانائی بیشتر داشتند؛ دیگر بخش ها هم افراد خود را که افراد نظامی و چریکی بودند برای این ها می سپردند که شما در کمیته های تان تنظیم بکنید. دیگر مثلاً در کار زنان یک بخش دیگر در قیاس با ما پیشتر بود. ما یک تعداد رفقای دختری که بود برایش می سپردیم که شما در کمیته های تان تنظیم بکنید. همچنان در مسائل فرهنگی رفقای که هستند باید بیایند. به این صورت یک مقدار نیرو ها کم کم به صورت تدریجی می خواست که ادغام تشکیلاتی به وجود بیاورد و فکری که ما را رهبری میکرد، این بود که مسألهٔ وحدت تشکیلاتی در یک سازمان نمی تواند همپای وحدت ایدئولوژیک ـ سیاسی به پیش برود، به خصوص در شرایط اختناقی. چون مسألهٔ وحدت ایدئولوژیک ـ سیاسی ممکن است که زود به وجود بیاید، ولی وحدت تشکیلاتی مدت زمانی را در بر می گیرد تا بتواند واقعاً یک وحدت تشکیلاتی را نمایش بدهد.

ما این را در تمام سازمان ها می بینیم. ما در کنگرهٔ اول که حزب سوسیال دموکراسی روسیه به وجود می آید، حتی تا کنگره سوم و چارم وحدت تشکیلاتی شان موجود نبود. همچنان حزب کار البانی وقتی که به وجود می آید (در سال های۱۹۴۱تا ۱۹۴۴)، ما می بینیم این طور چیزهایی به وجود نمی آید، جدائی وجود دارد. حزب کمونیست چین با وجودی که در سال ۱۹۲۱ پایه گذاری می شود، اما سال های سال وحدت تشکیلاتی شان به وجود نمی آید. مسأله وحدت تشکیلاتی یک پروسهٔ بسیار بغرنج است، بسیار ظرافت کاری می خواهد.

بدین صورت فکری که رهنمای "ساما" بود، این بود که ما کم کم و با قدم های سنجیده می توانیم در آن جا هائی که وحدت زودتر به وجود می آید، ادغام تشکیلاتی را بیاوریم. در آن جا هائی که امکان وجود ندارد، ما باید نیرو هائی که از لحاظ فکری، سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی تا سرحد معیار های ما نرسیده، آنها را تربیت بکنیم. چنانچه مثلاً بخش رفقائی بودند که خیلی زود ادغام تشکیلاتی شان با "ساما" صورت گرفت. در حالی که بخش های دیگر بود که ادغام تشکیلاتی شان، ، مثلاً به این زودی، صورت نگرفت. این حالت ناهمگونی که در تشکیلات وجود داشته، با ضربت خوردن های پیهم تشکیلات، مانع از این می شود که در این

مرحله به صورت منظم وحدت تشکیلاتی در سازمان به وجود نیاید. از لحاظ ایدئولوژیک، سازمان با وجود این که روی آن خطوطی که در مرحلهٔ ایجاد تعیین شده بود، حرکت می کند؛ ولی اختلافات نوین در سازمان به وجود می آید.

این اختلافات نوین در داخل "کمیتهٔ تحقیق تئوریک" مورد بحث قرار می گیرد و در حدود پنجاه و چند مسأله بیرون نویس می شود تا سازمان از طریق کمیتهٔ تحقیق تئوریک خود به این پنجاه و چند مسأله باید پاسخ بگوید. به این صورت کار ها آغاز می شود. تازه در این مرحلهٔ ساختمان است، دیگر ایدئولوژی سازمان را بسازند [استحکام بخشند؟]، حال دیگر سیاست نوین اش را پیاده بکنند، تشکیلات مدغم شود، اولین پایه های ساختمانی را ما می بینیم که چگونه ساخته می شود، چگونه کار آغاز می شود.

کار های عملی و مرحلهٔ تثبیتی:

از لحاظ عملی واقعاً سازمان پیش است، کار های عملی زیاد است، یک جهش را آدم در مجموع جنبش می بیند، به خصوص در ساما. "ساما" خیلی زود، از حالت یک سازمان جدا از توده ها (سازمان روشنفکری) فوراً به یک جنبش توده ئی مبدل می شود؛ و ما مرحلهٔ شکوفائی سازمان را و تحولش را در این مرحله به خاطر رشد جنبش توده ئی و سرعت حوادث می بینم (چه در میان روشنفکران، چه در میان توده ها و چه در میان روستائیان) که سازمان "ساما" از حیثیت و نفوذ زیادی برخوردار می شود و مرحلهٔ تثبیتی خود را این سازمان در مدت بسیار کوتاهی سپری می کند. آنچه را که سازمان ها زیاد سال ها ضرورت دارند تا در میان توده های مردم خود را تثبیت بکنند و بسیاری از سازمان های چپ افغانستان تا به امروز نتوانسته اند خود را در جامعه تثبیت بکنند.

گروه انقلابی با وجود این که می گوید ـ نمی فهمم ـ ده سال پانزده سال است ایجاد شدیم؛ ولی تا به حالا نتوانسته مرحلهٔ تثبیتی خود را در جامعه سپری کند. همچنین "اخگر" و دیگر سازمان ها. یعنی این که سازمان در یک موقعیت سیاسی قرار بگیرد که در این جا دوست و دشمن وجود اش را احساس بکند و این را در محاسبات سیاسی خود بیاورد. دشمن همرایش دشمنی بکند، دوست همرایش دوستی بکند و در همه جا حاضر و ناظر باشد، همه کس بگوید که این هم است. سازمان "ساما" در تاریخ افغانستان در وضع موجود افغانستان ـ با وجود زخم های بزرگی که ما خوردیم ـ امروز در همین طور یک موقعیتی قرار دارد و این نشان دهندهٔ این است که این سازمان خود را در جامعه تثبیت کرده است.

امروز دوست و دشمن، آمریکا و روس همگی این را به عنوان یک واقعیت می پذیرند که همین است باید با او برخورد بکنیم. بعضی ها می گویند باید از بین ببریمش، بعضی ها پشتش می گردند که کجا هستید شما، بعضی خوشبین هستند، بعضی به یک شکلی، این است آن چیزی را که ما تثبیت یاد می کنیم. البته بعضی از رفقای ما، بنابر این که سازمان ما هنوز دارای استحکام ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نیست، می گویند که: این تثبیت نیست، تثبیت یعنی استحکام ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی. ولی ما با این رفقاء بحث کردیم که مسألهٔ استحکام مسألهٔ روابط درونی یک سازمان است، ولی تثبیت مسأله روابط بیرونی یک سازمان است. رابطه ایست که یک سازمان با جهان ماحول خود دارد و در این روابطه، سازمان ما به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده، یک واقعیت قابل محاسبه و قابل لمس. وقتی اعضای حزب اسلامی مثلاً با یک روزنامه نگار معروف دنیا یعنی اشپیگل آلمانی ـ اشپیگل کلان ترین مجلهٔ دنیا از آلمان است ـ [مصاحبه می کند]، آنجا از همین حزب اسلامی پرسان می کنند که غیر از شما در این جا دیگران چطور هستند؟ او می گوید: در این جا سازمان "ساما" هم است، بسیار ضعیف است، هیچ چیز نیستند! ولی بسیار خوب ارگانیزه هستند. حتی دشمن ما در مصاحبهٔ خود با یک روزنامه نگار خارجی وقتی که یاد می کند، دیگر نیرو ها را می گوید که بلی این جا شعله ی ها هستند، "ساما" است بسیار ضعیف هستند، آنچنان چیزی نیستند؛ اما بسیار خوب ارگانیزه هستند. این جاست که دوست و دشمن همگی ما را می پذیرند؛ و به همین خاطر است که ما استحکام را چیزی دیگری می دانیم، استحکام روابط درونی ما را نشان می دهد. ما استحکام خوبی نداشتیم و نداریم، ولی تثبیت هستیم و ما نباید از این مرحله تثبیتی دوباره پس برویم، عقب برویم. این یک دستاورد بزرگ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان است که با خون به دست آمده است. بناءً سازمان در همین مرحلهٔ ساختمانی، اول خود را تثبیت می کند، مرحله تثبیتی خود را با موفقیت پشت سر می گذارد. ما خود در خارج کشور در آن وقت در طی ۹ ماه از ابتدای ایجاد سازمان تا زمان گرفتاری رفیق، در حدود یک لک قطعه از اسناد سازمان را ما به زبان های مختلف دنیا انتشار دادیم . این نشان دهنده آن جنب و جوش سیاسی است که اعضای سازمان در همه بخش ها و در همه جا های خود داشت. همه کس خود را سامائی میدانست، همه کس می رفت پای عمل، همه کس می رفت پای این که به سازمان خود چه کرده بتواند. این از لحاظ سیاسی، از لحاظ عملی مرحلهٔ شکوفائی بسیار خوب سازمان است.

از مرحلهٔ ساختمانی خود جمع بندی بکنیم: از لحاظ ایدئولوژیک اختلافات قدیم حل شد و اختلافات نوینی بروز کرد. مسائل نشانه گیری شد و باید حل می شد، کمیتهٔ تحقیق تئوریک سر این باید کار می داشت. از لحاظ عملی، ما کار های زیادی انجام دادیم و مرحله تثبیتی خود را پشت سر گذاشتیم. از لحاظ سیاسی در میان دگماتیسم و لیبرالیسم یا امپریسم خط دموکراتیسم استوار تسلط داشت، ولی استحکام نداشت؛ و به این صورت ما می توانیم به این مرحله ـ که مرحلهٔ گرفتاری رفیق است ـ برسیم، که در واقع بعد از حادثه المناک گرفتاری رفیق، اصل عصر چهارم ما آغاز می شود.؟ ما باید سلسله ئی از مسائل را در این جا مورد بررسی قرار بدهیم: اولاً در مورد خود گرفتاری رفیق و پیامد هایش. چنانچه می دانیم سازمان تا اکنون که هم اکنون است، قادر به این نشده است که در مورد علت گرفتاری رفیق نظر قاطع و مُنجِز خود را بگوید. گر چه تمایل کلی، در مورد گرفتاری رفیق، اینست که رفیق به صورت تصادفی گرفتار شده است؛ تا حدودی هم معلوماتی که برای ما رسیده، همین را نشان میدهد. ولی سازمان در پی ریشه یابی این قضیه، به خصوص از لحاظ مسائل امنیتی نه برآمد و نتوانست آن را دنبال بکند. یکی هم در ارتباط با عملکرد های بعدی اش است که سازمان متاسفانه نتوانست در مورد رهائی رفیق، حتی یک قدم عملی هم بردارد. و با وجود تکبیر و بزرگداشت لفظی رفیق، در واقع آدم می بیند که عملاً مسائل در حد یک مسأله اخلاقی باقی ماند. کدام چیز دیگری نبود.

بعد از گرفتاری رفیق بود که در واقع اوضاع سازمان متشنج شد؛ و بسیار یک چیزی طبیعی است. به خاطر این است که حیز و مکانی را که رفیق در سازمان اشغال کرده بود، بعد از این که رفیق از این مکان و حیز بیرون می شود، یک خلاء به وجود می آید. از لحاظ فزیک هم ـ رفقاء می فهمند ـ وقتی یک جا خالی می شود از چهار طرف، هوای چهار طرفش می خواهد بیاید این حیز خالی را احاطه بکند؛ در آن صورت است که کنش به وجود می آید، زد و خورد هائی به وجود می آید، الماسک به وجود می آید، بابا غرغری به وجود می آید. تمام این ها مسأله ایست که خلاء هوایی است. در سازمان هم دقیقاً این قانون فیزیکی تطبیق شد. وقتی که رفیق می رود، این خلاء به وجود می آید. در سیاست هم به نام تئوری خلاء وجود دارد، همگی هم معتقد هستند به آن؛ و بعد از این ما می بینیم که اولاً در داخل سازمان هم که سه بخش وجود داشت، طوری که ما گفتیم که از لحاظ تشکیلاتی این مرز ها زدوده نشده و در میان این سه بخش یک بخش رفقاء با از دست دادن رفیق تقریباً نماینده های فکری عمدهٔ خود را از دست دادند. همهٔ شان در جریان مبارزه از دست رفتند: رفیق سرمد، رفیق شریف، [رفیق جرأت]، رفیق عزیزطغیان، رفیق حسین طغیان، رفیق داوود منگل و رفیق ملنگ عمار. همه این رفقایی که شهید شدند، از یک بخش سازمان بودند، شهید شدند. بعد از این که رفیق هم گرفته می شود، ما می بینیم که یک بخش سازمان که در واقع رهبری سازمان را در این مرحله و تا اکنون در دست داشته، این جریان که ـ همین جریانی که عامل دموکراتیسم استوار بوده، در سازمان ـ نماینده های فکری خود را از دست می دهد. یک تعداد عناصر جوان هم که مانده هنوز هم جوان هستند، به اصطلاح بگوئیم که دور دوم هستند. رفیق پردل است، رفیق مختار است، رفیق رضا است، واکمن است. دور دوم این بخش هستند، این ها نمی توانند مسائل را درک بکنند و نمی توانند مسائل را به پیش ببرند؛ نمی توانند اتوریتهٔ لازم داشته باشند، تجربهٔ لازم ندارند. در این صورت با گرفتاری رفیق یک بخش از این سازمان که هنوز استحکام کامل خود را نیافته، از نماینده های فکری خود محروم می شود. به این صورت از لحاظ ایدئولوژیک ـ سیاسی، قبلاً گفتیم، این بخش بود که سنتز میان دگماتیسم و لیبرالیسم را می داد به شکل دموکراتیسم استوار، دیگر اکنون آن عایق و یا کتلیزاتور بگویمش کتلیزاتوری که ناقل افکار از این بخش به این بخش باشد، بالاخره این را تصفیه بکند و یک سنتز ازش بیرون کند، دیگر این حالت در سازمان وجود ندارد. حال دگماتیسم و لیبرالیسم رو به روی هم ایستاده می شوند و به مصاف هم می روند. این یکی از خصوصیات این مرحله است که این ها رو به روی هم ایستاده می شوند و از جانب دیگر طوری که گفتیم مسألهٔ دموکراتیسم استوار به عنوان خط سیاسی سازمان مسلط بوده، اما مستحکم نبوده؛ بناءً از لحاظ سیاسی هم سازمان راه خود را پیدا کرده نمی تواند که چی بکند. از لحاظ تشکیلاتی هرکس، بخش خود را می بیند و تقریباً آن گرایش وحدت طلبانه تشکیلاتی که قبلاً وجود داشت ـ گرایش عمده، گرایش وحدت بود ولو هم که جدائی وجود داشت ـ جدائی تشکیلات هم وجود داشت، ولی گرایش تکاملی وحدت در این جا وجود داشت به همین خاطر زیاد ضربت وارد نمی شد، زیاد جدائی معلوم نمی شد. اما حالا عقب گشت کرده، جدائی عملی هم وجود دارد، ولی گرایش جدائی طلبانه هم است. به این صورت از لحاظ تشکیلاتی هم این نیرو ها جدا هستند.

ولی مهم ترین مسأله این است که ما تحلیل سیاسی بدهیم از این مرحله. تحلیل سیاسی وقتی که می دهیم، می بینیم که بعد از گرفتاری رفیق، از نظر ما وظایف اصلی که پیش پای سازمان قرار دارد ـ اکنون می فهمیم آن وقت نمی فهمیدیم ـ

دو مسأله بود: یکی حفظ وحدت سازمان (سازمان نوبنیاد، نوپای به وجود آمده، باید وحدت اش حفظ شود)، و ثانیاً رهائی رفیق؛ دو وظیفهٔ مبرم است که پیش پای تشکیلات سازمان قرار دارد. رهبری سازمان، که بعد از رفیق می بینیم، رفیق داکتر است و رفیق پویا است. باید این مسؤولیت را درک بکنند، حلقهٔ اساسی را پیدا بکنند، در این وقت حلقهٔ اساسی چی است؟ از این حلقه اساسی غافل می شوند. به جای این که سازمان را حفظ بکنند، وحدت سازمان را حفظ بکنند، به جای این که بروند پای رهائی رفیق و برای این کار بکنند، مبارزه ایدئولوژیک را جانشین این مسائل می سازند. در حالی که سازمانی با این وضع بحرانی، تحمل مبارزه ایدئولوژیک را ندارد؛ ناچار از یک مبارزهٔ درون خلقی، از یک مبارزه درون سازمانی، به یک مبارزه آنتاگونیستی مبدل می شود. به این صورت است که کنفرانسی که این ها می گذارند، برای این که باید ما برای رهائی رفیق کار بکنیم، فوراً بحث شان سر مسائل اسلام و کمونیسم چرخ می خورد. و بعد از آن می گویند که خوب هر کس نظر خود را بنویسد و بدهد. فردایش می باشد که برنامه نوینی متولد می شود و داده می شود. این برنامه را می برند و چاپ می کنند. خود رفیق هم است (هادی خان). پس می آورندش (برنامه را). جانب دیگر می گوید این توطئه است، این را چرا چاپ کرده اند؟ در حالی که همان افرادی که حامل این برنامه هستند، آن ها در دل و دست شان این گپ ها نیست، این مردم بیچاره هستند که از آن بخش دیگر است، بخش رفیق هستند، همراه آن بخش دیگر کار ندارند، اما او دیگر می گوید که نی این توطئه، توطئهٔ پویا است. حال آن که پویای بی چاره اصلاً نقش ندارد. ما که مخالف نظرش هستیم، نمی توانیم یک چیز ناحق بر گردنش بیندازیم. می گویند که این ها صد ها قطعه نشر کردند در حالی که معلوم است که به جز از سیزده قطعه یا هجده قطعه ـ که خود رفیق می گفت و در نشرات کار می کردند ـ بیشتر نبود، آن هم به کادر ها داده شده بود. ولی بهانه می شود دیگه، تشدید می شود در حالی که پیش بینی می کنند که باید سومین اش از داکتر صاحب باشد، بیاید. ولی او این کار را نمی کند؛ و این نه فهمیدن مسائل اساسی و حلقه اساسی کار است در یک مقطع مشخص. در یک وقتی که بحران وجود دارد، جدائی ها وجود دارد، بی اعتمادی وجود دارد و ضربت بزرگی که جنبش انقلابی خورده، در این وقت است که یک مبارزهٔ ایدئولوژیک را سر سازمان تحمیل می کنند که تحملش را ندارد. نه خود اینها قادر به این هستند که سنتز نظریات خود را بیرون داده بتوانند، خودشان هم ضعیف هستند، نه از موضع وحدت طلبانه، نه از موضعي که باید این مسائل حل شود، بلکه فقط در حد اعلام مواضع که نه این چنین است.

به این صورت است که انشعاب داکتر صاحب شروع می شود. انشعاب داکتر صاحب از نظر ما دارای عوامل متعددی است: نوپائی جنبش، نوپائی سازمان، عدم استحکام تشکیلات و جدائی های تشکیلاتی، حالت بحرانی در سازمان وجود دارد، دوری از وظایف اصلی سازمان و چنگ زدن به مسائل فرعی، نتوانستن و مهار نکردنش، مانور های لیبرالیسم و سوبژکتیویسم طرف مقابل، همگی باعث این انشعاب می شود. در این میان آنچه تعیین کننده است، سوبژکتیویسم رفقای داکترصاحب هادی خان است که عمده است و باعث انشعاب می شود. ما چرا این را عمده می گوئیم، به خاطری که گفتیم این رفقاء می گویند که در این سازمان دو برنامه وجود داشت. در حالی که دو برنامه وجود نداشت، دو طرح برنامه وجود داشت. این ها می گویند که در این سازمان دیگر ما مبارزه ایدئولوژیک کرده نمی توانیم، در حالی که این ها در تمام ارگان های سازمان وجود داشتند و می توانستند مبارزهٔ ایدئولوژیک بکنند. این ها می گویند: همه مردمی که در این سازمان بودند به جز از ما که از موقف مارکسیسم ـ لنینیسم دفاع کردیم؛ همه اش مسلمان شدند. در حالی که این گپ واقعیت نداشته، همگی در سازمان می فهمند، به جز از چند نفر محدودی که این نظریات را داشتند و نتوانستند مقاومت بکنند. دیگر مجموع سازمان و اکثریت سازمان سالم بوده و به این صورت ما می بینیم که تمام دلایل و نظراتی که بالاخره به نفی سازمان ما می رسد که می گویند سازمانی وجود نداشته که ما وحدت کرده باشیم. به این صورت این سوبژکتیسم از این ها است که باعث انشعاب شده؛ و دیگر شرایط، عوامل و فاکتور ها هم در این جا نقش داشته، ولی عامل تعیین کننده سوبژکتیویسم خود این ها است. مسؤولیت این انشعاب را این ها می گیرند. این را ما باید بفهمیم، ما نمی خواهیم مسؤولیت دیگران را کم کنیم، نادیده بگیریم، ولی می فهمیم که در این میان آنچه که تعیین کننده بود، برخورد نادرست و غیرعلمی این رفقاء بوده و تا به امروز هم نمی خواهند از خود انتقاد بکنند که اشتباه کرده اند. میگویند ما سنگر خود را تغییر دادیم، چگونه سنگر؟! اگر این قسم باشد که هر کس در یک سازمان درآمد و پس برآمد، بگوید سنگر خود را تغییر دادیم . من در سنگر گرم مبارزهٔ ضد سوسیال امپریالیستی هستم، من میروم قرار در اروپا می نشینم و می گویم که سنگر خود را تغییر دادیم. می روم در مابین خانه می نشینم، فقط مقاله نوشته می کنم، کتاب نوشته می کنم، دیگر مبارزه نمی کنم، می گویم سنگر خود را تغییر دادیم.

مسأله به این شکل ـ خوب دیگه ـ نمی شود. در این صورت است که ما مسؤولیت عمدهٔ مسألهٔ انشعاب سازمان را به دوش این ها می اندازیم، گرچه خود این ها معتقد نیستند که ما انشعاب کرده ایم. می گویند ما در یک پروسه وحدت قرار داشتیم و پس برآمدیم. دیگر اصلاً تمام کار های که کرده بودیم، یک معصیت بزرگی بود، مثل معصیت "آدم" واری، هیچ کاری خوبی نبوده، کاری که ما کردیم. فقط به خاطر این که از خود انتقاد نکنند که گویا این ها هم اشتباه کرده می توانند، هیچ معتقد به این نیستند. چگونه مگر ممکن است که داکتر صاحب هادی خان اشتباه بکند در زندگی خود، هیچ کدام گپی نیست، ولی این که ظاهراً بگویند همه کس اشتباه می کند، ما هم اشتباه می کنیم، ما اشتباه خود را انتقاد می کنیم، این درست، دگماتیست ها این گپ ها را همیشه می زنند. ولی وقتی که پای مشخص انتقاد بیاید، در یک قضیهٔ مشخص انتقاد از خود نمی کنند. به صورت مجرد بسیار خود را متواضع نشان می دهند که بلی ما هم اشتباه می کنیم، ولی اگر مشخصا گفته شود که در این جا اشتباه کرده اید، آن را نمی پذیرند.

ولی از این مسأله هم که بگذریم این دوران: دوران تشتت تشکیلاتی، دوران ابهام ایدئولوژیک، دوران بی ایمانی سیاسی است؛ و در میان همین اوضاع و شرایط است که طرح تدویر کنگره می آید. کنگره سازمان در ماه ثور- جوزای سال ۱۳۵۹شمسی در واقع در میان عجز و بیچارگی سازمان، بدون این که تدارکی برای کنگره داشته باشند، فقط باید بر این اوضاع تسلط حاصل شود. به این صورت است که کنگرهٔ سازمان به وجود می آید. قبل از تدویر کنگره البته کوشش هاری صورت می گیرد که داکتر صاحب هادی خان در این کنگره اشتراک بکند، ولی اصلاً حاضر نیست و کنگره در ماه ثور دایر می شود. وی در اواخر ماه حمل بدون این که با رفقای سازمان، با بخش های دیگر با رفقای صالح و سالم بحثی کرده باشد، اعلامیهٔ ؛سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) را به نام "مشعل داران فکر" شبنامهٔ خود را بیرون می دهند؛ و رفیق پردل در آخرین جلسه وقتی می رود ازش دعوت می کند که باید بیاید در جلسات اشتراک بکند و برای کنگره آمادگی بگیریم، برایش اعلامیه سازمان خود را می دهد. به این صورت روابط خود را رسماً با "ساما" قطع می کند. بعد از این کار، البته تدویر کنگره به صورت بخشی صورت می گیرد. به این معنی که هر بخشی ـ که فعلاً دو بخش مانده ـ باید نمایندهٔ خود را خودشان تعیین بکنند و در کنگره بیاورند. تعدادی معین از نماینده ها از رفقای رفیق مجید می آیند، یک تعداد هم از رفقای بخش دیگر می آیند، در حدود ۲۰ نفر در کنگره اشتراک می کند. ولی در کنگره، چنانچه معلوم است، یک مقدار اختلافات ایدئولوژیک وجود دارد که هنوز خطوط اش معلوم نیست؛ و رفقایی که باقی مانده اند، رفقای جوان، همین قدر می فهمند که مسائل مطروحه برای شان قابل قبول نیست، ولی این که خودشان چه می خواهند، نمی فهمند. دیگر زیاد به مقایسه نپردازیم، وضع شان تقریباً وضع امروز شما واری است. شما می فهمید که همین چیزی که است، خوب نیست. ولی چه باید باشد، چه چیزی خوب است؟ هنوز در نظر شان روشن نیست، همیشه همین طور است. یک فکر از شورش آغاز می شود و به انقلاب می رسد؛ از نفی آغاز می شود و به اثبات می رسد. از لحاظ سیاسی چنانچه معلوم است، یک مقدار دلسوزی به خاطر دفاع از دستاورد های انقلاب، دفاع از راه رفیق. شیوه ای از خودخواهی، موقف خواهی، دست به دست هم می دهند و مبارزات سیاسی را در کنگره می سازند.

ادامه دارد

***

مسیر، اومید یولیمیز، یاروغ یول،
خلق دیلیده یانر دویمه س قول .
حق سوزینی الگه یتکزر هر زمان،
عدالت اوچون اورر دائم بو جان..

«مسیر» راه روشن امید است؛ پیام حق را به مردم می‌رساند، چراغ اندیشه و دانش است، مردم را به همبستگی، دوستی و مهر به میهن فرا میخواند و آرزو می‌کند که همواره در دل مردم باشد .)

11

در نخستین سالیاد زنده یاد استاد حشمت‌الله اوریا، آموزگار آزادگی و مرد اندیشه و ایستادگی

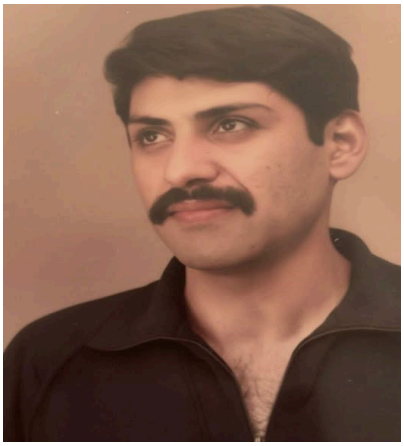

هیهات چو برق پرفشار رفت

کاشوب قیامتم به جان رفت

یادنامه‌ی جاویدان استاد حشمت الله اوریا

آواز خاک و آفتاب

در یکی از خانه‌های روشنفکری، متمدن و مردم دار کابل، در دامان خانواده‌ای اصیل، وطن‌دوست و آزادی‌خواه، کودکی زاده شد که بعدها نامش با خرد، شجاعت و عشق به میهن گره خورد. استاد حشمت الله اوریا، رفیق گرامی، برادر بزرگ و خسربره‌ی والا گهرم، مردی از تبار آفتاب.
زنده یاد استاد حشمت‌الله اوریا به تاریخ ۱۶ عقرب سال ۱۳۳۵ خورشیدی، برابر با ۷ نوامبر سال ۱۹۵۶ میلادی، در شهر کابل دیده به جهان گشودند.

خانوادهٔ اوریا از نیاکانی نجیب و آزادمنش ریشه می‌گرفت که در تاریخ معاصر افغانستان، مشعل‌داران آزادگی و وفاداری به آرمان‌های ستمدیدگان و زحمتکشان شناخته می‌شوند. در رگ‌های آنان خون دلاورانی جاری بود که در برابر استبداد و سلطه ایستادند و در کنار مردم، نه در سودای قدرت، که در راه عزت و آگاهی این سرزمین زیستند. از همان ریشه‌های استوار بود که حشمت الله برخاست؛ وارث اندیشهٔ آزادی و جانفشانی و ادامه‌دهندهٔ راه آنان با قلم، خرد و ایستادگی.

استاد اوریا، شخصیتی چندبعدی و درخشان بود، دانشمندی فرهیخته، ادیبی توانا، رسامی هنرمند، نویسنده، شاعر، سیاست‌مدار و تحلیل‌گری ژرف‌اندیش در مسائل اجتماعی و سیاسی. در عین حال، صوفی، وطن‌دوست پرشور و مبارزی نستوه و شجاع بود که عشق به افغانستان را با همهٔ ذرات وجودش زیست. او جوانمردی جواد، با سیمایی جذاب، ظاهری آراسته و سبک پوششی روشنفکرانه و آمیخته با فرهنگ اصیل شهر کابل بود. مردی که هر گامش عطر فرهنگ و اصالت داشت. در رفتار، آینهٔ صفا و صداقت بود، در گفتار، فروتن و مؤدب، در اندیشه، ژرف و است

استوار و در دوستی، بی‌ریا و صمیمی.

تحصیلات ابتدایی و ثانوی خود را در لیسه نادریه کابل، با موفقیت و سرآمدی به پایان رساند و سپس وارد پوهنځی (دانشکده‌ی) زبان و ادبیات پوهنتون (دانشگاه) کابل شد، جایی که استعداد درخشانش در ادبیات و تفکر انتقادی و نوآورانه، او را در ردیف ممتازترین فارغ‌التحصیلان قرار داد. پس از انجام خدمت عسکری در غند ۲۱ محافظ، با درایت و سرفرازی، به عنوان استاد زبان و ادبیات در انستیتوت تخنیکم کابل به تدریس پرداخت. صنف درس او جایگاه آموزش دستور زبان، عروض و شعر پارسی و در عین حال، عرصه‌ای برای پرورش اندیشه، بیداری وجدان و شناخت هویت ملی بود. شاگردانش از او آموختند که وطن‌دوستی در گفتار خلاصه نمی‌شود و معنای راستین آن در اندیشه و کردار انسان جلوه‌گر می‌گردد.

اما تقدیر مردان آزاده همواره با رنج و مقاومت گره خورده است. در روزگاری که تاریکی اختناق بر کابل سایه افکنده بود، دستگاه «خاد» زیر نفوذ مستقیم کاگب، بر آزاداندیشان و فرزانگان تاخت. استاد اوریا به‌خاطر باور به آزادی و استقلال فکری، گرفتار خشم دستگاه شد. او را بازداشت کردند، شکنجه دادند، تحقیر کردند، اما هرگز نتوانستند ایمانش را در بند کشند.

در آن سال‌های تیره، عده‌ای از افراد دون‌همت، بی‌فرهنگ، کم‌سواد و متکبری که بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده بودند و از اخلاق و انسانیت تهی بودند، با وجود شناخت شخصیت گهربار او، از یاری‌اش سر باز زدند و در همان حال، برخی جاسوسان و خائنان نیز در توطئه‌ای ننگین علیه او همدست شدند.

آن آموزگار آزاده، مدتی از عمر گران‌بهای خویش را در سیاه‌چال پلچرخی گذراند. در آن فضای آکنده از وحشت و اختناق، ایمان استوار و اندیشهٔ روشن، چراغ زندگانی‌اش بود. در میان دیوارهای سرد زندان و طنین زنجیرها، با لبان بسته دعا می‌کرد و با چشمان خسته شعر می‌سرود. تازیانه بر تنش فرود می‌آمد، اما از لبانش جز ذکر وطن و حق برنمی‌خاست.

پس از رهایی از زندان، بی‌رحمانه از کار و زندگی محروم شد. اما تحریم و تبعید نتوانست شعله‌ی درونش را خاموش سازد. در فقر زیست، اما با وقار و عزت. خود نان نداشت، اما برای دیگران کار آفرید. او مردی از خاک بود، اما با روحی بلند چون آفتاب.

استاد اوریا مدتی را در پاکستان با دشواری و رنج سپری کرد، اما سرانجام، بر اثر فشارهای سیاسی، تهدیدهای سازمان استخباراتی آی‌اس‌آی و مداخلات دژخیمان وابسته به گروه گلبدین حکمتیار و دیگر نیروهای افراطی، ناچار شد آن سرزمین را ترک کند و رهسپار هندوستان شود.

اقامت در هندوستان فصل دیگری از مبارزات و فعالیت‌های اجتماعی او را رقم زد. استاد اوریا در آن دیار نیز از آرمان‌های آزادی‌خواهانه و تعهد خویش به سرنوشت هموطنانش دست نکشید. او در برابر تهدیدها و اقدامات سرکوبگرانهٔ عوامل وابسته به گروه گلبدین حکمتیار ایستادگی کرد و برای دفاع از حقوق پناهندگان افغانستان و رسیدگی به دشواری‌های آنان، تلاش‌های خستگی‌ناپذیری به خرج داد.

پس از مدتی، خانواده‌اش نیز در هندوستان به او پیوستند و سرانجام، همگی راه مهاجرت به کانادا را در پیش گرفتند. دوری از میهن هرگز از دلبستگی عمیق او به افغانستان و مردمش نکاست. یاد وطن همواره در دل و اندیشه‌اش زنده بود. می‌گفت: «غربت تنها دوری از خاک نیست، بلکه دوری از مردم خویش است.»

به محض فراهم شدن کم‌ترین فرصت و شرایط، بازگشت کرد. به کابل آمد تا بار دیگر در کنار مردمش باشد، بی‌هیاهو، بی‌ادعا و خاموش، اما پر اثر.

در همان‌جا، ساده و فروتن زیست و کار کرد. برای فقرا و کارگران زمینهٔ کار و امید به زندگی فراهم ساخت و برای جوانان سرچشمهٔ اندیشه و الهام بود. مردی بود که با وجود تنگدستی، از غنای روحی برخوردار بود، در تنهایی سخاوت می‌ورزید و در خاموشی، فریاد اعتراضش طنین داشت.

هیهات که زنده‌یاد استاد حشمت‌الله اوریا، متأسفانه بر اثر ابتلا به بیماری سرطان مغز Brain Cancer،در روز جمعه ۳۱ اکتوبر ۲۰۲۵ میلادی، مصادف با ۹ عقرب ۱۴۰۴ هجری خورشیدی در کابل، این مبارز نستوه و فرزند صدیق افغانستان چشم از جهان فروبست. صدای او هنوز در کوه‌ها و کوچه‌های کابل طنین‌انداز است. در هر نسیم سحرگاهی، عطر حضورش می‌پیچد و در هر فریاد عدالتخواهانه، پژواک روح استوار و جاودانش به گوش می‌رسد.

از میان یادگارهای ادبی استاد، سروده‌ای که در سوگ قربانیان زلزلهٔ المناک هرات از خود بر جای گذاشت، جلوه‌ای از روح حساس و انسان‌دوست اوست. هنگامی که زلزلهٔ ویرانگر روز شنبه ۷ اکتوبر ۲۰۲۳ میلادی، برابر با ۱۵ میزان ۱۴۰۲ هجری خورشیدی، هرات را به سوگ نشاند و هزاران خانواده را داغدار و آواره ساخت، استاد اوریا نیز از رنج هموطنانش سخت اندوهگین شد و احساس همدردی خویش را در قالب شعری سوزناک بیان کرد. این سروده، گواهی بر دلبستگی عمیق او به مردم افغانستان و همدردی با رنج دیدگان این سرزمین است.

سرودهٔ استاد حشمت‌الله اوریا در سوگ قربانیان زلزلهٔ هرات

زنده جان

هریوای بزرگ در خاک غلطید
تکه و پارچه گردید"زنده جانش"
به جان زنده زیر خاک گردید
تمام زنده جانان گرسنه
درون کلبه های خانه مانند
به زیر گنبدی ها غرق گشته
کلوخی خانه هاشان از گل و خاک
به یک لحظه زمینگیر شد خطرناک
به دیوارش نبود یک خشت پخته
نه سیخ و گادری در زیر بامش
نمایی بود از بازسازی سیا؟!
چه محکم بود این نوسازی سیا؟!
نمی روید مگر خشخاش آنجا
که از یاد رفت بر سوی تباهی
کنون با بی حیایی اشک ریزد
وطن بفروخته دزد مافیایی
به تاراج بردند ثروت زکشور
ولی رحمی نبود بر زنده جانش
چه طفلان عزیزی جان باختند
بسی مادر سراسیمه پریشان
و یا هم در کنار طفلکانش
به زیر بیستون بامی کشیده
چه جان زنده یی نوزاد دارد
بدون مام ز زیر بام پریده
گرسنه طفلکان از بهر دوده
بگریند یا ز مادرهای مرده
غم آن پیر مردک را که داند

پسر از دست داده با نواده

جوانی رفت ایران تا بیارد

بهای شیر معشوقش به تومان

نمیدانم خبر دارد که یارش

کلوخ ها بر سرش، کی زنده جان است

پدر هایی که رفتند از پی نان

همه در سوگ بنشسته به حیرت

نمیداند ز بهر چه بگرید؟

خرابی خانه یا خانه خرابی؟

جوان رفته یا نازدانه طفلش؟

تعجب میکند بر زنده جانش

* * *

چه حالی بر سر این زنده جان شد؟

که نامش زنده و جانش ز جان شد

غم هرات غم هر زنده جانست

هر آنجا زنده یی و زنده جان است

چو دیدم حالت این زنده جانان

به نامی زنده اند کی زنده جان است

ز قبل زلزله نانی نداشتند

به زیر سقفها بامی نداشتند

و اینک باز، آواز خاک و آفتاب

اکنون که یک سال از درگذشت استاد اوریا می‌گذرد، خاک وطن هنوز بوی حضور او را دارد. او از خاک برخاست و با آفتاب درآمیخت. در ذهن نسل‌ها همچون مشعلی روشن مانده است. نوری که از نیاکان آزادی‌خواه او افروخته شد و با ایمان، دانش و قلم او فروزان‌تر گردید. روح او در نسیم کابل می‌وزد، در نگاه شاگردانش برق می‌زند و در هر واژهٔ عدالت و صداقت تکرار می‌شود.

به خانواده و دوستان گرامی‌اش صبر جمیل و اجر بدیل عطا فرما و یاد او را در دل مردمش جاودان و تابناک نگاه دار. نام استاد حشمت‌الله اوریا در تاریخ بیداری و وقار ملی افغانستان ماندگار خواهد بود. او مردی از خاک بود که با آفتاب زیست و با آفتاب رفت.

محمد اقبال نوری 31 اکتبر 2026 میلادی

***

12

مرگ و جدایی

مرگِ ظالم در تلاش است تا بگیرد جانِ من
تا ابد سازد جدا از دوستان و فرزندانِ من
می‌رسد روزی که خاموشم کند این چرخِ پیر
بسته گردد دفترِ گفتار و هم دیوانِ من
آه، اگر هنگام رفتن ، اشکِ طفلانم چکد
کی تواند شعله‌ای آرام سازد جانِ من ؟
باغِ عمرم را خزان با رنگ زرد مرگبار
می لرزد از بادِ فنا هر شاخهٔ بستانِ من
خانه می‌ماند ، رفیقان می‌مانند و خاطرات
خاک خواهد شد سرانجام این تنِ لرزانِ من
هرچه اندوختم، نمانَد جز محبت در جهان
مهرِ یاران می شود گنجینهٔ پنهانِ من
مرگ اگر دیوار باشد، عشق می‌ماند آخر
نام نیکو می شود تا حشر، جاویدانِ من
ای اجل، گر می رسد هنگام رفتن، صبر ده
تا نباشد ناله و اندوه، آخرین سامانِ من
ساعیا، گر روزگارم رو به پایان می رود
عشقِ مردم زنده می ماند پس از پایان من

میمنه - فاریاب اکتبر ۱۳ /۲۶

جریده وزین مسیر، آیینه ی صبح امید و پیام آور روشنگری اندیشه هاست.

(مسیر تانگ کوتیشی نی گوزگوسی و اویلو پارلاقی نی ایلچی سی دیر.)

ایمیل آدرس : - ks4920326@gmail.com - jaswrshja66@gmail.com ویبسایت : http://www.afghanpf.com

13

برژینسکی و افسانه جامعه تکنوترونیک: سرمایه‌داری در نقاب علم و گریز از منطق دیالکتیکی تاریخ



در تاریخ اندیشه سیاسی بورژوایی، هرگاه تضادهای نظام سرمایه‌داری آشکارتر شده‌اند، نظریه‌پردازانی نیز کوشیده‌اند آینده این نظام را با نام‌ها و مفاهیم تازه توضیح دهند. گاهی از جامعه صنعتی، زمانی از جامعه پساصنعتی و در مواردی از عصر اطلاعات سخن گفته شده است. در میان این نظریه‌ها، مفهوم جامعه تکنوترونیک زبیگنیو برژینسکی جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا می‌کوشد انقلاب علمی و فنی را به نشانه پیدایش مرحله‌ای نوین از تکامل اجتماعی تبدیل کند. اما پرسش اساسی این است که آیا دگرگونی ابزارهای تولید و وسایل ارتباطی، بدون تغییر مناسبات مالکیت و قدرت طبقاتی، می‌تواند جامعه سرمایه‌داری را به نظامی اساساً متفاوت بدل سازد؟

زبیگنیو برژینسکی در ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ در وارسا پایتخت پولند، در خانواده‌ای دیپلومات متولد شد. او در کانادا و ایالات متحده آمریکا تحصیل کرد و در سال ۱۹۵۳ از دانشگاه هاروارد دکتورای علوم سیاسی گرفت. سپس در دانشگاه‌های هاروارد و کلمبیا به تدریس و پژوهش پرداخت و به یکی از چهره‌های شناخته‌شده مطالعات مربوط به اتحاد شوروی، کمونیزم و سیاست جهانی تبدیل شد. برژینسکی در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، بود و در شکل‌دهی سیاست خارجی واشنگتن در دوران جنگ سرد نقش مهمی ایفا کرد.

نقش او در افغانستان نیز از جنجالی‌ترین بخش‌های کارنامه سیاسی‌اش به شمار می‌رود. برژینسکی از سیاست مداخله پنهانی آمریکا و حمایت از مخالفان حکومت وقت افغانستان پشتیبانی می‌کرد. این حمایت در جولای ۱۹۷۹، پیش از ورود قوای شوروی، آغاز شد و پس از مداخله نظامی شوروی گسترش یافت. او در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۸ اظهار داشت که واشنگتن آگاهانه احتمال مداخله شوروی را افزایش داده بود و جنگ افغانستان را وسیله‌ای برای تضعیف رقیب جهانی آمریکا می‌دانست. سیاست‌های مورد حمایت وی نشان‌دهنده تقدم محاسبات ژئوپولیتیکی جنگ سرد بر سرنوشت مردم افغانستان بود. چنین سیاستی در تشدید جنگ نیابتی و رنج‌های طولانی مردم افغانستان سهم داشت. او در ۲۶ می ۲۰۱۷ درگذشت.

برژینسکی در کتاب میان دو عصر: نقش آمریکا در عصر تکنوترونیک، منتشر شده در سال ۱۹۷۰، تصویری از آینده ارائه کرد که در آن توسعه علم، الکترونیک، ارتباطات و تکنالوژی پیشرفته، ساختار اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جوامع را دگرگون می‌سازد. به باور او، کشورهای صنعتی پیشرفته، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، در آستانه عبور از مرحله صنعتی و ورود به عصر تازه‌ای قرار داشتند.

اهمیت نظریه برژینسکی در برداشتی نهفته بود که او از پیامدهای اجتماعی انقلاب علمی و فنی ارائه می‌کرد. وی گسترش ماشین‌ها و دستگاه‌های الکترونیکی را نشانه دگرگونی ماهیت جامعه می‌دانست و پیشرفت علمی را عامل تعیین‌کننده تحولات اجتماعی معرفی می‌کرد. در این برداشت، نقش مناسبات تولیدی و تضادهای طبقاتی در حرکت تاریخی جامعه به حاشیه رانده می‌شد.

برداشت برژینسکی با منطق دیالکتیکی تاریخ در تعارض قرار می‌گیرد. در اندیشه کارل مارکس، رشد نیروهای مولده از عوامل اساسی تحول تاریخی جامعه به شمار می‌رود و همواره در پیوند با مناسبات تولیدی بررسی می‌شود. هر صورت‌بندی اجتماعی بر شیوه معینی از مالکیت وسایل تولید، سازمان‌دهی کار و روابط طبقاتی استوار است. از این‌رو، پیشرفت علمی و فنی، بدون دگرگونی مناسبات تولیدی، به معنای پایان سرمایه‌داری و پیدایش نظام اجتماعی تازه نیست.

برژینسکی برای نشان‌دادن عظمت تحولات آینده، از فروپاشی عادت‌ها و تصورات دیرینه سخن می‌گفت. او تغییرات ناشی از انقلاب علمی و فنی را چنان گسترده می‌دید که می‌توانستند به نقطه عطفی در تاریخ بشر تبدیل شوند که از نظر اهمیت با گذار انسان از بربریت به تمدن مقایسه شود. به باور او، برخی دستاوردهای علمی ممکن بود پیامدهایی تکان‌دهنده برای زندگی اجتماعی داشته باشند.

در این ارزیابی، یک حقیقت انکار ناپذیر وجود دارد: انقلاب علمی و فنی واقعاً امکانات تازه‌ای برای تولید، ارتباطات و سازمان‌دهی زندگی انسان فراهم می‌کند. اما از این حقیقت نمی‌توان نتیجه گرفت که مناسبات طبقاتی نیز همراه با هر اختراع تازه از میان می‌روند. ماشین بخار، برق، کمپیوتر و سیستم‌های خودکار، هر یک چهره تولید را تغییر داده‌اند، ولی هیچ‌کدام به‌تنهایی مالکیت خصوصی وسایل تولید را لغو نکرده‌اند.

برژینسکی جامعه آینده را دیگر سرمایه‌داری به مفهوم سنتی آن نمی‌نامید. او از جامعه پساصنعتی و جامعه تکنوترونیک سخن می‌گفت و معتقد بود که ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان پیشرفته‌ترین کشور صنعتی سرمایه‌داری آن زمان، زودتر از دیگران از مرحله صنعتی عبور خواهد کرد.

در توصیف او، جامعه تکنوترونیک جامعه‌ای است که ساختار فرهنگی، روان‌شناختی، اجتماعی و اقتصادی آن زیر تاثیر تکنالوژی و الکترونیک شکل می‌گیرد. صنعت در چنین جامعه‌ای ناپدید نمی‌شود، اما سازمان‌دهی و اداره آن به‌طور فزاینده به دانش و ابزارهای پیشرفته وابسته خواهد بود.

اینجا نخستین ضعف اساسی نظریه آشکار می‌شود. اگر صنعت همچنان وجود دارد و مناسبات مالکیت نیز تغییر نکرده‌اند، چرا باید جامعه حاصل را یک صورت‌بندی اجتماعی ـ اقتصادی تازه دانست؟ آیا افزایش نقش دستگاه‌های الکترونیکی در مدیریت تولید، به معنای پایان سرمایه‌داری است؟ آیا با پیچیده‌ترشدن ماشین‌ها، رابطه میان سرمایه‌دار و کارگر ماهیت دیگری پیدا می‌کند؟

برژینسکی به این پرسش‌های تعیین‌کننده پاسخ روشنی نمی‌دهد. او دگرگونی شیوه‌های فنی تولید را توضیح می‌دهد، اما تغییر مناسبات بنیادی تولیدی را اثبات نمی‌کند.

در تحلیل علمی ساختار اقتصادی جامعه، تمایز میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی اهمیت بنیادی دارد. نیروهای مولده شامل انسان‌های کارگر، دانش، مهارت، ابزارها و امکانات مادی تولید هستند. مناسبات تولیدی تعیین می‌کنند که وسایل تولید در اختیار چه کسانی قرار دارند، کار چگونه سازمان می‌یابد و محصول اجتماعی به چه شیوه‌ای تصاحب می‌شود. این دو در ارتباط دیالکتیکی با یکدیگر قرار دارند، اما یکسان نیستند.

رشد نیروهای مولده می‌تواند با مناسبات موجود وارد تضاد شود و ضرورت تحول اجتماعی را پدید آورد. با این حال، این تحول از راه پیشرفت خودکار ماشین‌ها تحقق نمی‌یابد. دگرگونی مناسبات مالکیت و قدرت، با مبارزات واقعی اجتماعی و سیاسی پیوند دارد.

جامعه‌ای که وسایل اساسی تولید در مالکیت سرمایه‌داران باقی بماند، کار مزدی در آن تداوم یابد و انباشت سرمایه و کسب سود بر فعالیت اقتصادی حاکم باشد، با دستیابی به پیشرفته‌ترین تکنالوژی نیز ماهیت سرمایه‌داری خود را از دست نمی‌دهد. آنچه ماهیت یک نظام اجتماعی را تعیین می‌کند، مناسبات تولیدی و شکل مالکیت وسایل تولید است، نه میزان پیشرفت ابزارها و دستگاه‌های فنی.

این محدودیت نظریه تکنوترونیک حتی در محافل آینده‌پژوهی بورژوایی نیز بی‌پاسخ نمانده بود. در سمپوزیوم زوریخ در سال ۱۹۷۱، آینده‌پژوهان بورژوایی درباره برخی پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه مربوط به آینده جامعه تردیدهای جدی مطرح کردند. این مخالفت‌ها نشان می‌داد که تصور گذار ساده و بی‌دردسر به مرحله‌ای نوین از تکامل اجتماعی، حتی در همان محافل فکری نیز حقیقتی قطعی شمرده نمی‌شد.

ریشه مشکل در روش بررسی جامعه نهفته است. هنگامی که تحلیل‌گر تنها تغییرات ظاهری اقتصاد و تکنیک را مشاهده کند، اما تضادهای واقعی نظام اجتماعی را نادیده بگیرد، آینده‌پژوهی او به توصیفی یک‌جانبه تبدیل می‌شود. در چنین رویکردی، پیشرفت ماشین‌ها و وسایل ارتباطی برجسته می‌شود، ولی مناسبات مالکیت و منافع متضاد طبقات در سایه قرار می‌گیرد.

از همین‌جا می‌توان فهمید که چرا نظریه جامعه تکنوترونیک، با وجود استفاده از اصطلاحات علمی، از نظر تحلیل تاریخی دچار کاستی است. این نظریه بیش از آن‌که ماهیت اجتماعی نظام آینده را توضیح دهد، شکل فنی آن را توصیف می‌کند.

تناقض دیگری در برداشت برژینسکی از نقش علم و آموزش دیده می‌شود. او از یک سو تأکید می‌کند که توسعه دانش و آموزش می‌تواند به کاهش تعارض‌های اجتماعی کمک کند. از سوی دیگر، خود نیز می‌پذیرد که پیشرفت اجتماعی لزوماً به معنای ازمیان‌رفتن اختلافات نیست و تضادهای جامعه می‌توانند همچنان نیرومند باقی بمانند.

اگر چنین است، چه چیزی در جامعه تکنوترونیک سبب خواهد شد که درگیری‌های سیاسی شدت خود را از دست بدهند؟

برژینسکی معتقد بود که در جامعه صنعتی، منازعات سیاسی آشکار و شدیدند، اما در جامعه تکنوترونیک چنین منازعاتی گویا دیگر به همان اندازه حاد نخواهند بود. با این حال، او سازوکار اقتصادی و اجتماعی این تغییر را توضیح نمی‌دهد.

اگر تضادهای طبقاتی از منافع متقابل و مناسبات تولیدی سرچشمه می‌گیرند، افزایش سطح تحصیلات چگونه می‌تواند بدون دگرگونی آن مناسبات، این تضادها را برطرف سازد؟ آموزش می‌تواند سطح آگاهی را بالا ببرد، اما مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه را صرفاً با افزایش شمار افراد تحصیل‌کرده لغو نمی‌کند. توسعه وسایل ارتباطی نیز می‌تواند انتقال اطلاعات را آسان‌تر سازد، اما به معنای برابری در مالکیت ثروت و اعمال قدرت نیست.

در نتیجه، پیشرفت علمی هرگز نمی‌تواند جانشین بررسی ریشه‌های اقتصادی و طبقاتی منازعات اجتماعی شود.

برژینسکی همچنین بر ضرورت تأمین مشارکت واقعی شهروندان در تصمیم‌گیری تأکید می‌کرد. این ادعا در ظاهر دموکراتیک است، اما مسئله اصلی آن است که چنین مشارکتی در چتر مناسبات سرمایه‌داری چگونه تحقق می‌یابد.

آیا در جامعه‌ای که وسایل اصلی تولید در مالکیت خصوصی قرار دارند و قدرت اقتصادی در دست صاحبان سرمایه متمرکز است، همه شهروندان از امکان برابر برای اثرگذاری بر تصمیم‌های بنیادی برخوردارند؟ آیا دسترسی گسترده به اطلاعات، به‌خودی‌خود، دسترسی برابر به قدرت سیاسی را تضمین می‌کند؟ آیا افزایش نقش کارشناسان و مدیران می‌تواند نابرابری نفوذ طبقات مختلف را از میان ببرد؟

این پرسشها در نظریه برژینسکی بی‌پاسخ می‌مانند.

در تحلیل علمی جامعه، دولت و نهادهای سیاسی را باید در پیوند با ساختار اقتصادی جامعه بررسی کرد. قدرت سیاسی بیرون از مناسبات مالکیت و منافع طبقاتی قرار ندارد. بنابراین، افزایش نقش دستگاه‌های فنی و کارشناسان، لزوماً به معنای تغییر ماهیت حکومت نیست.

ممکن است یک جامعه از پیشرفته‌ترین سیستم‌های ارتباطی و مدیریت برخوردار باشد، اما تصمیم‌های اصلی درباره سرمایه‌گذاری، تولید و توزیع ثروت همچنان زیر نفوذ صاحبان سرمایه گرفته شوند. در چنین شرایطی، فناوری شیوه اداره جامعه را تغییر می‌دهد، نه ضرورتاً صاحبان قدرت را.

یکی از بنیادی‌ترین استدلال‌ها علیه نظریه جامعه تکنوترونیک، مسئله تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب محصول است.

تولید معاصر به همکاری گسترده انسان‌ها وابسته است. کارگران، انجینران، پژوهشگران، کارشناسان و کارکنان رشته‌های گوناگون در فرایندی به‌هم‌پیوسته مشارکت دارند و محصول نهایی حاصل کار جمعی آنان است. در نظام سرمایه‌داری، تولید خصلتی اجتماعی دارد، اما وسایل اصلی تولید در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران قرار دارند و اضافه‌ارزش حاصل از کار مزدی را آنان تصاحب می‌کنند.

انقلاب علمی و فنی این تضاد را خودبه‌خود برطرف نمی‌کند. برعکس، با افزایش مقیاس تولید و گسترش وابستگی متقابل بخش‌های اقتصادی، می‌تواند ابعاد تازه‌ای به آن ببخشد.

مسئله توزیع محصول ملی با مناسبات مالکیت و شیوه تصاحب حاصل تولید ارتباط مستقیم دارد. افزایش بهره‌وری و رشد ثروت اجتماعی لزوماً به توزیع عادلانه آن نمی‌انجامد. تا زمانی که مناسبات مالکیت و تصاحب محصول تغییر نکنند، توسعه نیروهای مولده می‌تواند با تشدید نابرابری در توزیع ثروت همراه باشد.

از دید اقتصاد سیاسی، نابرابری اقتصادی به تفاوت درآمد افراد محدود نمی‌شود، زیرا ریشه آن در ساختار مالکیت و جایگاه طبقات در فرایند تولید قرار دارد. صاحبان سرمایه با کنترول وسایل اساسی تولید، اضافه‌ارزش حاصل از کار مزدی را تصاحب می‌کنند، در حالی که تولیدکنندگان مستقیم از اختیار تعیین‌کننده بر حاصل کار و چگونگی توزیع آن محروم‌اند.

از این‌رو، پیشرفت فناوری را نمی‌توان به‌تنهایی معیار عدالت اجتماعی دانست. پرسش تعیین‌کننده این است: ابزارهای پیشرفته تولید در مالکیت چه کسانی قرار دارند و ثمرات افزایش تولید چگونه میان اعضای جامعه توزیع می‌شود؟

این تضاد با تغییر نام نظام اقتصادی از میان نمی‌رود. جامعه‌ای که مناسبات تولیدی آن بر مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه استوار است، با نام‌گذاری جامعه تکنوترونیک ماهیت اقتصادی و اجتماعی خود را تغییر نمی‌دهد.

در همین زمینه، تفاوت میان انقلاب علمی و فنی و انقلاب اجتماعی روشن می‌شود. انقلاب علمی می‌تواند ابزارهای تولید را دگرگون سازد و امکانات مادی گسترده‌ای برای زندگی بهتر فراهم کند. اما تغییر مناسبات مالکیت و قدرت، مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی است. این دو فرایند بر یکدیگر اثر می‌گذارند، ولی جایگزین هم نمی‌شوند.

تضادهای بنیادی سرمایه‌داری را نمی‌توان تنها با توسعه فناوری حل کرد. حل این تضادها با گذار به جامعه‌ای مبتنی بر عدالت اجتماعی و دگرگونی ساختار مالکیت و مناسبات تولیدی پیوند دارد.

نظریه برژینسکی همچنین با مسئله رابطه سرمایه‌داری و سوسیالیزم ارتباط پیدا می‌کند. در دوران جنگ سرد، برخی نظریه‌پردازان بورژوایی معتقد بودند که پیشرفت علم، صنعت و مدیریت، تفاوت میان نظام‌های اجتماعی را به‌تدریج کاهش خواهد داد و سرانجام نوعی همگرایی میان آن‌ها پدید خواهد آورد.

اما شباهت در ابزارهای تولید، به معنای یکسانی مناسبات اجتماعی نیست. دو کشور ممکن است از ماشین‌آلات و فناوری مشابه استفاده کنند، ولی از نظر مالکیت وسایل تولید، شیوه تصاحب محصول و ساختار قدرت سیاسی تفاوت‌های بنیادی داشته باشند.

بنابراین، نمی‌توان از توسعه مشترک علم و صنعت نتیجه گرفت که سرمایه‌داری و سوسیالیزم ناگزیر در یک نظام واحد ادغام خواهند شد.

این نقد بر این نکته تأکید دارد که وحدت اجتماعی ـ اقتصادی جهان، در صورت تحقق، از مفهوم تکنوترونیک یا جذب سوسیالیزم در سرمایه‌داری فوق‌صنعتی پدید نمی‌آید. تحقق آن به دگرگونی بنیادی مناسبات تولیدی از طریق گذار از مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه به مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید وابسته است.

اهمیت این نتیجه‌گیری در پیوند دادن سرنوشت نظام‌های اجتماعی با مناسبات تولیدی و تضادهای اجتماعی است. پیشرفت فنی در تحول جامعه نقش دارد، اما به‌خودی‌خود تعیین‌کننده ماهیت نظام اجتماعی نیست.

از این دیدگاه، توسعه نیروهای مولده می‌تواند در صورت‌بندی‌های اجتماعی ـ اقتصادی متفاوت صورت گیرد. اما تفاوت میان این نظام‌ها را باید در مناسبات مالکیت و قدرت جست‌وجو کرد. اگر این تفاوت نادیده گرفته شود، تحلیل جامعه به مقایسه سطح ماشین‌آلات و ابزارهای فنی فروکاسته خواهد شد.

برای گسترش این نقد، لازم است نظریه تکنوترونیک را با تحلیل لنینی امپریالیزم نیز پیوند دهیم. لنین در اثر امپریالیزم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری، تمرکز تولید و سرمایه، پیدایش انحصارها و نقش سرمایه مالی را از ویژگی‌های اساسی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آن بررسی کرد.

بر این اساس، پیشرفت فناوری را نمی‌توان جدا از تمرکز قدرت اقتصادی تحلیل کرد. شرکت‌های بزرگ می‌توانند از اختراعات و دستاوردهای علمی برای بهبود بهره‌وری، گسترش بازارها و تقویت موقعیت انحصاری خود استفاده کنند. در این روند، رشد ظرفیت تولید با تمرکز بیشتر سرمایه و سودآوری بالاتر شرکت‌های بزرگ همراه می‌شود.

این نکته نشان می‌دهد که سرمایه‌داری پیشرفته الزاماً از تضادهای بنیادی خود رها نشده است. با پیچیده‌ترشدن ابزارهای تولید، مناسبات استثمار و نابرابری همچنان می‌توانند پابرجا بمانند یا شکل‌های تازه‌ای به خود بگیرند.

همین مسئله در مناسبات بین‌المللی نیز دیده می‌شود. کشورهای صنعتی پیشرفته از امکانات گسترده‌تری برای پژوهش، سرمایه‌گذاری و توسعه فناوری برخوردارند، در حالی که بسیاری از کشورهای دیگر با محدودیت‌های اقتصادی و وابستگی‌های ساختاری روبه‌رو هستند.

بنابراین، نمی‌توان تجربه ایالات متحده آمریکا را بدون بررسی مناسبات نابرابر اقتصاد جهانی، الگوی عمومی و بی‌طرف آینده بشریت دانست. نظریه‌ای که آمریکا را پیشگام عصر تکنوترونیک معرفی می‌کند، باید توضیح دهد که جایگاه کشورهای دیگر در چنین جهانی چگونه تعیین می‌شود و آیا توسعه فناوری به کاهش وابستگی اقتصادی می‌انجامد یا می‌تواند صورت‌های تازه‌ای از سلطه ایجاد کند؟

به باور اینجانب، اهمیت نقد دیالکتیکی نظریه برژینسکی در این است که پیشرفت علم را انکار نمی‌کند و می‌کوشد آن را در پیوند با مناسبات واقعی جامعه توضیح دهد. هیچ تحلیل جدی نمی‌تواند نقش عظیم انقلاب علمی و فنی را نادیده بگیرد. اما مسئله مرکزی، چگونگی مناسبات مالکیت، ساختار قدرت و توزیع ثروت در جامعه است.

این بحث در روزگار ما اهمیت تازه‌ای یافته است. گسترش هوش مصنوعی، خودکارسازی تولید و شبکه‌های دیجیتال بار دیگر مسائلی را مطرح کرده است که نظریه تکنوترونیک به آن‌ها پاسخ کافی نمی‌دهد. با گسترش

کاربرد ماشین‌ها در انجام کار انسان، چه کسانی از رشد بهره‌وری سود خواهند برد؟ تمرکز اطلاعات و زیرساخت‌های دیجیتال در دست شرکت‌های بزرگ چه تاثیری بر توزیع قدرت اقتصادی خواهد داشت؟ با فراهم‌شدن امکانات تازه نظارت و مدیریت از طریق فناوری، اختیار کاربرد این ابزارها در دست چه کسانی خواهد بود؟

این پرسش‌ها نشان می‌دهند که مسئله اصلی به توانایی ماشین‌ها محدود نمی‌شود و مناسبات اجتماعی حاکم بر استفاده از آن‌ها اهمیت تعیین‌کننده دارد.

برژینسکی در تشخیص اهمیت تحولات علمی و فنی جهان معاصر به واقعیتی مهم توجه کرده بود. اما هنگامی که از این تحولات تصویری از جامعه‌ای تازه ارائه می‌کرد، توضیح کافی درباره دگرگونی مناسبات بنیادی تولیدی به دست نمی‌داد. در نتیجه، نظریه او میان توصیف پیشرفت تکنالوژی و اثبات پیدایش یک نظام اجتماعی نوین فاصله‌ای حل‌نشده باقی می‌گذاشت.

از دیدگاه جامعه شناسی علمی، ساختار اجتماعی را نمی‌توان تنها با سطح پیشرفت ماشین‌ها شناخت. معیار بنیادی آن است که انسان‌ها در چه مناسباتی تولید می‌کنند، وسایل تولید در مالکیت چه کسانی قرار دارند و محصول کار اجتماعی چگونه تصاحب می‌شود.

سرمایه‌داری با تغییر نام خود به جامعه تکنوترونیک از تضادهای تاریخی‌اش رهایی نمی‌یابد. کارخانه خودکار، کمپیوتر پیشرفته و شبکه الکترونیکی می‌توانند شکل تولید را دگرگون سازند، اما تا زمانی که مناسبات سرمایه‌دارانه مالکیت و قدرت پابرجا باشند، پیشرفت ابزارها به معنای پایان آن نظام نیست.

در نهایت، نقد نظریه برژینسکی بر یکی از اصول بنیادی منطق دیالکتیکی تأکید دارد: تاریخ جامعه انسانی را نمی‌توان به تاریخ اختراعات فروکاست. انقلاب علمی و فنی امکانات عظیمی برای تحول زندگی بشر فراهم می‌کند، اما چگونگی استفاده از این امکانات به مناسبات اجتماعی، منافع طبقاتی و مبارزه بر سر مالکیت و قدرت وابسته است.

آینده بشر را تنها ماشین‌ها تعیین نمی‌کنند. مسئله اساسی این است که ماشین‌ها در اختیار چه کسانی قرار دارند و ثمرات کار اجتماعی نصیب چه کسانی می‌شود.

به همین دلیل، جامعه تکنوترونیک برژینسکی تا زمانی که دگرگونی بنیادی مناسبات تولیدی در آن اثبات نشده باشد، نمی‌تواند نشانه پایان سرمایه‌داری تلقی شود. این نظریه تصویری از سرمایه‌داری پیشرفته است که در پوشش مفاهیم تازه و عوام‌فریبانه ارائه می‌شود.

References منابع

1. Brzezinski, Zbigniew. (1970). Between Two Ages: America's Role in the Technetronic Era. New York: Viking Press.

2. Marx, Karl. (1867). Capital: A Critique of Political Economy. Volume I. Hamburg: Otto Meissner.

3. Marx, Karl. (1859). A Contribution to the Critique of Political Economy. Berlin: Franz Duncker.

4. Marx, Karl, and Friedrich Engels. (1848). Manifesto of the Communist Party. London.

5. Lenin, V. I. (1917). Imperialism, the Highest Stage of Capitalism.

6. Engels, Friedrich. (1880). Socialism: Utopian and Scientific.



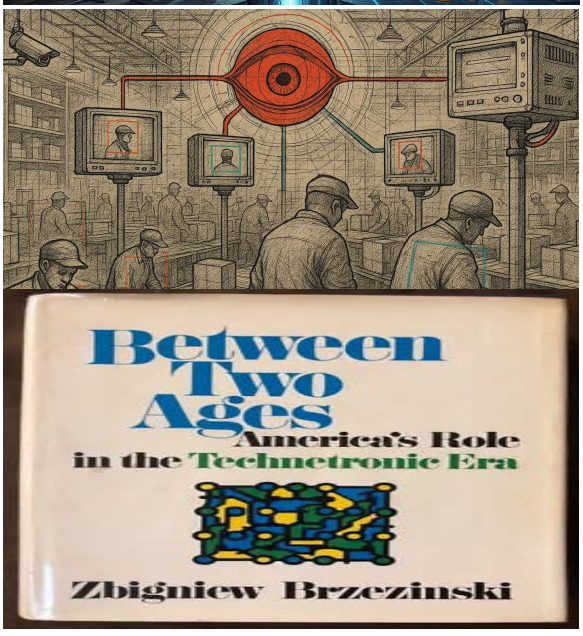

***

د اعدام تر مخه د کمونیست ګوند غړي
شهیدي عدنان مریم لیک
زما ګرانه پلاره او ګراني موري!



نن ماته رسمي خبر ولوستل شو، چې دري ورځې وروسته به زه اعدام شم.
تاسو ته خبر درکوم چې حسن دوه اوونۍ وړاندې اعدام شوی دی. نن یوه بله نجلۍ هم اعدام شوه چې نوم یې رواء و او د کاظمیې سیمې اوسېدونکې وه. که امکان ولري، د هغې کورنۍ خبره کړئ، ځکه هغوی د هغې د اعدام له پېښې خبر نه دي.
له مرګ مخکې درته سپارښتنه کوم، چې زما د زوی مجید لپاره ښه پالونکي او روزونکي واوسئ. له تاسو غواړم چې له ټولو خلکو سره مرسته وکړئ.
زه ډاډه یم چې د تیارې پرده به لرې شي یو روښانه او ښکلی سهار به راوخېژي.
زما وروستۍ سپارښتنه دا ده چې پر خپل دریځ ټینګ پاتې شئ. مرګ به خامخا یوه ورځ راځي، خو د مرګ پر وړاندې ټینګ دریدل او زړورتیا هغه څه دي چې انسان د تاریخ په پاڼو کې تلپاتې کوي.
زما له خوا زما مخلصو عزیزانو او زما د ټولې کورنۍ غړو ته سلامونه ورسوئ؛ نوال، عمار، تحسین، دلال او رقیه!
زه به تاسو هېڅکله هېر نه کړم. هیله لرم چې تاسو هم ما هېره نه کړئ.
په پای کې، زما ګرانو ملګر او خپلوانو، ستاسو پر تندي یوه یوه مچه ږدم او په زړګونه سلامونه او خدای په امانی اخلم.
ستاسو لور، مریم.
ژباړه Tawheed Allah

نفوذ دوباره روسیه در افغانستان؛ نبرد قدیمی با هم‌پیمانی طالبان

فیاض‌الدین غیاثی



فغانستان در محاسبات ژئوپلیتیکی روسیه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ خاطره جنگ شوروی هنوز در حافظه سیاسی و تاریخی مسکو باقی مانده است. با این حال، روسیه امروز دیگر با تانک و ارتش وارد افغانستان نشده است؛ بلکه با دیپلماسی، تجارت، امنیت، انرژی و محاسبات ژئوپلیتیکی در این کشور حضور دارد. پس از سقوط جمهوری افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت در آگست ۲۰۲۱، مسکو برخلاف بسیاری از کشورهای غربی تصمیم گرفت کانال ارتباطی خود را با این گروه حفظ کند. این سیاست در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ وارد مرحله‌ای تازه شد؛ مرحله‌ای که روسیه را از یک طرف گفت‌وگو با طالبان به یکی از نزدیک‌ترین شرکای خارجی رژیم این گروه تبدیل کرد.

این تحول در سال ۲۰۲۵ به اوج خود رسید. در آپریل همان سال، روسیه ممنوعیت فعالیت طالبان را که از سال ۲۰۰۳ در این کشور برقرار بود، تعلیق کرد؛ اقدامی که راه را برای گسترش رسمی‌تر روابط اقتصادی و سیاسی دو طرف هموار ساخت. در ۳ جولای ۲۰۲۵ نیز روسیه نخستین کشوری شد که رژیم طالبان را به رسمیت شناخت و بیرق سفید طالبان را با بیرق سه‌رنگ جمهوریت جاگزین کرد. آگاهان امور این تصمیم را صرفاً یک اقدام دیپلماتیک ندانسته، بلکه آن را نشانه تغییر اساسی در نگاه مسکو به طالبان دانستند؛ گروهی که روسیه زمانی آن را یک تهدید امنیتی می‌دانست و اکنون آن را به‌عنوان طرف رسمی تعامل دولتی پذیرفته است.

این تغییر رویکرد را نمی‌توان بدون درنظرگرفتن تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی توضیح داد. روسیه از یک‌سو نگران گسترش ناامنی و فعالیت گروه‌های افراطی، از جمله داعش و تروریستان خارجی، از افغانستان به آسیای مرکزی است و از سوی دیگر، پس از تشدید رویارویی با غرب در پی جنگ اوکراین و اعمال تحریم‌های گسترده علیه مسکو، به دنبال بازارها، مسیرهای تجاری و شرکای تازه در آسیا و جنوب جهانی است. افغانستان در این محاسبه جدید می‌تواند هم یک

مساله امنیتی و هم یک فرصت اقتصادی و ترانزیتی برای مسکو باشد.

روابط روسیه با طالبان البته از ابتدا چنین نزدیک نبود. گروه طالبان با توجه به حمله نظامی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۷۹، که نزدیک به یک دهه در افغانستان جنگیده بود، دل خوشی از شوروی نداشت و افغانستان نیز پس از خروج نیروهای شوروی برای مدتی طولانی در حاشیه سیاست مسکو قرار گرفت.

با ظهور طالبان در دهه ۱۹۹۰ میلادی، روسیه در ابتدا تلاش کرد با این گروه رابطه برقرار کند؛ اما پس از آنکه از سوی طالبان پاسخ رد دریافت کرد، در نهایت این گروه را یک تهدید امنیتی تلقی نمود و از دولت اسلامی وقت در برابر طالبان حمایت سیاسی و تسهیلاتی کرد. روسیه همچنین در انتقال تجهیزات و لُجستیک نیروهای آیساف به افغانستان از طریق آسیای مرکزی همکاری نمود. مسکو در سال ۲۰۰۳ طالبان را در فهرست سازمان‌های تروریستی خود قرار داد.

اما تحولات پس از سال ۲۰۱۴، به‌ویژه ظهور داعش خراسان، خروج تدریجی نیروهای غربی و سپس سقوط حکومت جمهوری افغانستان، نگاه روسیه را تغییر داد. مسکو به این باور رسید که حذف طالبان از معادلات افغانستان، با توجه به بازی‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی، عملاً امکان‌پذیر نیست و هرگونه سیاست منطقه‌ای در قبال افغانستان بدون گفت‌وگو با این گروه برای روسیه هزینه خواهد داشت.

روسیه با فعال کردن «فرمت مسکو» برای گفت‌وگو درباره افغانستان در سال ۲۰۱۷، نماینده‌گان طالبان را نیز در کنار مقام‌های دولتی و دیگر سیاست‌مداران افغان به این نشست‌ها دعوت کرد. این روند نشان‌دهنده عزم مقام‌های کرملین برای ایجاد یک کانال مستقیم با طالبان، پیش از سقوط جمهوریت، بود. پس از بازگشت طالبان به قدرت در آگست ۲۰۲۱، روسیه از معدود کشورهایی بود که سفارت خود را در کابل باز نگه داشت. در حالی‌که بسیاری از کشورهای منطقه و غربی روابط دیپلماتیک خود را محدود یا تعلیق کردند، مسکو تصمیم گرفت در کابل باقی بماند و ارتباط مستقیم خود با ساختار جدید قدرت را حفظ کند. روسیه بر این باور بود که طالبان قدرت سیاسی و نظامی افغانستان را در اختیار دارد و بدون تعامل با آن، مسکو نمی‌تواند بر تحولات امنیتی، سیاسی و اقتصادی این کشور تاثیر قابل توجهی داشته باشد.

اما سال ۲۰۲۵ این تعامل محتاطانه را وارد مرحله‌ای جدید کرد. تعلیق ممنوعیت فعالیت طالبان در روسیه و سپس شناسایی رسمی رژیم این گروه، فاصله میان مسکو و کابل را به‌گونه قابل توجهی کاهش داد. برای طالبان، این تحول از اهمیت سیاسی ویژه‌ای برخوردار بود؛ زیرا روسیه نخستین کشوری شد که به‌صورت رسمی رژیم این گروه را به رسمیت شناخت. البته این اقدام به معنای آن نبود که تمام کشورهای جهان موضع مشابهی اتخاذ کرده‌اند.

چرا روسیه چنین تصمیم گرفت؟

امنیت شاید مهم‌ترین حلقه اتصال میان مسکو و کابل باشد. روسیه بیش از هر چیز نگران آن است که افغانستان به پایگاهی برای گروه‌های افراطی تبدیل شود و ناامنی از مرزهای افغانستان به آسیای مرکزی سرایت کند. داعش خراسان، القاعده و گروه‌های مسلح آسیای مرکزی در محاسبات امنیتی روسیه اهمیت ویژه‌ای دارند. حمله مرگبار مارچ ۲۰۲۴ در سالن کنسرت «کروکوس سیتی هال» در نزدیکی مسکو و نقش داعش در آن، نگرانی‌های روسیه درباره تهدیدهای مرتبط با افغانستان و منطقه را افزایش داد.

از نگاه مسکو، داعش خراسان با حمایت استخبارات کشورهای غربی در پی ناامن کردن روسیه و کشورهای در مدار نفوذ آن است و طالبان شاید بتواند در مقابله با این گروه، یک شریک امنیتی برای روسیه باشد. طالبان نیز از آن‌جایی که مشروعیت حقوقی گسترده‌ای ندارند، برای حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود به همکاری کشورهای منطقه، به‌ویژه قدرت‌های مهم جهانی مانند روسیه، نیاز دارند. همین منافع مشترک زمینه همکاری امنیتی میان دو طرف را فراهم کرده است. این همکاری در سال ۲۰۲۶ ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد. در ماه می، سرگئی شویگو، دبیر شورای امنیت روسیه، اعلام کرد که مسکو در حال ایجاد یک «شراکت کامل» با افغانستان تحت حاکمیت طالبان است. او از همکاری در حوزه‌های امنیت، تجارت، فرهنگ و کمک‌های بشردوستانه سخن گفت و بر اهمیت افغانستان برای امنیت و توسعه منطقه تاکید کرد.

پرواز یک فروند هواپیمای روسی C-۱۷ به میدان هوایی بین‌المللی کابل در تاریخ ۲ جولای ۲۰۲۶، که حامل ۱۷ تن از انجنیران و متخصصان فنی روسی بود و برای همکاری با وزارت دفاع طالبان به کابل آمده بودند، در چارچوب توافق نظامی ـ فنی میان دو طرف صورت گرفت؛ توافقی که در سفر ملا محمد یعقوب مجاهد، وزیر دفاع طالبان، به روسیه در اواخر می ۲۰۲۶ امضا شده است. هیأت‌های فنی روسیه پیش از این نیز چندین بار وارد کابل شده‌اند و ماموریت اصلی آنان کمک به تعمیر و نگهداری تجهیزات نظامی ساخت روسیه در اختیار طالبان عنوان شده است. این تجهیزات شامل تانک‌ها، هواپیماهای نظامی، سلاح‌ها و تجهیزات سنگین می‌شود. طبق این توافقات، روسیه قطعات یدکی مورد نیاز این تجهیزات را در اختیار طالبان قرار می‌دهد تا بخشی از ظرفیت نظامی موجود، که عمدتاً از تجهیزات ساخت شوروی و روسیه تشکیل شده است، دوباره عملیاتی شود. یکی از نکات قابل توجه در این گزارش، نقش احتمالی اوزبیکستان در انتقال قطعات و تجهیزات عنوان شده است.

اقتصاد، بخش دیگری از این رابطه است. در می ۲۰۲۵، نخستین مجمع تجاری روسیه و افغانستان در حاشیه «کازان‌فورم» برگزار شد و مقام‌های دو طرف درباره توسعه تجارت، انرژی، حمل‌ونقل، کشاورزی، معادن و پروژه‌های

زیربنایی گفت‌وگو کردند. دولت روسیه اعلام کرد که زمینه‌هایی مانند توسعه نیروگاه‌ها، تجهیزات حمل‌ونقل، راه‌آهن، صنایع معدنی و پروژه‌های انرژی می‌تواند در همکاری‌های آینده دو کشور نقش داشته باشد. مسکو همچنین به ظرفیت بازار افغانستان و موقعیت جغرافیایی این کشور توجه دارد. افغانستان از دید روسیه می‌تواند این کشور را از مسیر آسیای مرکزی به ایران و بازارهای جنوب و غرب آسیا متصل کند. به همین دلیل، موضوع ترانزیت در گفت‌وگوهای اقتصادی روسیه و افغانستان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است.

راه‌آهن ترانس‌افغان یکی از پروژه‌هایی است که در این زمینه اهمیت دارد. روسیه و اوزبیکستان در سال ۲۰۲۵ در زمینه مطالعه امکان‌سنجی این پروژه همکاری کردند. مسیر پیشنهادی می‌تواند آسیای مرکزی را از طریق افغانستان به پاکستان و سپس به بازارهای جنوب آسیا متصل کند. مقام‌های روسی در سال ۲۰۲۵ اعلام کردند که مطالعه امکان‌سنجی این پروژه در حال انجام است و ظرفیت بالقوه آن برای انتقال میلیون‌ها تُن محموله روسی در سال در نظر گرفته شده است.

اهمیت این پروژه برای روسیه زمانی بیش‌تر آشکار می‌شود که آن را در چارچوب تحولات پس از جنگ اوکراین بررسی کنیم. مسکو در سال‌های اخیر تلاش کرده است وابستگی خود به مسیرهای تجاری غربی را کاهش دهد و ارتباطات خود را با بازارهای آسیا، ایران، هند و سایر کشورهای جنوب جهانی گسترش دهد. افغانستان می‌تواند در صورت تامین امنیت و ایجاد زیرساخت‌های لازم، بخشی از این شبکه جدید ارتباطی باشد.

انرژی نیز بخش مهم دیگری از روابط رو به گسترش روسیه و طالبان است. افغانستان به واردات سوخت وابستگی زیادی دارد و روسیه یکی از تولیدکنندگان بزرگ نفت و فرآورده‌های نفتی جهان است. در سال ۲۰۲۵، همکاری دو طرف در زمینه انرژی و سوخت افزایش یافت. در ماه نوامبر همان سال، محموله‌ای به وزن حدود پنج هزار تُن دیزل روسی از طریق راه‌آهن ایران وارد افغانستان شد؛ مسیری که نشان‌دهنده امکان شکل‌گیری شبکه‌های جدید انتقال انرژی میان روسیه، ایران و افغانستان است. از سوی دیگر، مقام‌های طالبان در سال ۲۰۲۵ شرکت‌های روسی را به سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز افغانستان دعوت کردند. وزیر معادن و پترولیم طالبان در یک نشست اقتصادی در تاتارستان اعلام کرد که افغانستان آماده جذب سرمایه‌گذاری روسیه در بخش نفت و گاز است و حوزه آمودریا و شماری از حوزه‌های دیگر را دارای ظرفیت هیدروکربنی دانست.

اما شاید جذاب‌ترین بخش روابط اقتصادی روسیه و افغانستان، معادن باشد. افغانستان دارای ذخایر قابل توجهی از طلا، مس، آهن، لیتیوم و دیگر مواد معدنی است و روسیه نیز در زمینه زمین‌شناسی، استخراج و صنایع سنگین تجربه گسترده‌ای دارد. در ماه می ۲۰۲۵، سرگئی شویگو اعلام کرد که هیأت روسی در سفر به افغانستان درباره توسعه مشترک معادن، ایجاد کریدورهای حمل‌ونقل، گسترش تجارت و همکاری در بخش کشاورزی با مقام‌های طالبان گفت‌وگو کرده است.

بر بنیاد گزارش‌های میدانی، در حال حاضر سه شرکت روسی در معادن طلای تخار و بدخشان سرمایه‌گذاری کرده‌اند و گاز شبرغان نیز به‌صورت مشترک از سوی شرکت‌های روسی و داخلی استخراج می‌شود. با این حال، سرمایه‌گذاری گسترده روسیه در معادن افغانستان با موانع جدی روبه‌رو است. ضعف زیرساخت‌ها، مشکلات بانکی، تحریم‌های بین‌المللی، نبود شفافیت کافی در قراردادها، خطرهای امنیتی و رقابت میان شرکت‌های کشورهای مختلف، از جمله چالش‌هایی هستند که می‌توانند روند سرمایه‌گذاری را کند کنند. بنابراین، هنوز فاصله‌ای میان اعلام آماده‌گی سیاسی و تحقق پروژه‌های بزرگ اقتصادی وجود دارد.

تجارت دوجانبه میان کابل و مسکو که در دو دهه گذشته چندان رونق نداشت، رو به افزایش است. بر اساس اظهارات معاون نخست‌وزیر روسیه، حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۲۶ میلیون دالر بود که بیش از ۵۰ میلیون دالر آن را آرد و محصولات غذایی تشکیل می‌داد. او همچنین گفت که تجارت دو کشور در شش ماه نخست سال ۲۰۲۶، در مقایسه با دوره مشابه سال قبل، ۲.۵ برابر افزایش یافته است. صادرات روسیه به افغانستان نیز در همین دوره رشد قابل توجهی داشته است.

این ارقام نشان می‌دهد که تحریم‌های غرب علیه روسیه و محدودیت روابط اقتصادی این کشور با کشورهای غربی، توجه مسکو را به بازارهای خاورمیانه و آسیای جنوبی از مسیر افغانستان جلب کرده است. روسیه می‌تواند سوخت، مواد غذایی، ماشین‌آلات و برخی کالاهای صنعتی را به افغانستان صادر کند و همزمان، حلقه سوم کریدور شمال ـ جنوب را برای دسترسی به ایران و بازارهای جنوب و غرب آسیا فعال سازد.در پشت این روابط اقتصادی، یک محاسبه بزرگ‌تر نیز وجود دارد: افغانستان در موقعیتی قرار گرفته است که می‌تواند میان آسیای مرکزی، ایران، پاکستان و جنوب آسیا نقش پل ارتباطی ایفا کند. از نگاه روسیه، این موقعیت جغرافیایی در شرایطی که نظم اقتصادی اوراسیا در حال تغییر است، اهمیت مضاعفی پیدا کرده است. با این همه، حضور روسیه در افغانستان را نمی‌توان صرفاً اقتصادی دانست. این حضور بخشی از رقابت و همکاری گسترده‌تر قدرت‌های منطقه‌ای است. چین، ایران، هند، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی، هرکدام منافع متفاوتی در افغانستان دارند. روسیه ناگزیر است در این محیط پیچیده، میان منافع خود و منافع شرکای منطقه‌ای‌اش توازن ایجاد کند.

از سوی دیگر، نزدیکی مسکو به طالبان را باید در چارچوب روابط روسیه با غرب نیز بررسی کرد. پس از آغاز جنگ اوکراین و تشدید تحریم‌ها، روسیه تلاش کرده است روابط خود را با کشورهای غیر غربی گسترش دهد. نزدیکی به افغانستان می‌تواند بخشی از تلاش مسکو برای تقویت جایگاه خود در

آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا باشد. اما این به معنای آن نیست که افغانستان جایگزین تمام بازارها یا شرکای دیگر روسیه شده است؛ بلکه بیش‌تر بخشی از شبکه گسترده‌تری است که مسکو برای ایجاد «اوراسیای بزرگ» دنبال می‌کند.در این میان، آسیای مرکزی جایگاه ویژه‌ای دارد. تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان همسایه‌گان مستقیم افغانستان هستند و روسیه روابط امنیتی و اقتصادی عمیقی با آن‌ها دارد. هرگونه بی‌ثباتی در شمال افغانستان می‌تواند بر امنیت این کشورها تاثیر بگذارد و در نتیجه، نگرانی‌های مسکو را نیز افزایش دهد. از همین‌رو، روسیه در کنار تعامل مستقیم با طالبان، تلاش می‌کند از طریق سازمان همکاری شانگهای و روابط دوجانبه با کشورهای آسیای مرکزی، تحولات افغانستان را مدیریت و کنترل کند.

این رویکرد البته بدون چالش نیست. طالبان همچنان با مسائل مهمی در زمینه حقوق زنان، آموزش دختران، مشارکت سیاسی و مشروعیت بین‌المللی روبه‌رو است. روسیه در تعامل خود با طالبان بیش‌تر بر امنیت و منافع ژئوپلیتیکی تاکید کرده است؛ اما ادامه این سیاست می‌تواند مسکو را با پرسش‌هایی درباره چگونه‌گی ایجاد توازن میان منافع امنیتی و اقتصادی، از یک‌سو، و نگرانی‌های حقوق بشری، از سوی دیگر، روبه‌رو کند.مسکو امروز نه با ارتش سرخ، بلکه با دیپلماسی، تجارت، انرژی، امنیت، معادن و ترانزیت در افغانستان حضور دارد. تفاوت مهم دیگر این است که روسیه اکنون تلاش می‌کند افغانستان را نه به‌عنوان میدان یک جنگ ایدیولوژیک، بلکه به‌عنوان بخشی از محیط امنیتی و اقتصادی اوراسیا ببیند.

روسیه اکنون در افغانستان به دنبال یک هدف واحد نیست. این کشور هم امنیت می‌خواهد، هم بازار، هم منابع طبیعی و هم مسیرهای تازه برای اتصال به جنوب آسیا. طالبان نیز در مقابل، روسیه را نه‌تنها به‌عنوان یک شریک اقتصادی و امنیتی، بلکه به‌عنوان کشوری می‌بینند که می‌تواند به کاهش بخشی از انزوای بین‌المللی این گروه کمک کند. همین تلاقی منافع است که روابط مسکو و طالبان را در سال‌های اخیر به یکی از تحولات مهم ژئوپلیتیکی افغانستان تبدیل کرده است. بنابراین، پرسش اصلی دیگر این نیست که آیا روسیه به افغانستان بازگشته است یا خیر؛ زیرا مسکو حضور سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کرده و اکنون در پی گسترش آن است. پرسش مهم‌تر این است که مسکو تا کجا حاضر است برای تبدیل افغانستان به بخشی از معماری امنیتی و اقتصادی اوراسیا سرمایه‌گذاری کند و طالبان تا چه اندازه می‌توانند این فرصت را به شراکتی پایدار تبدیل کنند. پاسخ به این پرسش نه‌تنها آینده روابط روسیه و طالبان، بلکه بخشی از معادلات جدید قدرت در آسیای مرکزی و جنوب آسیا را نیز شکل خواهد داد.

***

16

زمین سخت و آسمان دور

نویسنده: طاهر لطیفی

هبت الله باز هم افسار را کشید و تنگ شریعت را بر مردم ضیقتر ساخت.با گسترش روزافزون فقر و سختی روزگار و تهدید زمستانی که چهار نعل فرا میرسد و میلیونها تن از مرد و زن و کودک و جوان را تا آستانه مرگ می راند تیکه داران مافیایی شریعت که دین مردم را دوکان معامله خود کرده اند و شریعت را تازیانه مرگ ساخته اند برای تحکیم حاکمیت دیوسیرت خود هربار به حیله شریعت متوسل میشوند.



اخیراباردیگر هبت الله رهبر خودخوانده طالبان طی فرامین تازه ای ازخود رفع مسوولیت نموده وتکرار نموده که روزی مردم با خداست.ازین بابت حق شکوه و شکایت ندارند.او تاکید کرده است اگر حاکم جایر و ستمگر هم باشد بغاوت در برابر او خلاف شریعت غرای محمدیست.

هیچ اهرم قدرت در طول تاریخ به اندازه اهرم شریعت در بردگی کشاندن مردم و سواری گرفتن از آنها موثر تر وعمیقتر عمل نکرده است.قوام نکرومه میگفت رهبران و تئوری پردازان استعمار به مدیران و گردانندگان حاکمیت های مستعمرات توصیه می کردند تا برای رام کردن مردم در سرزمینهای زیر حاکمیت شان قبل از همه روح مردم و عقاید مقدس شان را بشناسند تا از آن طریق اسانتر انها را به بردگی بگیرند و با طغیان مستعمرات روبرو نشوند . چه وسیله ای بهتر و موثرتر از اینکه مردم خود شرایط زندگی خود را تقدیر اسمانی خود پندارند و لب به اعتراض نگشایند تا گرفتار عقوبت آسمانی نگردند.امروز ما شاهد تحقق تمام عیار نظام برده سازی مردم توسط شریعت از سوی طالبان و رهبر آنان هستیم که گاه و

بیگاه از غار سیاهی بر مردم فریاد میزند که مبادا سر از زیر یوغ شریعت طالبانی بلند کنند.

اینست ان کاریکاتور مضحکی که عقلانیت مردم را به تمسخر میگیرد تا سر بالا نکنند و نپرسند چگونه شریعتیست که در آن روزی ملا های حاکم از سوی امریکا اما روزی مردم از سوی خداست.همه این طلسمات شرعی با پرسیدن همین سوال فرو می پاشد.در حقیقت مردم اول این سوال را خود می پرسند.از همین روست که انتقاد و آگاهی را قدم اول آزادی میدانند.

حاکمیت جور و جهل انگاهی تضمین خواهد شد که کمر اراده مردم شکسته و عقل شان بطور کامل زایل گردد . وقتی توان عقلانیت مردم زایل و اراده شان سلب گردید دیگر از انسانیت انسان چیزی باقی نمی ماند.وقتی همه جهان کر و کور شده باشد و فریاد فریادگری باز نتابد یا به قول مشهور کارد به استخوان رسد جز طغیان برای اثبات انسانیت خود چه باقی خواهد ماند.هیچ وسیله ای برای انقیاد مطلق ،کشتن اراده و عقلانیت انسان به اندازه«حیله شرعی» موثر تر و کارگر تر نیست.ذر طغیان علیه بردگی تاریخی ارباب در مقابل چشمان برده قرار داشت که میتوانست گریبانش را گرفته و انسانیت مصادره شده خود را ازو باز پس گیرد.وقتی عامل بردگی تقدیر آسمانی باشد گریبان چه کسی را خواهید گرفت.زمین سخت و آسمان دور.



این چگون شریعتیست که در برابر مرگ میلیونها زن و مرد و کودک خم بر ابرو نیاورد و اینگونه نسبت به فاجعه انسانی بی تفاوت باشد.هرچه فشار فقر و مسکنت مرگ آور تر میشود متولیان و تیکه داران دیوسیرت شریعت که همه نگهبانان سحر و افسون اند افسار شریعت را بیشتر کشیده و تنگ شریعت بر مردم را ضیق تر می گردانند.

مردم بایدبه هوش آیندوازخود بپرسند این چه کاریکاتور مضحکی از شریعت است که در آن روزی هبت الله با امریکا اما روزی مردم با خداست؟ این مغضوبین تا کجا ها محکوم اند که اینگونه جریمه دینداری خود را می پردازند؟

۳ نوامبر ۲۰۲۶

***

17

علم در برابر دین؛ آیا خلقت انسان‌ها از آدم و حوا واقعیت دارد؟

نویسنده: جمال صادقی

تاریخ تفکر بشری همواره گواه تلاقی و گاه تقابل دو شیوهٔ کاملاً متفاوت برای درک هستی و پیدایش انسان بوده است: روایت اسطوره‌ای-دینی و روش‌شناسی علمی. انسان‌ها از دیرباز برای پاسخ به پرسش بنیادین «از کجا آمده‌ایم؟» به داستان‌سرایی روی آورده‌اند؛ اما ظهور علم مدرن و پیشرفت‌های خیره‌کننده در حوزه‌های زیست‌شناسی فرگشتی و ژنتیک، بسیاری از این پندارهای کهن را زیر سوال برده است.

دین همواره به دنبال ارائهٔ پاسخ‌هایی ساده، ملموس و روایی برای عامهٔ مردم بوده است. در روزگاری که ابزارهای شناخت علمی وجود نداشت، ذهن بشر به توضیحاتی نیاز داشت که به سرعت حس کنجکاوی‌اش را ارضا کند و برای رنج‌ها، تفاوت‌ها و ریشه‌هایش معنا بیافریند.

دین پاسخ‌های خود را نه بر پایهٔ مشاهدات تجربی، آزمایش‌پذیری یا فسیل‌شناسی، بلکه بر اساس ماوراءالطبیعه و معجزه بنا کرده است. در این چارچوب، پیچیده‌ترین پدیده‌های حیات با یک ارادهٔ غیبی و بدون طی کردن روند تدریجی توجیه می‌شوند؛ رویکردی که برای پذیرش آن تنها به «ایمان» نیاز است، نه دلیل و مدرک.

در نقطهٔ مقابلِ روایت‌های معجزه‌آسا، علم زیست‌شناسی فرگشتی قرار دارد که پیدایش انسان را محصول میلیون‌ها سال تغییرات تدریجی، انتخاب طبیعی و سازگاری با محیط می‌داند.

بر اساس شواهد مستند علمی:

• نیای مشترک، نه شامپانزه: انسان‌ها از شامپانزه‌های امروزی تکامل نیافته‌اند، بلکه انسان و شامپانزه حدود ۶ تا ۸ میلیون سال پیش از یک «نیای مشترکِ» منقرض‌شده شاخه به شاخه جدا شده‌اند.

• درخت پرشاخ‌وبرگ انسان‌تباران: تکامل انسان یک خط مستقیم نبوده است؛ گونه‌های مختلفی مانند انسان ماهر، انسان راست‌قامت و نئاندرتال‌ها هزاران سال روی زمین زیسته‌اند و حتی بخشی از میراث ژنتیکی آن‌ها (مانند

DNA نئاندرتال‌ها) امروزه در ژنوم انسان‌های مدرن یافت می‌شود.

• جمعیت‌های کلان اولیه: ژنتیک جمعیت نشان می‌دهد که اندازهٔ جمعیت اجداد انسان هرگز به یک جفت محدود نبوده، بلکه همواره در مقیاس هزاران فردِ زادآور در نوسان بوده است.

اما در سنت ادیان ابراهیمی، مبدا پیدایش بشر بر اساس داستانی مشخص شکل گرفته است: خداوند نخستین انسان (آدم) را به طور مستقیم از خاک آفرید و سپس حوا را از یک تار قبرغه او خلق کرد. این زوج در بهشت می‌زیستند تا اینکه بر اثر وسوسهٔ شیطان (ابلیس) آن‌هم با تشویق هوا و خوردن میوهٔ ممنوعه (سیب)، آرامش خود را از دست دادند و به زمین رانده شدند. بر اساس این روایت، تمام نسل بشر از ازدواج فرزندان این زوج اولیه منشعب و در سراسر زمین تکثیر شده‌اند.

وقتی روایت سنتیِ آدم و هوا در ترازوی علم، ژنتیک و پزشکی سنجیده می‌شود، از چند نظر اساسی به چالش کشیده و رد می‌شود:

1. بن‌بست درون‌آمیزی و ژنتیک جمعیت: از نظر ژنتیک پزشکی، تکثیر تمام نژادهای بشر از یک جفتِ واحد (پدر و مادر و فرزندان) به دلیل پدیدهٔ درون‌آمیزیِ شدید، منجر به تجمع جهش‌های مرگبار ژنتیکی، بیماری‌های ساختاری و در نهایت نابودی و انقراض سریع آن جمعیت می‌شد. مطالعات ژنتیک جمعیت (مانند بررسی شاخص «اندازه موثر جمعیت») ثابت کرده است که استخر ژنتیکی بشر نیازمند جمعیتی دستکم چند هزار نفری بوده و هرگز به دو نفر تقلیل نیافته است.

2. عدم انطباق با تنوع نژادی و زمانی: تنوع شگفت‌انگیز چهره‌ها، رنگ پوست و ساختارهای بدنی در سراسر جهان، نیازمند صدها هزار سال زمان و زیست در جمعیت‌های پراکنده و بزرگ بوده است تا انتخاب طبیعی بتواند سازگاری‌های محیطی را ایجاد کند. این میزان از تنوع ژنتیکی و ظاهری در بازهٔ زمانی چند هزار ساله که در روایات دینی مطرح می‌شود، از نظر علمی کاملاً غیرممکن است.

3. تعارض زمانی با باستان‌شناسی: فسیل‌های انسان خردمند (Homo sapiens) گواهی می‌دهند که این گونه دستکم از ۳۰۰ هزار سال پیش روی کرهٔ زمین حضور داشته است؛ رقمی که با تقویم سنتیِ چند هزار سالهٔ متون دینی در تضاد آشکار است.

در نهایت، در حالی که روایت دینیِ آدم و هوا تلاشی اسطوره‌ای و اخلاقی برای معنابخشی به آغاز حیات انسان بوده است، علم زیست‌شناسی با تکیه بر شواهد عینی، فسیل‌شناسی و رمزگشایی از DNA انسان، پرده از حقیقتی بسیار باشکوه‌تر برمی‌دارد: اینکه انسان‌ها نه محصول یک حادثهٔ دفعی و جادویی، بلکه شکوفاییِ خیره‌کننده‌ای از شاخه‌ای ریشه‌دار در درخت عظیم حیات روی سیارهٔ زمین هستند.



***

18

اعتراض مجلس مهمانی نیست

نعیم سلیمی

23 اکتوبر 2026



عصری را که ما در آن بسر میبریم، زمان عادی نیست . برای اینکه یک مرور کلی به رویداد ها لااقل در دوازده ماه گذشته این را برای ما نشان می دهد که اعتراضات گسترده و بزرگی در بیشتر از بیست وپنج کشوردرسطح جهانی علیه حکومت ها ودولت ها صورت گرفته است.وحالا بار دیگر نوبت فرانسه از سر رسیده و این کشور را در مرکز طوفانی رویداد ها قرار داده است. نمیدانم چرا؛ شاید این تداوم کابوس و شبحی از انقلاب 1789 فرانسه و یا هم تداوم تراژیدی نیمه تمام و یا بهتر است گفته شود ناتمام کمون

پاریس 1871 باشد که هنوز هم در این کشور با سرگردانی پرسه می زند. و یا اینکه همان درد زایمان کهنه اشرافیت فرانسه باشد که« نوید نو»هنوزهم تعین تکلیف نکرده و نمی تواند خودش را متولد سازد.

به تاریخ هفدهم اکتبر صدها هزار فرانسوی بخاطر مبارزه و تقابل با سیاست های ریاضتی دولت و حکومت فرانسه برای کاهش و قطع هزینه های عمومی رفاه همگانی تعلیم و تربیه به خیابان ها سرازیر شدند. و دولت در مقابل با نزده هزار نارنجک صوتی که بنام نارنجک های گیج کننده نیز یاد می شود تنهادریک روز به آنها پاسخ داد. و در نتیجه راهپیمایی های مسالمت آمیز مردم مورد حمله قرار گرفت و افراد زیر سن قانونی دستگیر شدند و یک دانش آموز جوان بینایی خود را ازدست داد. و بالاخره عصر روز یکشنبه ، مکرون در تلویزیون ظاهر شده از استعفای خود و کابینه اش که مرام و هدف جنبش اعتراضی را تشکیل میداد شانه خالی نمود.

مقوله ای است که در پی هر جنگی حلوا پخش نمی شود. و البته چه ما بخواهیم و یا نه اعتراضات که خود تبارزی از یک انزجارو نفرت اخلاقی اجتماعی می باشد خشونت های را با خود همراه می داشته باشد. و جالب اینجاست که خبرنگار بخش فرانسه بی بی سی جیمز واترهاوس برای آسیب شناسی این تقابل چنین گزارش می دهد:

«این کاملاً واضح و بدیهی است که یک جنبش دانشجویان وجود دارد که پایمال شدن حقوق و گله مندی های آن ها برای همه قابل درک است . اما اتفاقی که افتاد مبین نفوذی از یک آجندای چپ افراطی وغارتگرانی از حومه های فقیرنشین[سیاه پوستان] بر این جنبش است.»

این در واقعیت همان بینشی است که بسیاری از تحلیلگران وطنی ما مسئولیت آن را به شانه به اصطلاح چپ افراطی و اسلام گرایان افراطی می اندازند.

شایدهم بی بی سی وهم تحلیلگران ما این توصیه را تجدید خاطره نمایند که باری روبسپیر دولتمرد ژاکوبن فرانسوی در جریان انقلاب فرانسه(1789-1993) دهشت انقلابی را بر علیه سلطنت و کلیسا براه انداخت که این هر دو زندگی مردم را در آن زمان مثل همین حالا تاروتیره ساخته بودند:

«ترور تنها عدالتی سریع، سخت و انعطاف ناپذیر است وآنگاه تجلی فضیلت [اخلاقی]است.»؛ ویا شایدهم برای ژورنالیست تحلیلگرما اسپینوزا؛ فیلسوف قرن هفدهمی هالندی درکار است که او را بفهماند که شکوه، گریه، تمسخر، خنده و نوحه سرایی برای توضیح رویداد های فرانسه و یا هر کشور دیگری دردی را دوا نمی کند؛ بلکه درک و شناخت درست و مشخص از یک رویداد است که ما را در آتیه یاری می رساند.

برتولت برشت نمایشنامه نویس و شاعر انقلابی آلمانی بیانی دارد خیلی زیبا و درعین زمان دارای مفهوم فلسفی عمیق درباره خشونت که حیف است آن را به این مناسبت ذکر نکنم:

«همه از خشونتی که

رودخانه به راه

می اندازد سخن

می گویند ،

اما هیچ کس از

خشونت دیوارهایی که

رودخانه را در بر

گرفته اند، چیزی

نمی گوید.»

بلی؛ خواننده گرامی این در مجموع گناه مردم به صورت کل و یا حتی بخشی از جامعه نیست که خشونت می آفریند بلکه ساختار سرشتی و ذاتی نظام سرمایه داری ست که با افزایش استثمار محیط کار، تهدید معیشت و بیکاری گسترده، تضاد میان ثروت و رفاه وبلاخره سلطه ی بازار مالی در تمامی عرصه های زندگی مردم را به فلاکت و بیچارگی کشانیده و خشونت را می آفریند.



***

19

غزل «باغ ما»

کرگس و کفتار دارد باغ ما
تا بخواهی مار دارد باغ ما

بلبلان از باغ ما کوچیده اند
جای بلبل ، سار دارد باغ ما

باغ پهلویی ببین! گل کرده است
گل ندارد ، خار دارد باغ ما

بر دلش داغ بهاران مانده است
حسرت دیدار دارد باغ ما

برخلاف آنچه مردم گفته اند
باغبان ، بسیار دارد باغ ما

بوی باروت است جای بوی گل
وحشت کشتار دارد باغ ما

در میان دهکده پیچیده است :
دیو آدم خوار دارد باغ ما

باغ تا باغی شود بار دیگر
صد هزاران کار دارد باغ ما

وصف باغ مابه "کیوان" رفته است
یک جهان اسرار دارد باغ ما

شاعر : مرتضی کیوان هاشمی

جما

بوده آزادی و آبادی ز ارمان جما
رهروان با جان بیسته عهد وپیمان جما
بسته اند درب مکاتب را تروریستان شوم
باز خواهد کرد این در دست گردان جما
با (مسیرش)خوش درخشد در مسیرزنده گی
نور دانش میفشاند پرتو افشان جما
بشکند تبعیض و ظلم این تروریستان شوم
توده آخر یار گردد با دبستان جما
انقلاب خلق سوزد باره ی ظلم و ستم
بازآرد زنده گی شاد یاران جما
زیر بار سایه ی شب توده ها درمانده شد
بشکند این ظلم ها را مرد میدان جما

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

20

خسر مي شپږ لکه افغانی غواړي. نو دا پيسې له کومه پوره کړم؟

پرون مي يوه ويډيو ليدله چې افغان ځوانان په غيرقانوني توګه بهر ته په لاره وو. لدوی څخه پوښتنه وشوه چې؛ ټول پوهيږی چې په لارو کې ډير خطرونه شته او ژوند هم په بهر کې آسانه ندی، نو ولې دومره خطر پرځان آخلی؟

د اکثرو ځواب به داوو چې: يو خو هيڅ کار او غريبي نشته، بل ويل چې کوزده مي کړي ده او خسر مي شپږ لکه افغانی غواړي. نو دا پيسې له کومه پوره کړم؟ مجبور يم چې خطر خو پريږده، حتی مرګ هم په ځان ومنم تر څو د ولور او بيا د واده ملا ماتونکي مصارفو ته پيسې پيدا کړم. بل ويل چې زما خسر اته لکه افغانی غواړي او داسې نور...

دا ځيني افغان پلرونه چې د ولور په نوم خپلې لورانې يعنی خپل بچي په ډيرو پيسو خرڅوي، نو دوی به له زوم او يا د زوم له فاميل څخه څه انتظار لري چې هغوی به دده د لور سره څرنګه چلند وکړي. حيران دي ته يم چې څرنګه يو پلار د خپل اولاد په مقابل کې دومره بې احساسه او بې مسئوليته کيږي؟ چې کله يو ځوان د واده کولو لپاره دي ته مجبوره شي چې د کلونو رنځ، مشقت، بې عزتي، وهل ټکول او حتی د مرګ خطر په ځان تير کړي، نو آيا له هغه څخه به دا انتظار وي چې د خپلې راتلونکې ښځې سره انساني چلند وکړي. د زوم پلار او مور او پاته فاميل هم چې خپل زوی ته د واده کولو لپاره مجبوريږي چې خپل اولاد د خطرونو او اوږدې مسافرې سره مخامخ کړي، ايا هغوی به د خپل راتلونکي ننګور په وړاندې د محبت يا مينې احساس ولري. د واده کولو دا ټوله پروسه خو ټول فاميل ته له يو عظيم عذاب او درد پرته بل څه نه وي. نو آيا دا د حيرانتيا خبره ده چې په اکثره فاميلونو کې راتلونکي ناوې سره بد او ظالمانه چلند کيږي. په ډيرو فاميلونو، خصوصاً په پښتنو کې د پردې لور سره په هغه کور کې د يوې کنيزې په شان ظالمانه چلند کيږي. په هغې بيچاره ځواني ښځې باندې د فاميل د هر يو لاس چک وي، وهل، ټکول او مشقت کارونه ټول د هغې په اوږو بار وي، ځکه چې هغوی ددې ښځې لپاره په لکونه هغه روپۍ ورکړي دي چې د ژوند د خطر په بدل کې يې کټلي دي. د نجونو پلرونه بايد پخپل اولاد لږ ورحميږي او د خپل اولاد له خرڅولو لاس واخلي. دا اولاد خرڅول کوم چې په اکثره پښتنو قامونو کې رواج دی، تردې لويه بې غيرتي او دووسي بل نشته. لنډه دا چې هر هغه ځوک چې خپله لور خرڅوي تر هغه بې غيرته، بې احساسه او نارحمه انسان بل نشته!

پرون بيا بله ويډيو خپره شوه چې اته کسه افغان ځوانان چې هويت يې لا معلوم نه وو، کوم چې قاچاقي ترکيبي ته تيريدل دايران او ترکيې په سرحد کې له يخنی مړه شوي دي. نن د ترکيې د پارلمان ځيني سياسيونو پدې هکله خپل غږ اوجت کړی او د تحقيقاتو غوښتنه يې کړيده.



سپين غر بهير

***

21

ناعدالتی‌هایی که در پارلمان حل نشوند، در خیابان‌ها حل‌وفصل خواهند شد

شکاف بی‌سابقه دستمزدها و خشم گسترده در میان مردم سوئد

اختلاف میان حقوق کارمندان و مدیران ارشد در شرکت‌های سوئدی به سطحی رسیده است که بسیاری آن را بی‌سابقه می‌دانند. بر اساس گزارشی تازه از کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوئد، فاصله دستمزد میان این دو گروه اکنون بیش از هر زمان دیگری افزایش یافته است.

طبق این بررسی سالانه، یک مدیر ارشد در سوئد به طور متوسط ۷۷ برابر بیشتر از یک کارگر عادی درآمد دارد. این بدان معناست که اگر یک کارگر ماهانه حدود ۳۰ هزار کرون سوئد حقوق دریافت کند،مدیران ارشد همان شرکت می‌توانند تا حدود۲ میلیون و ۳۰۰ هزار کرون سوئد در ماه درآمد داشته باشند.

ایمیل آدرس : - ks4920326@gmail.com - jaswrshja66@gmail.com ویبسایټ : http://www.afghanpf.com

یوهان لیندهولم، رئیس اتحادیه کارگران سوئد (ال او)، با انتقاد شدید از این وضعیت اعلام کرده است که این روند باید متوقف شود. او می‌گوید کارگران در سال‌های اخیر با فشارهای اقتصادی سنگینی روبه‌رو بوده‌اند و هزینه‌های زندگی به طور قابل توجهی افزایش یافته است، در حالی که افزایش دستمزدها برای آنان بسیار محدود بوده است.

به گفته او، رشد سریع شکاف دستمزدی عمدتاً ناشی از افزایش چشمگیر حقوق مدیران ارشد است و این موضوع به یک مسئله جدی اجتماعی در سوئد تبدیل شده است.

برای مثال حقوق آنا بوری، مدیرعامل کمپانی انرژی واتن‌فال، حدود ۱ میلیون و ۶۰۴ هزار کرون سوئد (۱۹,۲۵ میلیون کرون در سال) است. با احتساب مزایای بازنشستگی و سایر مزایا، مجموع دریافتی سالانه او به ۲۵,۰۳۶ میلیون کرون می‌رسد .



لیندهولم تأکید می‌کند که خشم عمومی در میان مردم افزایش یافته و بسیاری سیاستمداران را مسئول می‌دانند که اجازه داده‌اند چنین نابرابری‌ای شکل بگیرد و ادامه یابد.

این گزارش بار دیگر بحث عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه درآمد و نقش سیاست‌گذاران در کنترل نابرابری اقتصادی را به صدر خبرهای سوئد بازگردانده است.

اگرچه در هر جامعه‌ای ممکن است تعدادی اراذل و اوباش، اعتراضات مدنی مردم را به خشونت بکشانند، اما اعتراض اکثریت مردم به ناعدالتی‌های موجود در جوامع امروزی جهان، کاملاً بر حق و بجاست. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بپذیرد که عده‌ای انگشت‌شمار، بدون برخورداری از استعداد یا توانایی ویژه و استثنایی، ماهانه حقوقی معادل درآمد ۴۰ سال یک انسان عادی دریافت کنند؛ به‌خصوص اگر چنین امتیازاتی به مدیران شرکت‌های دولتی تعلق بگیرد که منابع مالی آن‌ها از محل مالیات مردم تأمین می‌شود. وقتی شکاف طبقاتی در جامعه‌ای به نقطه‌ای برسد که حقوق یک مدیر با درآمد چندین سال یک انسان عادی برابری کند، آستانه تحمل جامعه مدت‌هاست که پشت سر گذاشته شده است. بر اساس آمار منتشر شده، حقوق ماهانه مدیران برخی از شرکت‌های دولتی سوئد بسیار قابل‌توجه است: مدیرعامل اینفرانورد ماهانه ۳۱۸ هزار کرون، گرین کارگو ۳۹۶ هزار کرون، سه وویا ۴۷۹ هزار کرون، سوئد آویا ۵۱۹ هزار کرون و اس‌ایی ۵۷۲ هزار کرون دریافت می‌کنند. در رتبه‌های بالاتر، مدیرعامل پست‌نورد نزدیک به ۱ میلیون کرون، مدیرعامل تلیا ۱ میلیون و ۳۳۳ هزار کرون در ماه دریافت می‌کنند.

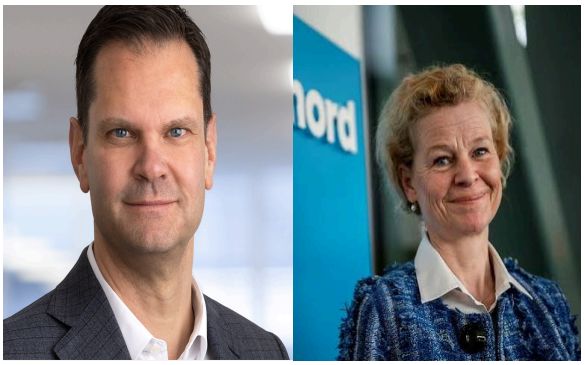

در صدر این فهرست نیز آنا بوری، مدیرعامل شرکت واتنفال، با حقوق ماهانه ۱،۶ میلیون کرون قرار دارد، در هر ماه؛ رقمی که معادل حدود ۱۹ میلیون کرون در سال است. برای درک بهتر این ارقام کافی است بدانیم متوسط حقوق ماهانه در سوئد حدود ۴۱ هزار و ۶۰۰ کرون است؛ یعنی مدیرعامل وانتفال تقریباً ۴۰ برابر متوسط حقوق ماهانه یک شاغل در سوئد درآمد دارد. در نمونه دیگری، آن کارلسون مایر، مدیرعامل فروشگاه های دولتی مشروبات الکلی، سیستم‌بولاگت، سالانه ۷،۵ میلیون کرون حقوق ثابت دریافت می‌کند؛ یعنی بیش از ۶۲۵ هزار کرون در ماه. با احتساب مزایا و هزینه‌های بازنشستگی، مجموع هزینه سالانه او برای شرکت به بیش از ۱۰،۲ میلیون کرون می‌رسد. این‌ها مدیران شرکت‌های دولتی هستند، نه خصوصی؛ یعنی منابع مالی این شرکت‌ها، دست‌کم تا حد قابل‌توجهی، از دارایی‌های عمومی و سرمایه متعلق به مردم تأمین می‌شود و همین مسئله موضوع را به‌مراتب حساس‌تر می‌کند. پرسش اساسی این است: آیا منطقی است که افرادی معدود، بدون برخورداری از استعداد یا توانایی استثنایی و متناسب با چنین درآمدهایی، در یک سال به اندازه درآمد ۳۸ سال یک انسان معمولی دستمزد دریافت کنند؟ هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند برای همیشه چنین نابرابری‌هایی را تحمل کند. اگر پارلمان‌ها و نهادهای مسئول برای اصلاح این بی‌عدالتی‌ها اقدام نکنند، بدون شک این مطالبات دیر یا زود در خیابان‌ها مطرح خواهند شد. نادیده گرفتن صدای مردم راه‌حل نیست، بلکه زمینه‌ساز بحران‌های بزرگ‌تر اجتماعی است؛ دقیقاً مانند آنچه در فرانسه می‌گذرد و دیر یا زود به دیگر دموکراسی‌هایی که در مسیر نادرست گام برمی‌دارند نیز سرایت خواهد نمود.

22

دانشجویان؛ سرمایه‌های انسانی و امید توسعه افغانستان

روز جهانی دانشجو فرصتی است برای بازاندیشی در جایگاه دانشگاه، دانش و نسل جوان در ساختن آینده کشورها. این روز تنها به تجلیل از دانشجویان محدود نمی‌شود، بلکه یادآور مسئولیت جوامع در برابر نسلی است که قرار است فردای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور را شکل دهد. افغانستان نیز بیش از هر زمان دیگر به چنین بازاندیشی نیاز دارد؛ کشوری که سال‌ها جنگ، بی‌ثباتی و بحران‌های اقتصادی، بخش بزرگی از ظرفیت‌های انسانی آن را فرسوده ساخته است.

افغانستان برای عبور از وضعیت کنونی، بیش از هر چیز به نیروی انسانی متخصص، اندیشه‌های تازه و نسلی برخوردار از دانش و مهارت نیاز دارد. منابع طبیعی، موقعیت جغرافیایی و ظرفیت‌های اقتصادی به‌تنهایی نمی‌توانند زمینه‌ساز توسعه شوند؛ آنچه این ظرفیت‌ها را به فرصت‌های واقعی تبدیل می‌کند، انسان‌های آموزش‌دیده و توانمند هستند. کشوری که دانشگاه‌های نیرومند، استادان متخصص، پژوهشگران فعال و دانشجویان با انگیزه داشته باشد، از امکانات بیشتری برای حل مشکلات خود برخوردار خواهد بود.

دانشگاه تنها مکانی برای دریافت مدرک تحصیلی نیست؛ بلکه نهادی برای پرورش تفکر انتقادی، تقویت قدرت تحلیل، تولید دانش و تربیت مدیران و متخصصان آینده است. جامعه‌ای که دانشگاه‌های آن صرفاً به آموزش نظری و حفظ مطالب محدود بمانند، نمی‌تواند با تحولات سریع جهان همگام شود. دانشگاه‌های افغانستان باید به مراکز فعال پژوهش، نوآوری، کارآفرینی و حل مسائل واقعی جامعه تبدیل شوند؛ مراکزی که بتوانند برای مشکلاتی چون بیکاری، فقر، کمبود منابع آب، ضعف نظام صحی و عقب‌ماندگی صنعتی راه‌حل ارائه کنند.

در این میان، دانشجویان مهم‌ترین سرمایه دانشگاه‌ها و یکی از ارزشمندترین دارایی‌های افغانستان به شمار می‌روند. هر دانشجو می‌تواند در آینده یک داکتر، انجنیر، استاد، اقتصاددان، پژوهشگر یا مدیر توانمند باشد. با این حال، استعدادهای جوان زمانی به ظرفیت‌های واقعی تبدیل می‌شوند که فرصت یادگیری، امکانات آموزشی، محیط مناسب و زمینه فعالیت حرفه‌ای در اختیارشان قرار گیرد. انتظار پیشرفت از نسلی که با محدودیت‌های اقتصادی، کمبود امکانات و دشواری‌های آموزشی روبه‌رو است، بدون فراهم‌سازی حمایت‌های لازم، انتظاری واقع‌بینانه نخواهد بود.

حمایت از دانشگاه‌ها نباید تنها به افزایش شمار مؤسسات تحصیلات عالی یا گسترش ساختمان‌های آموزشی خلاصه شود. دولت، نهادهای اقتصادی و بخش خصوصی باید برای ارتقای کیفیت آموزش، تجهیز کتابخانه‌ها و لابراتوارها، دسترسی به منابع علمی روز، توسعه فناوری و تقویت ظرفیت استادان سرمایه‌گذاری کنند. همچنین ایجاد فرصت‌های پژوهشی و حمایت مالی از پروژه‌های علمی می‌تواند دانشگاه‌ها را از مراکز صرفاً آموزشی به نهادهای تولیدکننده دانش و راهکارهای عملی تبدیل کند.

یکی از مهم‌ترین نیازهای دانشجویان افغانستان، دسترسی عادلانه به فرصت‌های تحصیلی است. بورسیه‌های تحصیلی، کمک‌هزینه‌های آموزشی، خوابگاه‌های مناسب و حمایت از دانشجویان کم‌درآمد می‌توانند مانع کنارماندن استعدادها از مسیر اموزش شوند. هیچ جوان مستعدی نباید صرفاً به دلیل فقر اقتصادی از ادامه تحصیل باز بماند. سرمایه‌گذاری روی چنین جوانانی در حقیقت سرمایه‌گذاری روی آینده اقتصادی و اجتماعی کشور است؛ زیرا هزینه آموزش یک نسل، در مقایسه با هزینه عقب‌ماندگی یک جامعه، بسیار ناچیز است.

مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، فاصله میان دانشگاه و بازار کار است. شمار فارغان دانشگاهی زمانی به یک فرصت ملی تبدیل می‌شود که زمینه استفاده از دانش و تخصص آنان نیز فراهم باشد. ایجاد پیوند میان دانشگاه‌ها و صنایع، حمایت از شرکت‌های نوپا، فراهم‌سازی فرصت‌های کارآموزی و گسترش مراکز تحقیقاتی می‌تواند دانش نظری را به مهارت‌های کاربردی تبدیل کند. افغانستان به نظامی نیاز دارد که در آن فارغان دانشگاهی مجبور نباشند برای یافتن فرصت شغلی، تخصص خود را کنار بگذارند یا کشور را ترک کنند.

همچنین باید پذیرفت که توسعه علمی تنها مسئولیت دولت یا دانشگاه‌ها نیست. خانواده‌ها، رسانه‌ها، نهادهای مدنی، بازرگانان و شخصیت‌های علمی نیز در ترویج فرهنگ دانش‌پروری مسئولیت دارند. جامعه باید برای کتاب‌خوانی، پرسشگری، پژوهش، نوآوری و احترام به تخصص ارزش قائل شود. حمایت از استادان و پژوهشگران، ارجگذاری به دستاوردهای علمی و فراهم‌کردن زمینه فعالیت برای نخبگان، از جمله اقداماتی است که می‌تواند جایگاه دانش را در فرهنگ عمومی افغانستان تقویت کند.

در نهایت، آینده افغانستان را نمی‌توان تنها با پروژه‌های عمرانی، استخراج منابع طبیعی یا توافق‌های اقتصادی ساخت؛ این کشور پیش از هر چیز به انسان‌های آگاه، متخصص و برخوردار از قدرت اندیشه نیاز دارد. روز جهانی دانشجو باید فرصتی برای یادآوری این حقیقت باشد که دانشگاه‌ها هزینه اضافی برای جامعه نیستند، بلکه از مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها برای نجات و پیشرفت آن به شمار می‌روند. هر اندازه امروز برای دانشجویان، استادان و نهادهای علمی افغانستان زمینه بهتر فراهم شود، فردای این سرزمین از فقر، وابستگی و عقب‌ماندگی فاصله بیشتری خواهد گرفت. افغانستانی که می‌خواهد آینده‌ای متفاوت داشته باشد، ناگزیر است از امروز به دانشجویان خود فرصت، اعتماد و میدان عمل بدهد؛ زیرا آینده یک کشور پیش از آن‌که در معادن و منابع طبیعی آن ساخته شود، در ذهن و اندیشه نسل جوان آن شکل می‌گیرد.

***

23

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

جیب خالی پدر : این هم نتیجه حکمروایی گروه متحجر طالبان فاشیست در کشور، این هموطن ما پای فرزندش شکسته از مجبوری دست تنگی بچه اش را به این شکل تا بیمارستان انتقال میدهد.
لابی گران این گروه فاشیست ببینید و خجالت بکشید. بخصوص کسانی که از کشورهای غرب جهت سیاحت و تفریحی و یا بخاطر انتقال سرمایه های موروثی شان به افغانستان سفر میکنند و با گرفته عکس های سلفی روی همه این بی عدالتی ها و جنایت طالبان پرده می اندازند . ننگ باد بر شما فاشیست ها .



****

مدیر محمد انور؛ شمع فروزانی که در تاریکی جهل و تعصب جاغوری خاموش شد!

مدیر محمد انور، یکی از بانیان خستگی‌ناپذیر معارف و آموزش در ولسوالی جاغوری بود؛ مردی بلندهمت که در روزگار اسارت این دیار در چنگال جهل ملاهای قشری و فتنه اربابان محلی، آستین همت بالا زد تا نور آگاهی را به دل‌های فرزندان این قریه دورافتاده بتاباند. او قلم را سلاح خویش ساخت تا زنجیرهای عقب‌ماندگی را پاره کند، اما تاریک‌پرستان که بقای خود را در ناآگاهی مردم می‌دیدند، حضور این جانِ بیدار را تاب نیاوردند.

در یک شب هولناک و خونین، دشمنان دانایی در حمله‌ای بزدلانه و شبانه، نه تنها به زندگی این خادم معارف پایان دادند، بلکه تمام اعضای خانواده بی‌گناهش را نیز به خاک و خون کشیدند. شهادت مظلومانه مدیر محمدانور و خانواده‌اش، سندی ماندگار از مظلومیت پیام‌آوران دانایی و قضاوت بی‌حد تاریک‌پرستانی است که برای خاموش کردن نور معرفت، از هیچ جنایتی دریغ نکردند. نام او به عنوان شهید راه آگاهی، همواره در تاریخ معارف این سرزمین زنده خواهد ماند.

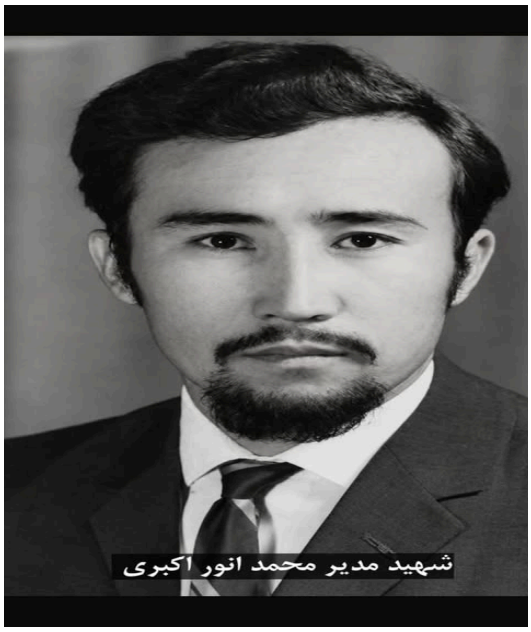

***

هبت‌الله آخندزاده: بغاوت جداست، اما برای حفظ قدرت با مسلمانان نخواهم جنگید.

ملا غیبت الله یک بار دیگر با تکرار و سرهم کردن جملات و کلمات به عاریت گرفته و مسخ شده " عفو عمومی " ، " بغاوت " ، " زندگی در صلح " ،" کسب مقام بر اساس اهلیت "، " تبعیض زبانی و منطقه ای وجود ندارد " و " تطبیق شریعت اسلامی " و .. خود را مسئول بلامنازع خوانده؛میخواهد یک بار دگر با شعور سیاسی مردم بازی کند.درادامه قسمت های از آن را جهت غور بیشتر آوردیم .
مولوی هبت‌الله آخندزاده، رهبر حکومت طالبان، گفته است که برای تحکیم حاکمیت خود با مسلمانان نخواهد جنگید. او در نشستی علمای دینی در کابل، گفت: «بحث بغاوت جدا است اما برای حفظ قدرت خود، همانند چیزی که پس از خروج نیروهای شوروی صورت گرفت، در مقابل دیگران قرار نخواهم گرفت.»

به گزارش رسانه‌های حکومت طالبان مولوی آخندزاده در سفری به کابل در نشستی تحت عنوان «کنفرانس علمی - پژوهشی تأثیر فرمان‌ها» که در دانشگاه کابل برگزار شده است، سخنرانی کرد.

در این نشست رؤسای شوراهای علمای ولایت‌های مختلف افغانستان، مفتی‌های ارشد حکومت طالبان، اعضای کابینه و سایر مقام‌های بلندپایه دعوت شده بودند.

رهبر طالبان در جریان سخنرانی خود از افغان‌های خارج از کشور خواست تا به افغانستان بازگردند و در صلح زندگی کنند.

کسب مقام دولتی بر اساس اهلیت است؛ برای مقام جنگ نکنید

رهبر طالبان در بخشی از سخنانش درباره «عفو عمومی» صحبت کرد و گفت که همزمان با خروج نیروهای بین‌المللی نگران بود که نکند طالبان مجبور با جنگ با نیروهای افغان شوند.

او می‌گوید که کشور با اعلام «عفو عمومی» از این خطر عبور کرد. عفو هنوز پابرجاست و مقامات پیشین دولتی فرصت دارند که از آن استفاده کنند. آقای آخندزاده گفت: «ما با آنها در مورد چیزی که در گذشته اتفاق افتاد حساب نخواهیم کرد اما دیگر دست به جرم نزنند و فتنه به‌پا نکنند.»

رهبر طالبان افزود: «تبعیض زبانی و منطقه‌ای وجود ندارد؛ شریعت حاکم است و هیچ افغانی دیگر جنجال و جنگ را نمی‌خواهد.»

شرکت‌کنندگان این نشست در روز نخست، لقب افتخاری «شیخ‌الاسلام» را به رهبر طالبان اعطا کردند.

مولوی هبت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان، مشروعیت خود و حکومتش را بیشتر بر پایه حمایت علمای دینی بنا کرده است و خود را مسئول تطبیق «شریعت اسلامی» در افغانستان می‌داند.



***

ملل متحد از ثبت ۲۹ مورد مداخله در امور کمک‌رسانی در افغانستان خبر داد

ملل‌متحد می‌گوید در یک ماه ۲۹ مورد مداخله در فعالیت‌های بشردوستانه از جمله بازداشت دو امدادرسان در افغانستان را ثبت کرده است.

تنها ۱۲ مورد این حوادث در ماه اکتوبر، در هرات در غرب کشور و ۴ مورد آن در قندهار مقر رهبر حکومت طالبان رخ داده است.

اوچا، اداره هماهنگ کننده کمک‌های بشردوستانهٔ ملل‌متحد، در خبرنامه‌ای گفته است که در برخی موارد چنین مداخله‌ها به خشونت علیه امدادرسانان و تاسیسات این نهاد انجامیده است.

هبت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان، کار زنان افغان در نهادهای خارجی را منع کرده است، امری‌که به گفته ملل متحد، روند رسیدگی به افراد نیازمند را به‌شدت متاثر ساخته است.

بر اساس خبرنامهء اوچا، یازده مورد این حوادث مرتبط به جنسیت بوده است.

ملل متحد آن را نگران‌کننده خوانده و گفته است که این مداخله‌ها روند کمک‌رسانی را مختل کرده است؛ و زنان امدادرسان و هم زنان و دخترانی را که به کمک نیاز دارند، متاثر می‌سازد.

در خبرنامه آمده‌است که «این محدودیت‌ها آموزگاران زن و کارمندان صحی زن در خط مقدم را متاثر ساخته، مانع مشارکت زنان در فعالیت‌های حیاتی شده و زنان را از دسترسی به حفظ الصحه و وسایل بهداشتی محروم ساخته است.»

ملل متحد می‌گوید در برخی موارد، این محدودیت‌ها مانع ادامه فعالیت‌های آموزشی، صحی و بشردوستانه شده است.

با وجود درخواست ملل متحد برای از سرگیری کار زنان در نهادهای بین‌المللی، حکومت طالبان هنوز پاسخ مثبتی نداده است.

تحلیلگران می‌گویند با فرارسیدن زمستان در افغانستان، کشوری که نیمی از جمعیت آن به کمک‌های بشردوستانه نیازمند است، ادامه محدودیت‌ها از سوی طالبان می‌تواند شرایط زندگی برای افراد نیازمند را، سخت‌تر بسازد.

۱۷ نوامبر ۲۰۲۶ مطابق ۲۶عقرب ۱۴۰۵ ش

***

هشدار حقوق بشری درباره توقف تحقیقات افغانستان

دیدبان حقوق بشر هشدار داده است که : توقف بخشی از تحقیقات دادگاه کیفری بین‌المللی درباره افغانستان، دسترسی قربانیان جنایت‌های جنگی به عدالت را محدودتر می‌کند.

منابع خبری گزارش می‌دهد: این نهاد روز سه‌شنبه، ۲۶ عقرب، در بیانیه‌ای اعلام کرده است که این تصمیم در پی فشارهای دولت ایالات متحده بر دادگاه اتخاذ شده و می‌تواند موانع پاسخ‌گویی درباره عملکرد نیروهای امریکایی در افغانستان را افزایش دهد.

لیز ایونسون، مدیر بخش عدالت بین‌المللی دیدبان حقوق بشر، گفته است که قربانیان جنایت‌های جدی بین‌المللی در جریان جنگ طولانی افغانستان، از سوی طرف‌های مختلف درگیر، با موانع زیادی برای دست‌یابی به عدالت روبه‌رو بوده‌اند.

دیدبان حقوق بشر افزوده است که این تصمیم خطر برخورد دوگانه با جنایت‌های طرف‌های درگیر جنگ را افزایش می‌دهد و می‌تواند روند پاسخ‌گویی و پی‌گیری قضایی این پرونده‌ها را با دشواری بیشتری مواجه سازد.

***

سازمان نجات کودکان : بی‌جاشدگی ، گرسنگی و محرومیت کودکان افغانستان را افزایش داده است



سازمان نجات کودکان هشدار داده است که بی‌جاشدگی در افغانستان، دسترسی کودکان به غذا، خدمات صحی و آموزش را کاهش داده و آسیب‌پذیری آنان را افزایش داده است.

منابع خبری گزارش می‌دهد: این سازمان در گزارشی زیر عنوان «کودکان در حرکت» که روز سه‌شنبه، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۶، در کابل منتشر شده، اعلام کرده است که این یافته‌ها بر اساس مصاحبه با بیش از ۸۰۰ کودک و سرپرست خانواده در هفت ولایت افغانستان تهیه شده است.

بر اساس این گزارش، بیش از ۹۰ درصد کودکان مورد بررسی در سه سال گذشته تجربه بی‌جاشدگی یا مهاجرت داشته‌اند.

۵۵ درصد آنان پس از جابه‌جایی با کاهش دسترسی به غذا روبه‌رو شده‌اند، ۴۱ درصد از بدتر شدن وضعیت صحی خود خبر داده‌اند و دسترسی ۳۳ درصد کودکان به آموزش کاهش یافته است.

این گزارش همچنین نشان می‌دهد که ۹۰ درصد کودکان مورد بررسی برای دسترسی به مواد غذایی به حمایت نیاز دارند؛ اما کمتر از ۱۰ درصد آنان گفته‌اند که کمک‌های بشردوستانه دریافت کرده‌اند.

سازمان نجات کودکان افزوده است که از سپتامبر ۲۰۲۳ تاکنون، بیش از ۶.۶۷ میلیون شهروند افغانستان از ایران و پاکستان به کشور بازگشته‌اند؛ روندی که جمعیت کشور را تا ۱۴ درصد افزایش داده و فشار بیشتری بر خانواده‌های آسیب‌پذیر وارد کرده است.

***

شش میلیون مراجعه کننده مبتلا به بیماری های تنفسی در افغانستان ثبت شده اند

منابع خبری گزارش می دهد : وزارت صحت عامه طالبان می‌گوید که در جریان سال جاری میلادی، حدود شش میلیون تن به دلیل ابتلا به بیماری‌های تنفسی به مراکز صحی مراجعه کرده‌اند.



گسترش بیماری‌های تنفسی در افغانستان در شرایطی ادامه دارد که میلیون‌ها شهروند کشور با مشکلات اقتصادی و دسترسی محدود به خدمات صحی روبه‌رو هستند.

وزارت صحت عامه طالبان روز دوازدهم نوامبر اعلام کرد که در جریان سال جاری میلادی، حدود شش میلیون تن به دلیل بیماری‌های تنفسی به مراکز صحی مراجعه کرده‌اند.

ذات‌الریه یکی از بیماری‌های خطرناک تنفسی است که کودکان زیر پنج سال را بیش از دیگر گروه‌ها تهدید می‌کند.

سوءتغذیه، ضعف سیستم ایمنی و دسترسی‌نداشتن به خدمات درمانی به‌موقع، خطر پیامدهای جدی این بیماری را افزایش می‌دهد.

در شهرهای بزرگ کشور آلودگی هوا و استفاده از مواد سوختی نامناسب برای گرم‌کردن خانه‌ها، به‌ویژه در فصل زمستان، از عوامل مهم تشدید مشکلات تنفسی به شمار می‌روند.

از سوی دیگر، کمبود داکتران متخصص، دارو و تجهیزات پزشکی، روند درمان بیماران را در بسیاری از مناطق کشور دشوار ساخته است .

24

اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان

این اعتراضات با ابتکار جنبش «Gen Z regelt» برگزار می‌شود؛

روز شنبه، ۳۱ اکتوبر ۲۰۲۶، جوانان در بیش از ۳۰ شهر آلمان به خیابان‌ها می‌آیند تا علیه مشکلات آموزشی، افزایش هزینه‌های زندگی و سیاست‌های دولت اعتراض کنند. برگزارکنندگان انتظار دارند بیش از ۱۶۰ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کنند.

این اعتراضات با ابتکار جنبش «Gen Z regelt» برگزار می‌شود؛ حرکتی که می‌گوید سیاستمداران به مشکلات نسل جوان توجه کافی ندارند و تصمیم‌هایی می‌گیرند که مستقیماً آینده جوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

جوانان چه می‌خواهند؟

معترضان خواستار سرمایه‌گذاری بیشتر در مدارس و دانشگاه‌ها، بهبود خدمات صحی، حمایت اجتماعی، مقابله با تغییرات اقلیمی و کاهش فشار هزینه‌های زندگی هستند. آنان همچنین با بازگشت خدمت اجباری نظامی مخالفت می‌کنند.

برگزارکنندگان می‌گویند جوانان احساس می‌کنند صدای‌شان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شنیده نمی‌شود و آینده آنان به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

نگرانی پولیس از احتمال خشونت

پولیس آلمان برای تأمین امنیت این تظاهرات آماده‌باش گرفته است. مقام‌های امنیتی هشدار داده‌اند که احتمال دارد گروه‌های افراطی تلاش کنند اعتراضات را به خشونت بکشانند؛ نگرانی‌هایی که پس از ناآرامی‌های مرتبط با اعتراضات جوانان در فرانسه افزایش یافته است.

با این حال، تاکنون شواهد مشخصی از برنامه‌ریزی گسترده برای خشونت در اختیار مقام‌های فدرال قرار نگرفته است. برگزارکنندگان نیز تأکید کرده‌اند که خواهان اعتراضات مسالمت‌آمیز هستند.

اختلاف بر سر برگزارکنندگان

کنفرانس سراسری نمایندگان دانش‌آموزان آلمان از اهدافی مانند بهبود آموزش و افزایش سرمایه‌گذاری اجتماعی حمایت کرده، اما از جنبش «Gen Z regelt» فاصله گرفته است. این نهاد گفته که درباره ساختار و گروه‌های پشتیبان جنبش شفافیت کافی وجود ندارد.

سیاستمداران احزاب مختلف نیز از دولت خواسته‌اند نگرانی‌های نسل جوان را جدی بگیرد و برای گفت‌وگو با نمایندگان آنان آماده باشد.

این اعتراضات در حالی برگزار می‌شود که بسیاری از جوانان آلمان با افزایش هزینه‌های مسکن و زندگی، مشکلات آموزشی و نگرانی درباره فرصت‌های آینده روبه‌رو هستند



***

د ناموس په نوم وژنې

شاو خوا شپږ کاله وړاندې د پاړه چنار یوې نجلۍ له سکردو څخه له یوه هلک سره د خپلې خوښې له مخې کور پرېښې و او دواړو په محکمه کې قانوني واده کړی و. له دې واده څخه یې دوه ماشومان هم درلودل.

د نجلۍ خپلوانو له تېرو څو کلونو راهیسې د ناموس په نوم د دغې کورنۍ د موندلو او وژلو هڅې کولې. پرون قاتلان د دغې کورنۍ کور ته ننوتل او مور یې له خپلو دوو ماشومانو سره په ډېرې بې رحمۍ ووژله. وروسته قاتلان په کور کې پاتې شول او د خاوند راتګ ته یې انتظار کاوه. کله چې خاوند کور ته راغې، په دې نه پوهېده چې مېرمن او دوه ماشومان یې لا له وړاندې وژل شوي دي. قاتلانو هغه هم ونیو او په بې رحمۍ سره یې ووازه. د دغې وحشیانه پېښې له ترسره کولو وروسته قاتلان په تېښته بریالي شول.

د ناموس په نوم وژنې نه یوازې په اسلام کې منع دي، بلکې په نورو ټولو دینونو او پرمختللو ټولنو کې هم غندل کیږي. نجونو ته باید دا خپلواکي ورکړل شي چې د خپل ژوند د ملګري د ټاکلو په اړه خپله پریکړه وکړي.

د دې دردونکي پېښې تر ټولو لویه او ټکان ورکوونکي پوښتنه دا ده چې د هغو دوو بې ګناه ماشومانو ګناه څه وه چې په دومره بې رحمۍ ووژل شول؟

د څلورو کسانو د یوې بشپړې کورنۍ د دې وحشیانه وژنې په اړه باید ژر تر ژره بې پرې پلټنې وشي، قاتلان ونیول شي او د قانون منګولو ته وسپارل شي. د دغې کورنۍ لپاره چټک او عادلانه انصاف د وخت تر ټولو مهمه غوښتنه ده.



***

ذخیرهٔ اضطراری آب و غذا در خانه، رهنمودهای تازهٔ ماه اکتوبر و توصیهٔ کانادا

در ماه اکتوبر ۲۰۲۶، چند کشور با نشر رهنمودها و تازه‌سازی کارزارهای آمادگی اضطراری، بر آماده‌داشتن آب و مواد غذایی در خانه تأکید کردند. بریتانیا در ۲۲ اکتوبر، لوکزامبورگ در ۹ اکتوبر و بلجیم در اول اکتوبر برنامه‌ها یا راهنماهای تازه‌ای معرفی کردند.

در کانادا نیز توصیهٔ رسمی دولت این است که خانواده‌ها برای دست‌کم سه روز، آب، مواد غذایی ماندگار و وسایل ضروری آماده داشته باشند.

این توصیه در رهنمود رسمی دولت آمده است و مربوط به آمادگی عمومی در برابر شرایط اضطراری است.

مدت ذخیرهٔ پیشنهادی در کشورهای مختلف چنین است:

۱. دست‌کم سه روز:

کانادا، بریتانیا، لوکزامبورگ، بلجیم، فرانسه، هالند، دانمارک، فنلاند، پولند، چک، لتویا و لیتوانیا

۲. حدود یک هفته:

سویدن، ناروی، سوئیس، استونیا و تایوان

۳. برای مدت ده روز:

آلمان

۴. ده تا چهارده روز:

اتریش

جاپان و نیوزیلند دست‌کم سه روز ذخیره را توصیه می‌کنند و آمادگی برای حدود یک هفته را بهتر می‌دانند.

امریکا در رهنمودهای عمومی چند روز ذخیرهٔ غذا را پیشنهاد می‌کند. در رهنمودهای مربوط به طوفان، ذخیرهٔ دو هفته‌ای برای ماندن در خانه نیز توصیه شده است.

در استرالیا، رهنمودهای رسمی ایالت کوینزلند سه تا پنج روز آمادگی را مطرح می‌کنند. ایرلند نیز نگهداری آب و مواد غذایی ضروری را توصیه کرده است.

برای خانواده‌های ساکن کانادا، آماده‌داشتن مقداری آب و غذای ماندگار یک اقدام عملی است.

می‌توان این ذخیره را به‌تدریج آماده کرد و تاریخ مصرف آن را مرتب بررسی کرد.



زندگی در کانادا

***

ترمپ هوش به سرش آمده یا عملیات فریب برای تغییر افکار عامه هنگام انتخابات میان دوره‌ای است؟

گفت‌وگوی تازه کارنی و ترامپ، امیدها برای پایان جنگ تجارتی افزایش یافته است.

مارک کارنی، نخست‌وزیر کانادا، اعلام کرد که با دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، درباره آینده روابط تجارتی دو کشور گفت‌وگوی خوبی داشته است.

کارنی روز یک‌شنبه، اول نومبر ۲۰۲۶، گفت که این گفت‌وگو ادامه مذاکرات قبلی برای رسیدن به یک توافق تجارتی به نفع هر دو کشور بوده است.

به گفته کارنی، توافق احتمالی باید زمینه ایجاد شغل، کاهش فشار اقتصادی بر خانواده‌ها و حفظ حاکمیت ملی، زبان‌ها و فرهنگ کانادا را فراهم سازد.

ترامپ نیز اعلام کرده که دو کشور به چارچوب یک توافق تجارتی نزدیک شده‌اند.

روابط تجارتی کانادا و آمریکا در ماه‌های اخیر به دلیل وضع تعرفه‌های سنگین گمرکی و اختلافات اقتصادی با تنش روبه‌رو بوده است.

قرار است هیئت‌های مذاکره‌کننده دو کشور در هفته‌های آینده برای رسیدن به توافق نهایی تلاش کنند. با این حال، هنوز هیچ توافق رسمی امضا نشده است.



زندگی در کانادا

***

فریدریش مرتس، صدراعظم آلمان: کانادا و اتحادیه اروپا «ائتلاف برای آینده» را ایجاد می‌کنند

بیانیه رسمی فریدریش مرتس، صدراعظم آلمان، درباره نشست سران کانادا و اتحادیه اروپا، ۲۹ اکتوبر ۲۰۲۶:

«در این نشست، اتحادیه اروپا و کانادا در حال ایجاد یک «ائتلاف برای آینده» هستند. با این اقدام، ما اروپایی‌ها نه‌تنها فصل کاملاً تازه‌ای را در روابط خود با یکی از نزدیک‌ترین متحدان‌مان می‌گشاییم، بلکه یک مشارکت منحصربه‌فرد را با کشوری خارج از اتحادیه اروپا نیز شکل می‌دهیم.

این گام بر ارزش‌های مشترک و بنیان عمیق اعتماد استوار است که ما را در جهانی که روزبه‌روز نامطمئن‌تر می‌شود، با یکدیگر متحد می‌سازد.

این ابتکار بی‌سابقه تمام ابعاد مشارکت ما را در بر خواهد گرفت: امنیت و دفاع، رشد اقتصادی و اشتغال، توسعه پایدار و روابط میان مردم.

از طریق «ائتلاف برای آینده»، کانادا و اتحادیه اروپا به شیوه‌ای واقعاً منحصربه‌فرد روابط نزدیک‌تری با یکدیگر برقرار می‌کنند.

ما با هم تلاش داریم یک مشارکت راهبردی تازه ایجاد کنیم که رفاه و امنیت اقتصادی شهروندان ما را حفظ و تقویت کند.»

منبع: دفتر رسمی صدراعظم آلمان، ۲۹ اکتوبر ۲۰۲۶





***

یخچال و فریزر سوپرمارکت‌ها در سوئد و شش کشور دیگر اروپایی هک شدند؛ نابودی غذا به ارزش میلیون ها کرون

استکهلمیان - یخچال‌ها و فریزرهای ده‌ها سوپرمارکت در هفت کشور اروپایی از جمله سوئد هدف حمله سایبری قرار گرفتند. حدود ۴۰ سوپرمارکت دُلِز در بلژیک و لوکزامبورگ تحت تاثیر این حمله قرار گرفتند اما در سوئد، ایرلند، هلند، استونی و فنلاند تعداد فروشگاه‌ها کمتر بود.

در این خرابکاری تبخیرکننده‌های [مایع سرد کننده] این دستگاه‌ها به حالت یخزدایی تغییر داده شدند و این باعث گرم شدنشان شد.

دمای فریزرها در چندین فروشگاه در اروپا تا ۵۰ درجه سانتی‌گراد افزایش یافته است که منجر به فاسد و نابود شدن مواد لبنی به ارزش صدها میلیون کرون شده است.

بیشتر سوپرمارکت‌ها در سراسر اروپا به اینترنت متصل هستند و تعمیر و نگهداری و عیب‌یابی می‌تواند از راه دور انجام شود.

شرکت سوئدی مبلمان و لوازم خانه ایکیا گفت که سیستم‌های سرمایشی فروشگاهش در شهر مونس در غرب بلژیک تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. سخنگویی به رویترز گفت: «نمی‌توانیم احتمال تحت تاثیر قرار گرفتن مکان‌های بیشتری را رد کنیم.»

سخنگوی ایکیا تایید کرد که «تعداد کمی از فروشگاه‌های ایکیا که خارج از شبکه مرکزی این شرکت فعالیت می‌کنند» تحت تاثیر قرار گرفتند.

در سوئد، چندین فروشگاه مواد غذایی ایکا و کوپ هدف قرار گرفتند.

یکی از شعبه‌های ایکا واقع در شوبو، در جنوب سوئد، در شبکه‌های اجتماعی نوشت: «یخچال‌ها و فریزرهای ما شب گذشته هک شدند و دمایشان روی ۵۰ درجه تنظیم شد.»

این فروشگاه تعطیل شد اما اکنون باز شده است.

هفت فروشگاه از ۸۰۰ فروشگاه کوپ در سوئد نیز تحت تاثیر قرار گرفتند، اما این شرکت اعلام کرده است که «وضعیت در حال حاضر مهار شده است و تحت کنترل است».

مشخص نیست چه کسی پشت این حمله بوده است.

آژانس ملی امنیت سایبری سوئد اعلام کرده است که موضوع را زیر نظر دارد.

کریستف هانسِن، کمیسر کشاورزی و مواد غذایی اتحادیهٔ اروپا، ضمن ابراز نگرانی عمیق از «حملات سایبری تکراری»، تأکید کرد که اتحادیه اروپا این حوادث را «بسیار جدی» تلقی می کند.

این مقام اروپایی با صدور بیانیه‌ای، این حوادث را «تلاشی عامدانه برای اخلال در تأمین مواد غذایی و خدشه‌وارد کردن به اعتماد مصرف‌کنندگان» خواند.



***

استیو کوهن ۲۶ ماده برای استیضاح دونالد ترامپ ارائه کرد؛ اتهاماتی از جنگ با ایران تا نقض قانون اساسی آمریکا

استیو کوهن، نماینده دموکرات ایالت تنسی از شهر ممفیس، روز ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۶، با ارائه ۲۶ ماده استیضاح علیه دونالد ترامپ، رکوردی جدید در این زمینه ثبت کرد. او ترامپ را «قابل استیضاح‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا» توصیف کرد.

در این طرح، ترامپ به اتهاماتی از جمله آغاز جنگ علیه ایران بدون تایید کنگره، صدور دستور قـ ـتل‌های فراقانونی در آب‌های بین‌المللی نزدیک ونزوئلا، اعزام نیروهای نظامی به شهرهای آمریکا و نقض بندهای قانون اساسی درباره منافع مالی رئیس‌جمهور متهم شده است.

با این حال، به‌دلیل اکثریت جمهوری‌خواهان در مجلس نمایندگان، این طرح در شرایط کنونی با موانع جدی برای رسیدن به رأی‌گیری روبه‌رو است. کوهن نیز پذیرفته است که طرح پیشنهادی او احتمالاً پیش نخواهد رفت.

از سوی دیگر، برخی پیش‌بینی‌کنندگان سیاسی احتمال کسب اکثریت مجلس نمایندگان توسط دموکرات‌ها را بیش از ۷۰ درصد ارزیابی کرده‌اند. همچنین، بر اساس نظرسنجی اخیر پولیتیکو، ۵۰ درصد آمریکایی‌ها از استیضاح ترامپ حمایت کرده‌اند.

در بخش دیگری از این گزارش، به پرونده اسناد محرمانه مارالاگو در فلوریدا اشاره شده است. قاضی فدرال در ۱۵ جولای ۲۰۲۴، پرونده را به‌دلیل غیرقانونی دانستن نحوه انتصاب جک اسمیت، بازپرس ویژه، مختومه اعلام کرد. با این حال، روند تجدیدنظر بعداً از سوی دادستان‌ها متوقف شد و پرونده علیه ترامپ از این مسیر ادامه نیافت.

برای برکناری رئیس‌جمهور پس از استیضاح در مجلس نمایندگان، رأی موافق دو سوم سنای آمریکا ضروری است؛ شرطی که در دو محاکمه استیضاح قبلی ترامپ نیز حاصل نشد.

منبع: دفتر رسمی استیو کوهن و گزارش‌های رسانه‌ای آمریکا.

Congressman Steve Cohen +2

Khabarnews@

فارسی خبر نیوز فارسی | فقط اطلاع‌رسانی

Disclaimer: This content is for informational purposes only. Some details .may be unverified or subject to change



***

ایلیانا یوتووا نخستین زن رییس‌جمهور منتخب بلغاریا شد

بر اساس نتایج نزدیک به نهایی کمیسیون مرکزی انتخابات بلغاریا که روز دوشنبه، ۲ نوامبر، منتشر شد، یوتووا و کریل والچف، معاون پیشنهادی او، با کسب یک میلیون و ۹۳ هزار و ۵۶۴ رأی، ۵۷.۵۸ درصد آرای شمارش‌شده را به‌دست آورده‌اند.

در مقابل، آندری گوروف و جورجی کانِدِف، رقیبان آنان در دور دوم انتخابات، ۳۹.۴۷ درصد آرا را کسب کرده‌اند.

حدود ۲.۹۵ درصد رأی‌دهندگان نیز گزینه هیچ یک از نامزدان را انتخاب نکرده‌اند.

این نتایج پس از شمارش ۹۹.۹۵ درصد صورت‌جلسه‌های مراکز رأی‌دهی اعلام شده است. میزان اشتراک رأی‌دهندگان در این دور انتخابات پایین گزارش شده است.

یوتووا پیش از این معاون رییس‌جمهور بلغاریا بود و پس از کناره‌گیری رییس‌جمهور پیشین در ماه جنوری، به‌عنوان رییس‌جمهور موقت این کشور کار می‌کرد.

بلغاریاعضواتحادیه اروپا و پیمان ناتو است.ریاست جمهوری در این کشور پنج ساله است و رییس‌جمهور صلاحیت‌هایی چون فرماندهی نیروهای مسلح، رد برخی قوانین و تعیین سفیران را دارد.

پیروزی یوتووا از یک‌سو نقطه عطفی در تاریخ سیاسی بلغاریا از نظر حضور زنان در مقام ریاست‌جمهوری است و از سوی دیگر، در شرایطی رقم خورده که میزان اشتراک رأی‌دهندگان پایین بوده است.۲ نوامبر ۲۰۲۶ رشد



***

رئیس جمهور اسرائیل آیزنکوت را برای تشکیل کابینه جدید اسرائیل مأمور کرد



اسحاق هرتزوگ، رئیس‌جمهوری اسرائیل، رسماً گادی آیزنکوت، رئیس حزب «یشار»، را مامور تشکیل دولت جدید کرد. این تصمیم پس از آن اتخاذ شد که آیزنکوت موفق شد حمایت

فراکسیون‌های پارلمانی متشکل از 67 نماینده کنست را به دست آورد، در حالی که 46 نماینده از بنیامین نتانیاهو حمایت کردند.
بر اساس قانون دولت اسرائیل، آیزنکوت 28 روز فرصت دارد تا دولت جدید را تشکیل دهد. رئیس‌جمهوری اسرائیل نیز این اختیار را دارد که در صورت نیاز، حداکثر 14 روز دیگر به این مهلت اضافه کند. ۸ نوامبر ۲۰۲۶

****

وقتی وعده‌های انتخاباتی فراموش می‌شوند!

اگر حزب مرکز (C) و حزب چپ (V) بر خطوط قرمز خود پافشاری کنند، ممکن است انتخابات زودهنگام برگزار شود و احتمالاً در ماه مارس یا آوریل، سویدن دوباره شاهد تشکیل یک دولت به رهبری احزاب راست و با حمایت SD باشد.



اما آیا تمام وعده‌های انتخاباتی این دو حزب فقط بر سر گرفتن پست‌های وزارت بود؟

خیر!

حزب چپ با شعار «در کنار تو» وعده تغییر مسیر سویدن را داده بود. حزب مرکز نیز با شعار «سویدن توانایی بیشتری دارد»، ۹۶ صفحه برنامه انتخاباتی و ۳۲۸ پیشنهاد اصلاحی ارائه کرده بود.

هردوحزب ازحمایت ازماگدالنا اندرسون برای نخست وزیری سخن گفته بودند. حزب مرکز حتی اولف کریسترسون را برای این مقام «غیرقابل قبول» دانسته بود.

اما حالا چه اتفاقی افتاده است؟

یک ماه پس از انتخابات، بحث‌های تشکیل دولت بیشتر بر سر این است که چه کسی وزیر شود و کدام حزب در دولت حضور داشته باشد؛ نه بر سر وعده‌هایی که برای بهبود زندگی مردم داده شده بود.

مردم فقط برای تعیین وزیران رأی ندادند؛ آن‌ها برای تغییر مسیر سیاسی سویدن رأی دادند.

اگر احزاب وعده‌های خود را فراموش کنند و تمام مذاکرات را به تقسیم قدرت محدود سازند، اعتماد مردم به سیاستمداران بیش از پیش آسیب خواهد دید.

سیاست فقط گرفتن قدرت نیست؛ مسئولیت‌پذیری در برابر رأی مردم است.

***

چین ، آمریکا و روسیه در پایان نشست شنژن بیانیه مشترک چهار ماده ای صادر کردند

رهبران چین، آمریکا و روسیه پس از پایان نخستین نشست سه‌جانبه ۹۰ دقیقه‌ای خود در شهر شنژن، با انتشار «اعلامیه مشترک صلح»، بر پرهیز از جنگ هسته‌ای، تضمین امنیت انرژی، محدود کردن اختیارات دیوان کیفری بین‌المللی و اصلاح ساختار سازمان ملل متحد توافق کردند.

بر اساس متن این بیانیه چهار ماده‌ای که ساعتی پس از پایان مذاکرات از سوی رسانه‌های دولتی چین و کاخ کرملین منتشر شد و پوشش رسانه‌هایی همچون بی‌بی‌سی و نیویورک تایمز را در پی داشت، سران سه قدرت جهانی بر این اصل که «جنگ هسته‌ای برنده‌ای ندارد و هرگز نباید در آن جنگید» تأکید و برای کاهش خطرات اتمی و گفت‌وگو بر سر ثبات راهبردی اعلام آمادگی کردند.

تضمین جریان پایدار انرژی و افزایش تولید و عرضه فرآورده‌های نفتی، محور دوم این سند است. همچنین سه کشور در بند سوم با انتقاد از سوءاستفاده قضایی، بر لزوم احترام به مصونیت مقام‌های دولتی در برابر دیوان کیفری بین‌المللی تأکید کردند و در بند پایانی، خواستار اصلاح ساختار سازمان ملل متحد و شورای امنیت شدند.

این بیانیه در حالی منتشر شد که در دقایق اولیه پس از پایان گفت‌وگوها در پنج‌شنبه ۲۸ آبان و ترک چین از سوی دونالد ترامپ، به دلیل برگزار نشدن نشست خبری مشترک، گزارش‌هایی مبنی بر بی‌نتیجه ماندن مذاکرات منتشر شده بود.

در متن این اعلامیه، اشاره‌ای به جزئیات توافق درباره جنگ ایران یا جنگ اوکراین نشده و الجزیره آن را سندی کلی برای مدیریت رقابت قدرت‌های بزرگ توصیف کرده است.



****

25

3- کودتای ماه سپتامبر(سنبله 1358)
حکومت صد روزه حفیظ الله امین



به ادامه گذشته ...

قسمت پنجم

وقتی نمایندگان شوروی اصرار کردند که تصویر دقیقی از آنچه رخ داده بود باید داده شود، حفیظ الله امین گفت:
"پس آیا باید رفقای خود را فرا بخوانم و برای شان بگویم که همه آنچه شنیدند، در واقع آن چیزی نبود که رخ داده بود؟ البته من به رفقای شوروی خیلی احترام می گذارم. من آماده ام این کار را بکنم، اما آیا کار درستی خواهد بود؟ آیا درست خواهد بود جزوه های « سوء قصد تره کی بر جان حفیظ الله امین و ناکامی آن » را که میان حزب و اردو توزیع گردیده است، پس بستانیم؟ این جزوه ها رخداد را به همین گونه شرح داده اند. واپس ستانی آنها به من منحیث منشی عمومی و به همه حزب زیانبار واقع خواهد شد."
امین چنین ادامه داد: "اگر خواسته باشید دیگر هیچ چیزی به هیچ کسی در این مورد نخواهیم گفت. احساس میکنیم که رهبران شوروی پریشان خاطر اند. ما در این هیچ مشکلی نمی بینیم، گرچه این روایت خیلی پر اهمیت است. شاید اشتباهات و سوء تفاهماتی درکار باشد. یقین دارم که باورهای من درست اند، اما در عین حال به باورهای رفقای شوروی ام احترام میگذارم. پیشنهاد میکنم در صورتی خواسته باشید، میتوانید نقطه نظر خود را اعلام دارید و بیانات ما در مورد زمانی را که چهار وزیر، گلابزوی، وطنجار، مزدوریار و سروری در سفارت شوروی سپری کردند، رد کنید." حفیظ الله امین گفت که اگر شاه ولی تاریخ را اشتباهی داده و به جای ۱۳ سپتامبر ۱۴ سپتامبر گفته او (امین) معذرت میخواهد ولی خودش در این زمینه شکایتی ندارد.
وقتی نمایندگان شوروی گفتند که دشمنان دوستی افغان–شوروی میتوانند از بیانیهٔ شاه ولی بهره برداری کنند، امین اظهار داشت: " نترسید، بگذارید مردمان واشنگتن بیایند و به چشم سر ببینند که نمیتوانند در دوستی ما خللی وارد کنند. دشمنان ما سراسیمه اند چون دیگر امیدی ندارند. من قول میدهم که ما به سوی کمونیزم روانیم. نباید در مورد دوستی و برادری مردمان شوروی و افغانستان و احزاب کمونیست دو کشور نگرانی وجود داشته باشد."
امین اظهار نظر کرد به عقیدهٔ او ارزنده نیست درمورد اظهارات شاه ولی غوغا و جنجال راه انداخت و دامن بحث را گسترده ساخت تا جانب افغانی به گونه یی اظهارات مذکور را تکذیب کند یا پس گیرد. "پس گیری آن اظهارات برای کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. و همه کشور ناگوار تمام خواهد شد چون خواهند گفت که این کار زیر فشار شورویها صورت گرفته است. برای شورویها بهتر خواهد بود رویداد را از نظر خود به سفرای کشورهای سوسیالیستی شرح دهند، از جانب ما اعتراضی نخواهد بود، و اگر پرسشی در زمینه مطرح گردد صرفا بگویید « بروید از امین بپرسید، او برای تان همه چیز را خواهد گفت» . ما در قسمت خود بر اظهاراتی که به مطبوعات دادیم، ایستاد می مانیم، چون اگر کار را به پس گیری برسانیم، گپ به جاهای باریکی کشیده شده میتواند. حزب خواهد پرسید که چگونه رهبری بوده میتوانم که آنها را فریب میدهم؟ اضافه بر آن، من از اعتقاداتم نمیگذرم و دوستان شوروی ما از من نخواهند تا از آنچه اعتقاد دارم، بگذرم. این شیوهٔ کمونیستی نیست. اما اگر لازم باشد آماده ام تن در دهم و ضد اعتقادات خود عمل کنم، گرچه این خلاف وجدانم خواهد بود. برای این که از اعتقادات خود بگذرم باید نابود شوم، باید خودکشی کنم. "
فرجام کلام آنکه امین گفت که آماده است آنچه رهبران شوروی میخواهند انجام دهد حتا اگر این خلاف خواستش باشد، اما بهتر خواهد بود رهبران شوروی از دیدگاه او (امین) آگاه باشند و تصامیم خود را با درنظرداشت آن بگیرند. »
قابل ذکر است که امین در جریان گفتگو با نمایندگان شوروی از مرگ تره کی هیچ نگفت، باوجود آنکه ابلاغیهٔ رسمی در این مورد قبلا به آژانس خبر رسانی افغانی باختر با این

یادداشت که « تا ساعت 8:00 بعد از ظهر روز ۹ اکتوبر نشر نشود» داده شده بود.
امین با پررویی و به گونهٔ تحریکآمیزی سخن میگفت، خشم خود را به مشکل فرو میخورد و سخنان نمایندگان شوروی را قطع میکرد و به آنها مجال نمیداد تا نقطه نظرهای خود را با آرامی بیان دارند. در برخی لحظات ظاهراً افکار خود را جمع میکرد و این برداشت را میداد که نمیخواهد ً مناسبات خود را با ما کاملا خراب سازد. گفتگوها قریب دو ساعت دوام کرد .
به روز ۱۳ اکتوبر گزارشی که جزئیات حوادث ۱۴ سپتامبر را بیان میکرد از سوی نزدیکان امین به بیرون درز کرد. امین یکبار دیگر ضمن بازگویی رویداد ناگوار آن روز از پوزانوف با خشم و با الفاظ رکیک یاد کرده گفت: « میدانم که ممکن و لازم بود تا به خاطر دوستی افغان شوروی که مرام عمدهٔ ماست، برخی جزییات توطئهٔ سازماندهی شدهٔ سؤقصد بر جانم را به نحوی بیان کنم که به حیثیت اتحاد شوروی لطمه نرسد اما وقتی سفیر پوزانوف در چشمم درآمد و دروغ گفت و کوشش کرد مرا متقاعد سازد که از طریق ترجمان از من دعوت نکرده بود تا حینی که یکجا با جنرال پافلوفسکی و جنرال گوریلوف و ایوانوف با تره کی بودند نزد او بروم، دیگر نتوانستم جلو خود را بگیرم و هر آنچه درمورد او در دل داشتم گفتم. نمیخواهم دیگر او را ببینم یا با او حرف بزنم. نمیدانم چنین شخص غول و دروغگو چگونه این همه مدت در اینجا سفیر بوده است. (با فحش های غلیظ) سفیر شوروی کوشش می کند تا حوادث ۱۴ سپتمبر را رنگ دیگری دهد و برای من خیلی ناگوار است که از من میخواهد تا دروغ های او را تصدیق کنم. من هیچگاه این کار را نخواهم کرد. به همین دلیل است که از داکتر شاه ولی که جزییات سوء قصد بر جانم را نمیداند، خواستم تا سفرای کشورهای سوسیالیستی را فراخواند و جزییات چندی از حمله ای را که صورت گرفت، برایشان باز گوید. رفیق برژنف یگانه کسی است که میتوانم با جزییات بیش تر دلایل اختلافم با تره کی و همه چند و چون توطئهٔ سازماندهی شدهٔ سؤقصد بر جانم را برایش بگویم. از برخورد و سلوک پوزانوف در سرتاسر این معامله خیلی بدم آمده است.
احتمال دارد سنجش امین آن بود که چشم ها و گوش های کی جی بی انتقاد شدید وی از پوزانوف و ناخشنودی عمومی او را به ماسکو اطلاع خواهند داد و استنتاجات لازم از آن صورت خواهد گرفت، که چنین هم شد پوزانوف فراخوانده شد و تایید (129) منشی اول کمیتهٔ منطقوی حزبی جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاتارستان به جانشینی وی گماشته شد.

چکیده یی از دفترچهٔ یادداشت پوزانوف که در این ارتباط به تاریخ ۱۷ اکتوبر به قلم ترجمان د.ب. روریکوف (130) درج شده چنین است :
« روز ۹ اکتوبر ۱۹۷۹ سفیر شوروی یکجا با پافلوفسکی، گوریلوف و بوگدانوف به هدایت مرکز به دیدن امین رفتند و ناخشنودی شدید ماسکو را از اظهارات شاه ولی وزیر امور خارجه و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. که در جریان دیدار خود با سفرای کشورهای سوسیالیستی در کابل، به شمول سفرای جمهوری مردم چین و یوگوسلاویا، بیان داشت و نام و اعتبار نمایندگان شوروی در کابل را زیر سایه قرارداد، برایش حالی ساختند. در این بیانات تلویحا رسانده شده بود که گویا سفیر شوروی هنگامی که به روز ۱۴ سپتامبر نزد تره کی حضور داشت ضمن صحبت تلفونی با امین مصونیت وی را حین آمدن به دیدار تره کی و نمایندگان شوروی تضمین کرده بود، اما بر همگان آشکار است که سفیر شوروی از اقامتگاه تره کی با امین صحبت تلفونی انجام نداده بود. شاه ولی همچنین گزارش نادرستی پیرامون مدت زمانی که چهار وزیر افغانی در سفارت شوروی سپری کردند داده بود. وزرای مذکور در واقع به روز ۱۴ سپتمبر نه بلکه بروز ۱۳ سپتمبر، یعنی به روزی ً که تقریبا هیچ چیزی دربارهٔ ناسازگاری در درون رهبری ح.د.خ.ا. آشکار نشده بود به سفارت شوروی رفته بودند. امین باید بداند که بیانات خلاف واقعیت شاه ولی نه تنها در مغایرت کامل با روحیهٔ مناسبات رفیقانه بین احزاب و کشورهای ما قرار دارد بلکه بیگمان از جانب هماوردان ما مورد بهرهبرداری قرار خواهد گرفت تا داعیهٔ انقلاب افغانستان را زیان رساند و دشمنان ما آن را برای بی اعتبارساختن مناسبات شوروی افغان به کار خواهند گرفت. ما اصرار ورزیدیم که نمایندگان باصلاحیت افغانی بیدرنگ جریان راستین حوادث را به سفرای کشورهای سوسیالیستی توضیح دارند و انتباه غلطی را که بیانات شاه ولی ناگزیر دادهاست، تصحیح کنند .
امین پس از گوش دادن به این همه حرفها گفت که به شیوهٔ رفیقانه و برادرانه و بدون تشریفات صحبت خواهد کرد و انتظاد داشت که رفقای شوروی نیز چنان کنند. امین گفت « رفقای شوروی گله دارند و نگرانی خود را ابراز مینمایند اما به یقین می توانستند این کار را پیش از این نیز بکنند. ما چندین بار با هم دیدار داشتیم و صحبت کردیم لاکن جانب شوروی پیرامون این مسایل هیچ چیزی نگفت.» وی گفت که آنچه شاه ولی به سفرای کشورهای سوسیالیستی بیان داشت، به خاطری بود که همان را دقیقا خود وی، یعنی امین، به دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. اظهار داشته بود. اما رفقای شوروی قبل بر این در این مورد چیزی نگفتند و اکنون سه چهار روز پس از آنکه شاه ولی صحبت

کرد، آمده اند. امین اظهار داشت « افسوس است که چنین واقع شد. شاید رفقای شوروی به ما میگفتند چه بگوییم و چگونه رفتار کنیم.»

ما تاکید کردیم که قبل از حادثه در محل رهایش تره کی هیچگونه تلفونی از جانب ما صورت نگرفته بود. سفیر شوروی بلافاصله پس از واقعه هنگامی که نمایندگان شوروی تصمیم گرفتند بدون درنگ با امین ببینند از طریق ترجمان با وی صحبت کرد چون می پنداشتند لازم بود با امین شخصا ببینند تا از سو تفاهم جلوگیری شده باشد. امین گفت « یقین دارم چنین نبود، اما بهر حال برداشت من از آنچه واقع شد، چنین است. پیش از واقعهٔ ۱۴ سپتمبر تره کی برایم تلفون کرد. سفیر شوروی از طریق ترجمان برایم گفت که می توانم نزد تره کی بروم و بالایم فیر صورت نخواهد گرفت. من یقین مطلق دارم که همچو چیزی گفته شد. گذشته از آن، رفقای افغان با من در اتاق بودند و آنچه را گفتم شنیدند. البته حالا می توان انکار کرد. من حاضرم در برابر رفقای شوروی تمکین کنم. ما همیشه حاضریم مشوره های آنان را روی موضوعات مربوط به دیپلوماسی و مناسبات بین المللی بپذیریم.»

پافلوفسکی گفت که همهٔ آنانی که به روز ۱۴ سپتمبر با تره کی بودند به استثنای ایوانوف اکنون در اینجا حضور دارند و ما یکبار دیگر تاکید کردیم که قبل از حادثه هیچگونه زنگ تلفونی از جانب سفیر شوروی زده نشده بود. امین چنین ادامه داد: « صبح روز ۱۴ سپتامبر من وضعیت را به رفقا ایوانوف و بوگدانوف توضیح دادم و گفتم که آنها می خواهند مرا بکشند. من با نگهبانانم نزد تره کی رفتم و روی بردن محافظ خود پافشاری کردم چون خطر را حس میکردم. شما خود دیدید که تدابیر احتیاطی من بیجا نبود. یقین دارم که مکالمهٔ تلفونی با سفیر شوروی صورت گرفت. اگر رفقایی که با تره کی بودند به خاطر ندارند ترجمان باید به خاطر داشته باشد چون با او بود که قبل از آن حادثه صحبت کردم. اگر ترجمان این را اکنون در اینجا تایید نمیکند یقین است وقتی به سفارت برگشت به یاد خواهد آورد و به یاد تان خواهد داد که چه واقع شد. بهرحال، باور راسخم همین است. شاید اشتباه کرده باشم. شاید هم اشتباه من به جنبش جهانی کمونیستی زیان برساند. اگر دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خواسته باشد من مشورهٔ شان را پذیرفته هر آنچه رفقای شوروی بخواهند انجام خواهم داد.»

ما یک بار دیگر خطوط کلی حوادث آن روز را مرور کردیم و گفتیم که برای ما قابل درک بود و خیلی امکان میرفت که حوادث در ذهن شخصی که شوک عصبی دیده است، به شکل دگرگون بازتاب یابد اما تحریفاتی که توسط شاه ولی بیان شده بودند، باید اصلاح گردند. امین گفت که شاه ولی تقصیری ندارد چون آنچه را در دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. پیرامون حوادث شنیده بود به اطلاع سفرای کشورهای سوسیالیستی رساند و آنچه دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. شنیده بود گزارش خود وی (امین) بود. « اگر گزارش من به بوروی سیاسی و کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا. اشتباه بوده پس همه تقصیر از منست چون من حوادث را از روی باور و عقیدهٔ خود توضیح کردم. اگر حکم بر من مرگ باشد با وجدان راحت خواهم مرد چون مطابق با باورم عمل کرده ام. اگر رفقای شوروی آرزو داشته باشند پلنوم کمیتهٔ مرکزی را فرا میخوانم و از سمت منشی عمومی استعفا میدهم. آنها میتوانند کس دیگری را انتخاب کنند.»

ما یکبار دیگر تکرار کردیم که شاه ولی حقایق را تحریف کرده بود که باید تصحیح گردند. امین گفت: « اشتباه شاید در این بود که من رویداد واقعه را به دفتر سیاسی و پلنوم کمیتهٔ مرکزی به همین گونه گزارش دادم. باید این کار را نمیکردم، گرچه آنچه را که واقع شده بود، گزارش دادم. رفقای شوروی نقطه نظر دیگری دارند. من به باورهای شان و توجیه آنها از حوادث احترام میگذارم. ما به دوستان شوروی خود به نظر قدر می بینیم و آماده هستیم مشوره های آنها را در مورد اینکه در مسائل سیاست بین المللی و امور خارجی چه بگوییم و چه نگوییم، بپذیریم. در مورد آنچه واقع شد، تکرار میکنم که احساس ملامتی وجدان ندارم. من فقط از آنچه بر سرم گذشته بود و آنچه که باور دارم سخن گفتم، و تکرار میکنم که شاه ولی به این همه هیچ کاری نداشت.»

در برابر اصرار ما که باید شرح درست آنچه واقع شده بود داده شود، امین گفت: « آیا میخواهید که رفقای خود را یکجا فراخوانم و برایشان بگویم که همه آنچه شنیده اند با آنچه اتفاق افتاد مطابقت ندارد؟ من به رفقای شوروی احترام عمیق دارم و حاضرم هر آنچه آنها بگویند انجام دهم، لاکن آیا این کار درستی خواهد بود؟» ما یکبار دیگر تقاضا کردیم که تحریف حقایق توسط شاه ولی تصحیح گردد و اظهار داشتیم که همین اکنون تبصره ها و زمزمه هایی در مورد بیانات شاه ولی در برابر مجتمع دیپلوماتیک شنیده میشد. معلومات نامطلوبی که با واقعیت مطابقت ندارد میتواند به دست روزنامه نگاران غربی برسد و آنها فرصت را از دست نخواهند داد تا آن را در جهت اهداف خود به کار گیرند. امین گفت: « رفقای شوروی دلیلی برای پریشانی ندارند. بگذار مردمان واشنگتن بیایند و به چشم سر ببینند که نمیتوانند به دوستی ما خللی وارد کنند. دشمنان نگران هستند چون امید ندارند. من برای تان قول شرف میدهم که ما گام به گام بسوی کمونیزم راه می گشاییم. باید درمورد دوستی و

برادری کشورهای ما، خلقهای افغان و شوروی و احزاب کمونیست دو کشور هیچ تشویشی وجود نداشته باشد.» وی پیش نهاد کرد تا شورویها خود صورت داده شدهٔ حادثه را رد کنند و گفت که افغانها اعتراضی نخواهند داشت. ما یکبار دیگر اصرار ورزیدیم که تصحیح لازم باید صورت گیرد. امین گفت که موضوع را در جلسهٔ دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی به بحث خواهد گذاشت و از نتیجهٔ آن به ما گزارش خواهد داد .

امین حالت هیجانی داشت و در سراسر گفتگو پیرامون پیامی که از مرکز آورده بودیم با آواز بلند صحبت میکرد. حینی که از او جدا میشدیم اظهار داشت: « شاید در جریان گفتگوها خیلی بلند و با شتاب حرف میزدم، لاکن شما میدانید که من در کوهها بزرگ شده ام و کهزادان همین گونه سخن می زنند. »

اقامتگاه کی جی بی به روز ۲۹ اکتوبر گزارش داد که امین از بازتاب رهبری اتحاد شوروی در برابر بیانات شاه ولی وزیر خارجه که به سفرای کشورهای سوسیالیستی ایراد کرده بود، آشکارا نگرانی نشان داده است. وی در دیداری که به روز ۱۵ اکتوبر با نمایندگان کی جی بی شوروی داشت گفت که به نظر وی « رهبران شوروی به خاطر لحن صحبت من با سفیر شوروی پوزانوف و رفقا پافلوفسکی، گوریلوف و بوگدانوف، حینی که از شاه ولی دفاع کردم و همه تقصیر را به عهده خود گرفتم، از من آزرده شده اند.» در جواب به وی گفته شد که رهبری شوروی نمیتوانست یک حقیقت جدی مانند تلاش هایی را نادیده بگیرد که در بیانیهٔ شاه ولی برای زیر سایه قراردادن نقش اتحاد شوروی و به گونه یی پیونددادن جانب شوروی با حوادث روز ۱۴ سپتمبر خانهٔ خلق صورت گرفته بود، و اینکه مسخ نقش نمایندگان شوروی در این حوادث در سند محرم دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. نیز تذکر یافته بود.»

اقامتگاه کیجیبی با نقل قول از منابع افغانی خاطرنشان ساخت که امین برای مدتی وضعیت دوستانه در قبال اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن را نگه خواهد داشت اما در عین حال فرضیهٔ خود درمورد مسئولیت مساوی شخصیتهای افغانی و مشاورین شوروی در قبال وضع کشور را فعالانه پیش می کشید.

***

129- Fikrat Ahmmdjanovich Tabeev، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، از دسمبر ۱۹۷۹ به بعد سفیر اتحاد شوروی در افغانستان (یادداشت ویرایشگر نسخهٔ انگلیسی)

130- DB.Rurikov

ادامه دارد...

***

جنایت کارترین پدیده سرمایه داری است.
سرمایه خفاش خون آشام سیری ناپذیر است.
مارکس

26

د امیرالمومنین په کارونو او فرمانونو باندې بحث !

لطفاً راته ووایئ چې په کابل کې د ۴۰۰۰ ملایانو د غونډې نتیجه څه شی وه؟

- آیا خلکو د ملا هیبت الله مخ ولید؟

- آیا د غونډې ټول جریان عامو خلکو ته د تلویزیونو له لارې خپور کړل شو؟

- آیا پدې تیرو پنځو کلونو کې د خلکو په هغو مشکلاتو کوم چې د امارت د حاکمیت سره خلک ور سره مخامخ شوي دي، خبرې وشوې؟ پدې هکله کومې فیصلې وشوې؟

- د غونډې مطلب خو د امیرالمومنین په کارونو او فرمانونو باندې بحث وو. نو ایا دا بحث وشو؟ د علماوو لخوا د کومو تغیراتو وړاندیز وشو؟

- آیا د هیواد د نیم نفوس د تعلیم او د کار څخه د ممانعت په هکله خبرې وشوې؟ د خبرو اترو نتیجه څه شی وه؟

- آیا د خلکو د بیکارۍ او فقر په هکله بحث وشو؟ پدې هکله کوم تدابیر ونیول شول؟

- دا چې تر اوسه پورې کار اهل کار ته ندی سپارل شوی، آیا علماوو خپل تشویش اظهار کړ؟ پدې هکله کومې فیصلې وشوې؟

ما خو چې ځینې لنډې خبرې واوریدې، ټول هماغه یو طرفه زړې خبرې وې داسې چې، امیر د پیغمبرې او خدایی مقام لرې، هیڅوک یې باید د پوښتنو سره مخامخ نکړي. هرڅه چې امیر وایي هغه د پیغمبر او د خدای خبرې دي، ځوک وړاندې انتقاد نشي کولی. هرڅه شرعي دي، ځوک یې چې نه مني هغه به شریعت نه مني. او په آخر کې د امیر صفتونه او امیر ته د (شیخ الاسلام) مقدس مقام هم ورکړل شو.نیوهیږم چې دا غونده به د خلکو په مشکلاتو، فقر، بیکارۍ، بې تعلیمۍ او د روان ذلت ژوند باندې څه مثبت اثر وکړي؟



27

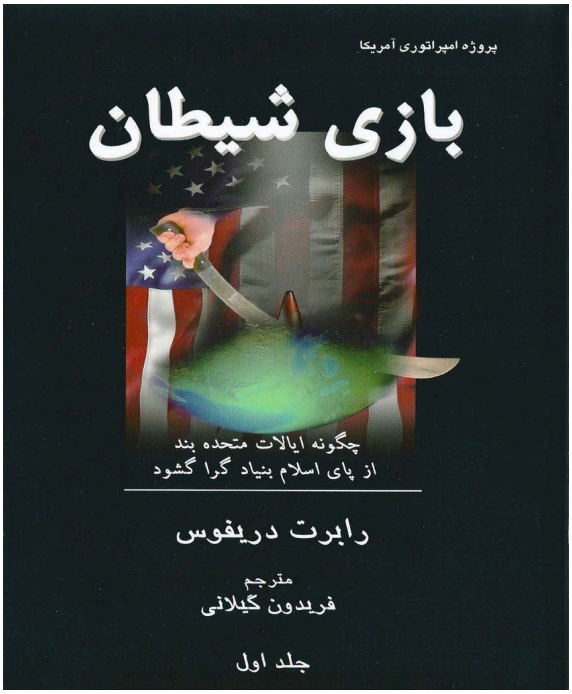

پروژه ی امپراتوری آمریکا
بازی شیطان
جلد اول

7

آیت الله و شاهزاده

مردی که سنگ بنای « اقتصاد اسلامی » را گذاشت ، محمد باقر صدر آخوند شیعه ی عراقی ، بزرگ خاندان صدر و از منسوبان نزدیک آخوند مقتدا صدر بود که لشکر مهدی او در سال 2003 به عنوان نیروی قدرتمندی در عراق ظاهر شد. عقاید آیت الله صدر، بستر توجیه نظری را برای سیاست اقتصادی اسلامیست ها فراهم آورد. در سال 1960 ، آیت الله محمد باقر صدر کتاب «اقتصاد ما» را نوشت که برای نظریات اقتصاد اسلام بنیاد گرا ، تبدیل به انجیل مقدس شد . کتاب « بانکداری مضاربه ای در اسلام » این آیت الله که در سال 1973 درآمد ، يكي از نخستين آثار قطوری بود که پایه هاي بانکداری اسلامی را تفسیر می کرد. (17) این هر دو کار، از اسناد بنیادین طرفداری از سرمایه داری کلان ، ضدیت مسلحانه با سوسیالیست ها و ، اقتصاد سیاسی اسلامیست ها به شمار می روند. باعث تعجب نیست که همین آیت الله محمد باقر صدر ، ضمنا در دهه ی پنجاه به ایجاد يك حزب زیرزمینی و تروریستی اسلامی به نام الدعوه دست زد . حزب الدعوه به مثابه نیروی ضد کمونیست در بغداد تاسیس شد و دانشجویان محافظه کار عراقی را در محیط دانشگاه ها علیه مارکسیست ها بسیج کرد . این جریان ، بعدها بنا به گزارش های متعدد ، کمک های محرمانه ای از ساواک (سازمان امنیت) رژیم پهلوی دریافت کرد تا به تخریب حزب بعث عراق دست بزند و دهه ها به بمب گذاری و قتل رهبران عراقی بپردازد. همکار آیت الله محمد باقر صدر در ایجاد حزب الدعوه ، آیت الله محسن حکیم بنیانگذار سلسله ی دیر پای بنیاد گرائی سیاسی بود که تخم و ترکه اش از مجرای شورای عالی انقلاب اسلامی عراق (SCIRI) در سال 2003 در دولت دست نشانده ی ایالات متحده نیز شرکت کردند . صدر و حکیم ، با همکاری هم ، در اواخر دهه پنجاه ، طیف راست اسلام سیاسی را در عراق سازمان دادند . آنچه این دو آیت الله را بر آن داشت تا جنبش خود را سازماندهی کنند ، رشد فعالان جنبش چپ در عراق و قدرت حزب کمونیست عراق بود. کمونیست ها و نیروهای چپ ، در میان شیعیان عراق که از حقوق مدنی و امتیازات سیاسی محروم بودند و در واقع از حد اقل آزادی های اجتماعی برخوردار نمی شدند ؛ بخصوص در میان انبوهی از پا برهنگان و زاغه نشینان بغداد ، قوی ترین نیرو بودند . بنا به گزارش یکی از مقام های پیشین سی آی ا، « در این دوره ، عضویت در سازمان های چپ گرای عراق آنقدر وسیع بود که يكي از نویسندگان همان دوره ، حزب کمونیست عراق را تنها حزب قدرتمندی می داند که محرومان شیعه را نمایندگی می کند. »(18) آنچه باعث وحشت آیت الله صدر و حکیم شده بود ، این بود که صدها جوان شیعه ؛ بخصوص در محیط دانشگاه ها ، پیوند خود را با اسلام می گسستند و به سوسیالیست ها ، حزب بعث و نیروهای طرفدار ناصر می پیوستند . حزب الدعوه به رهبری مهدی حکیم پسر آیت الله حکیم « در صفوفی محکم سازماندهی شده بود ... حزب در خفا ، با هسته های کوچک ، با نام های مستعار و نوعی هیرارشی سفت و سخت عمل می کرد.»(19)

بسیاری از سران روحانیت عراق ، پیوند های دیرینه ای با سرویس اطلاعاتي بریتانیا داشتند. بیش از یک قرن ، لندن روابط تنگاتنگی را با آخوند های شیعه ی عراق و ایران ، بخصوص در شهر مقدس نجف ، سازمان داده بود. (بیهوده نبود که در سال *2005* که دو سال از اشغال نظامی عراق توسط ایالات متحده و بریتانیا می گذشت ، هینتی از جانب جمهوری اسلامی ایران محرمانه برای مذاکره با آیت الله سیستانی به نجف رفت . بعد که خبر برملا شد ، دولت بریتانیا رسما اعلام کرد که به درخواست دولت فخیمه هیئت ایراني به نجف رفته بوده . این ، در حالی بود که پیش از حمله ی خونین ارتش آمریکا به نجف و درگیری آنان با نیروهای مقتدا صدر که حتی منجر به ورود آنان به حرم امام علی و آسیب دیدن گنبد مقبره ی او شد ، دل آیت الله سیستانی ناگهان درد گرفت و برای معالجه فقط به لندن رفت و پس از آن درگیریهاي خونین برگشت و دستور آتش بس داد! . و بیهوده نبود که در اواخر ماه مه *2006* که طبل های جنگ علیه مردم ایران به صدا درآمده بودند ، منوچهر متکی وزیر امور

خارجه ی جمهوری اسلامی ، بدون مقدمه برای ملاقات با آیت الله سیستانی به نجف رفت . این ، در حالی بود که حامد کرزای رئیس جمهوری آمریکایی افغانستان ، ناگهان به تهران رفت و مورد استقبال برادرانه ی ! محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری برگزیده ی سید علی خامنه ای رهبر مذهبی حزب الله حاکم بر ایران که زیر عمامه اش همان : ساخت بریتانیا نوشته شده است ، و نیز خود او قرار گرفت. در ادامه این بازی علنی ، اول نخست وزیر و بعد جلال طالبانی رئیس جمهوری دست نشانده ی آمریکایی نیز به ایران رفتند و همان گونه مورد استقبال گرم حکومتی قرار گرفتند که ظاهرا خود را در تخاصم با ایالات متحده نشان می دهد. – م)

از سال 1852 تا اوایل دهه ی پنجاه ، امپراتوری انگلستان به وسیله اینتلیجنت سرویس و از طریق مکانیسم مالی ظریفی که موقوفات هندوستان بود ، به صدها آخوند شیعه که در نجف و کربلا در لیست حقوق بگیران انگلیس بودند ، مواجب می داد .(20)

(موقوفات منطقه ی اود *Oudh* در هندوستان که با منطقه ی آگرا *Agra* استان های متحد اوتار پرادش *Pradesh Uttar* را می ساختند و منابع هنگفتی از موقوفات داشتند که هزینه ی آخوندهای عراق و ایران و سایر نقاط را که مزدوران علنی سرویس اطلاعاتي بریتانیا بودند ، تامین میکرد. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به کتاب توسعه ی مدرنیسم و اسلام گرائی در ایران و ترکیه ، تالیف پروفسور دکتر رضا آیرملو استاد جامعه شناسی دانشگاه گوتنبرگ سوئد – م)

پس از سرنگونی شاه انگلیسی ی عراق در سال 1958 ، بسیاري از این آیت الله ها شروع کردند به سازماندهی علیه نیروهای چپ و حزب کمونیست عراق . در جریان همین سازماندهی بود که حزب الدعوه ی اسلامی ، در پیوندی مستقیم با اخوان المسلمین مصر ؛ و علي رغم آن که اخوانی ها به خلاف عراقی ها سنی بودند ، بنیانگذاری شد.(21) در سال 1960 ، اعلامیه ی مشترک سنی - شیعه که پدیده ای به نام حزب اسلامی را نمایندگی می کرد ، منتشر شد که حامل حمله ای سخت به دولت عراق و متحدان کمونیست آن دولت بود. زیر اعلامیه را آیت الله حکیم امضا کرده بود . اسحق نقاش مولف کتاب « شیعیان عراق » می نویسد : « آیت الله حکیم نه تنها در آن اطلاعیه از دستورالعمل حمله نظامی پشتیبانی کرد، بلکه خود او در مقام مرجع مذهبی ، به نام خود فتوای حمله به کمونیست ها و دار و ندار آنان را که مغایر با اسلام می پنداشت ، صادر کرد.»(22)

سازندهی ضد کمونیستی و نظریه پردازی اقتصادی دو آیت الله شیعه ی عراقی ، الهام بخش بت شکن جوان سعودی ، شاهزاده محمد آل فیصل فرزند ملک فیصل و برادر شاهزاده سعود ال فیصل در مصر ، مردی که بیشتر از همه کار را شروع کرد ، احمد ال نجار ، بانکداری مصری بود که در آلمان آموزش دیده بود و در سال 1963 ، « بانک میت قمر » را ایجاد کرد که « نخستین بانک اسلامی در مصر وجهان» (23) تعریف شده است.

« بانک میت قمر » با کمک های بانکداری آلمان ، از طریق خانواده ی نجار و با حمایت نیروهای درونی سرویس اطلاعاتی – امنیتی مصر شروع به کار کرد . این عمل ، مخفیانه انجام شد . به وزیر امور خارجه عربستان سعودی شد تا نخستین امپراتوری بانکداری اسلامی را بنا نهد . شاهزاده محمد که معروف به « شاهزاده ده عشری » ، بنیانگذار « گروه فیصل » و پایه گذار شبکه جهانی بانک های اسلامی بود،به همراه « صالح کامل » برادر زن ملک فهد پادشاه آینده سعودی و بیلیونری که امپراتوری بانکی « ال برکا» را ایجاد کرده بود ، پیشتاز توسعه ی برق آسای اقتصاد اسلامی شد.

شاهزاده محمد آل فیصل،صالح کامل و متحدانشان ، نه تنها بانی ی جنبش بانکداری اسلامی بودند،بلکه چهره ی خاورمیانه را تغییر دادند. همه ی بانکداران اسلامی سیاسی نبودند، و حتی فقط معدودی شان تمایلی نسبت به ریشه های طیف راست خشونت گرای اسلامی داشتند ، با این حال اما ، در عمل جدا کردن شان از بقیه دشوار بود. بعضی حلقه های بانکداری اسلامی را مسلمانانی اداره می کردند که فعال نبودند و فرصتی پیدا کرده بودند تا مال اندوزی کنند. انبوهی از ایشان اما ، فعالانی بودند که می خواستند اسباب پیشرفت اسلام سیاسیی نظامی را فراهم آورند ، و هم ایشان بودند که از بانک هاشان برای حمایت از اخوان المسلمین و هم پیمانانش استفاده می کردند . تازه ، هنوز دیگرانی بودند که یا به ایجاد بانک اسلامی می پرداختند ، یا از بانک های موجود بهره می بردند تا جبهه ای به ظاهر صاف و ساده و بی آلایش برای تروریسم ، معاملات تسلیحاتی و سایر امور زیر جلکی ، خاننانه و کثیف بسازند. تفکیک این گروه ها ، برای سی آی ا و سیتی بانک امکان پذیر نبود . اغلب ، هر سه گروه در تماس نزدیک با هم کار می کردند و تشخیص این که کدام یک در کدام موقعیت قرار گرفته اند،دشوار بود . یعنی تمیز دادن دینداران، سیاسی ها و مرتکبین جرم، آسان نبود .

بسیاری از فعالان عمده ی اسلامیست چهار دهه ی گذشته ، در تنوری و عمل با بانک های اسلامی گره خورده اند و اغلب هم زیر چتر شاهزاده محمد ال فیصل بوده اند . خیلی هایشان هم به اخوان المسلمین وصل بودند . سید قطب ، تندرو مصری که در سال 1966 به دار آویخته شد ، کتاب « عدالت اجتماعی در اسلام » را نوشته است که در واقع مفاد برنامه ی کار مسلمانان بنیادگرا برای نگرش به نظریه ی اقتصادی است . یوسف ال قراداوی ، معلم مصری قوانین اسلامی که شیخ نشین وهابی قطر در خلیج را برپا کرد ، اعتبارنامه ی مذهبی خود را از کرسی نشینان هیئت های اجرائی بانک های متعدد اسلامی به دست آورد . محمد ال غزالی ، یکي دیگر از رهبران اخوان المسلمین مصر که بهشتی را در خلیج پیدا کرده بود ، مطالب بسیاری در مورد اقتصاد اسلامی نوشته است که از آن جمله می توان کتاب « اسلام و پرسش های اقتصادی » را نام برد.

مردم و به دولت مصر گفته نشد که قرار است این نهاد ، بانک اسلامی باشد .(24)

در آن زمان ، اخوان المسلمین در مصر دشمن کینه توز جمال عبدالناصر بود و نجار ؛ دست کم در منظر اجتماعی ، سعی می کرد از این جریان فاصله بگیرد و خودش را قاطی جنبش خشونت گرای زیرزمینی نکند.اما احمد ال نجار به طور یقین با اخوان المسلمین و جنبش مورد بحث رابطه ای تنگاتنگ داشت . در مقدمه ی کتابی که توسط جمال البنا ، برادر حسن البنا بنیانگذار

اخوان المسلمین نوشته شده ، از نجار به عنوان پیشتاز بانکداری اسلام یاد می شود و در آن می آید : « تفاوت میان دکتر نجار و سایر اقتصاد دانان در این است که او اقتصاد اسلامی را علم یا موضوع مطالعه تلقی نمی کرد ، بلکه آن را موجبی می دانست برای بیدار کردن مسلمانان و روشی در جهت رنسانس آنان . بنابراین ، به نظر او بانک های اسلامی پایگاهی برای انجام ماموریت الهی بودند .» (25) خود احمد

ال نجار می نویسد علتی که او نخستین بانک اسلام را بنا نهاد . « نجات هویت اسلام بود که داشت در جامعه محو می شد و زمینه را برای جایگزینی مارکسیسم آماده می کرد ». در همین متن ، احمد ال نجار سخت به جمال عبدالناصر حمله می کند و با اظهار تاسف و مویه می گوید که مصری ها « شرمسار اسلام اند و به سوسیالیسم و ناسیونالیسم غره شده اند.» با این حال ، نجار رو به جامعه می گوید ، « من نمی توانم مقاصد واقعی خود را بیان کنم . (26) اخوان المسلمین عمیقا در اقدام نجار دست داشت و بسیاری از اعضایش نخستین سرمایه گذاران کار گستاخانه ی او بودند. (27)

در سال 1967 ، روشن شد که اخوان المسلمین اساسا ابتکار عمل در « بانک میت قمر » را از دست داده ، و بانک تعطیل شده است . تجربه ی بانکداری اسلامی در مصر سال های 1960 « ناپایدار» بود. « منظر کهف » می گوید وقتی«طرفداران احیای اسلام و اعضای پیشین اخوان المسلمین به صورت مشتری و ودیعه گذار و احتمالا کارمند نفوذ کردند» (28) ، در اوج این نفوذ بانک میت قمر، ده شعبه و 250 هزار ودیعه گذار داشت . نجار در خاطراتش ناصر را برای از کار انداختن این بانک مورد سرزنش قرار می دهد . با از کار افتادن این بازو ، احمد ال نجار به سودان رفت و آنجا مورد استقبال اخوان المسلمین سودان قرار گرفت . نجار ، بخصوص با اشاره به همدم خود « حسن تورانی » رهبر اخوان المسلمین سودان که در اواخر دهه ی هفتاد به قدرت میرسد، (29) مینویسد : « جمعیت اخوان المسلمین در سودان ، اسلامی هماهنگ و طرفدار حقوق مدنی ی دموکراتیک بود. » زمانی که جعفر نمیری ؛ از وفاداران به ناصر ، دولت سودان را سرنگون کرد ، احمد ال نجار از آن کشور گریخت .

نجار به آلمان ، عربستان سعودی ، امارات متحده عربی و مالزی رفت تا بشارت بانکداری اسلامی را بگسترد. در سه دهه ی بعدی ، رفته رفته در همه جا کرکره ی بانک های اسلامی را بالا زد .« عبدالقادر توماس » بنیانگذار نشریه ی « امریکن جورنال آو اسلامیک فاینانس » (نشریه آمریکایي امور مالی اسلامی) و کسی که در امور مالی اسلامی در بحرین با سیتی بانک کار می کرد ، در باره احمد ال نجار می گوید : « او هر کسی را که به حرفش گوش میداد ، به ایجاد بانک های اسلامی تشویق می کرد.» آنگاه که سازمان کنفرانس اسلامی در سال 1975 با حمایت عربستان سعودی بانک توسعه اسلامی (IDB) را در جده ایجاد کرد ، احمد ال نجار نیز در آن حضور داشت . بانک توسعه اسلامی پدربزرگ بانک های اسلامی بود که با حمایت سخاوتمندانه عربستان سعودی ، لیبی ، کویت و امارات متحده عربی پدید آمده بود. متعاقب آن ، و به سرعت ، بانک اسلامی دوبی (1975) ، مرکز مالی کویت (1977) ، بانک اسلامی سودان (1977) ، بانک اسلامی اردن در امور مالی و سرمایه گذاری (1978) و بانک اسلامی بحرین (1978) تاسیس شدند .

زمانی که نجار توانست شاهزاده محمد آل فیصل و صالح کامل رئیس اطلاعات عربستان سعودی را متقاعد کند که باید ایجاد بانک های اسلامی را جدی بگیرند ، در واقع دستیاران مهم خود را پیدا کرد. توماس می گوید : « این ، همان آدمی بود که شاهزاده محمدال فیصل و مغز متفکرش صالح کامل طالبش بودند. درهمان گردهمائی دهه ی هفتاد شاهزاده محمدال فیصل بود که این چهره کشف شد. چون عقاید مشترکی داشتند، جذب نجار شدند . در جریان همان کنفرانس اسلامی جده ، اقدامات شان را شروع کردند و بسیاری از شرکت کنندگان در آن همایش ، با آنها به همکاری پرداختن .»(30) به گفته ی خود نجار ، برای نخستین بار شاهزاده محمدال فیصل را در همایش توسعه ی بانک های اسلامی ی اوائل سال های 1970 ملاقات کرده است. (31)

امپراتوری بانکداری اسلامی محمد آل فیصل ، با ایجاد بانک اسلامی فیصل مصر (FIBE) در 1976 پایه گذاری شد . در میان همه ی بانک های اسلامی ، این بانک به لحاظ تشکیلات و ساختار دقیق ، هیئت مدیره ی اسلامی داشت که اعضایش با دقت از میان روحانیون مصری دست چین شده بودند.

شاهزاده محمد آل فیصل، همچون این کانون بین المللی بانک های اسلامی را بنیان نهاد که کتاب راهنمای بانکداری اسلامی را تدوین کرد و بانی ی شبکه ای جهانی به نام « گروه فیصل » شد.

شاهزاده محمد آل فیصل ، همچون این کانون بین المللی بانک های اسلامی را بنیان نهاد که کتاب راهنمای بانکداری اسلامی را تدوین کرد و بانی ی شبکه ای جهانی به نام « گروه فیصل » شد. این گروه ، مشمول همه ، یا بخش هائی از بانک اسلامی اردن ، بانک اسلامی فیصل در سودان (1978) و مرکز مالی فیصل در ترکیه (1985) بود. در سال 1981 ، اجلاس سران بانک های اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی تشکیل شد که در جریان آن ، شاهزاده محمدال فیصل مرکز مالی اسلامی را (که به عربی می شود دارالمال الاسلامیه DMI) ، تشکیل داد که کمپانی غول آسائی بود و به مثابه مرکز اعصاب امپراتوری او عمل می کرد . بنیان دارالمال اسلامی در باهاماس (ایالات متحده) بود، مرکز عملیاتی اش در ژنو بود و شعبه هائی در ده کشور جهان ، از جمله بحرین ، پاکستان ، ترکیه ، دانمارک ، لوکزامبورگ ، گینه ، سنگال و نیجریه ، این مرکز را نمایندگی می کردند .(32)

در عین حال ، صالح کامل نیز امپراتوری خود به نام « گروه برکا »را برپا کرده بود. صالح کامل ،بیلیونر سعودی ، که از طریق ازدواج به خانواده سلطنتی نیزمنتسب بود،« سمیناری را ترتیب داد و پشتیبانی مالی کرد که در آن گروهی از اقتصاددانان و بانکداران ، با علمای اسلام به رایزنی پرداختند .»(33) این بیلیونر سعودی ، در الازهر مرکز هزار ساله ی آموزش های اسلامی قاهره ، « مرکز صالح کامل برای مطالعات اقتصاد اسلامی » را تاسیس کرد. مدیر عامل « شرکت سرمایه گذاری و توسعه ال

برکا » یکی از اعضای سرشناس اخوان المسلمین بود. (34) این کمپانی در سودان ، ترکیه و سایر نقاط شعبه هائی داشت که تنگاتنگ با اخوان المسلمین کار می کردند .

در خلال دهه های هفتاد و هشتاد ، دارالمال اسلامی و ال برکا ، متحدان قدرتمندی در لندن ، نیویورک ، هنگ کنگ ، سوئیس و مراکز پولی خارج از کشور ، مثل باهاماس و جزایر « کی من» پیدا کردند . ابراهیم کامل معاون دارالمال اسلامی،در یک کنفرانس بانکداری اسلامی در« بادن بادن » آلمان ، گفت وجود دارالمال اسلامی در بخش عملیاتی ژنو ، مدیون کمک های « پرایس واترهاوس » است : « این پرایس واترهاوس بود که پس از سالها مطالعه درباره ی ما ، بانکداری اسلامی را به کمیسیون بانکداری سوئیس توضیح داد ». ده ها کنفرانس در مراکز پولی غربی برپا شد و سرانجام انستیتو های دانشگاهی معتبر وارد عمل شدند. رفته رفته، حتی دانشگاه هاروارد ، از طریق « برنامه اطلاعات هاروارد در مورد پول اسلامی » به این جریان پیوست . غربی ها و حلقه های بانکداری اسلامی ، از این مرکز حمایت می کردند .

بانکداری اسلامی باعث ایجاد مکانیسمی شد تا بتواند ثروتمندان محافظه کار،فعالان اسلامیست و علمای حقوق طیف راست اسلامی را در فضائی که باعث تقویت هر سه گروه می شد ، دور هم جمع کند . بانکداری اسلامی ، موتوری را حاضر و آماده کرد تا جریان بیداری اسلام را به حرکت در آورد . در جریان جنگ سرد ، هیچ اندیشه ای وجود نداشت تا به این درک منتهی شود که بانکداری اسلامی ممکن است ضربه های زیان بخشی به جوامع خاورمیانه بزند ، و این که حتی این تیر ممکن است برگردد و به سینه ی غرب کمانه کند « . تیمور کوران » نویسنده ی ترک کتاب « اسلام و ثروت » ، حالا به این نتیجه رسیده است که اقتصاد اسلامی « باعث گسترش ضد تجدد و ضد جریان جاری تفکر غربی در سراسر جهان شده است. » (35)

روشن ترین توضیح در این باره که چگونه بانکداری اسلامی به صورت نقطه اتکائی برای رشد و توسعه ی اسلام سیاسی در آمد ، در نوشته ی منظر کهف اسلامیست تندرو سوریه ای مشاهده می شود . منظر کهف که دکترایش را در اقتصاد از دانشگاه یوتا گرفته ، فارغ التحصیل دانشگاه دمشق است و در زمینه فقه اسلامی مطالعاتی دارد . از سال 1975 تا 1981 ، منظر کهف مدیر امور مالی جامعه ی اسلامی در شمال آمریکا بود . این جامعه ی بنیادگراي شبه نظامی ، سازمانی بود در ایندیانا که با اخوان المسلمین رابطه ای تنگاتنگ داشت . منظر کهف پس از مدت کوتاهی که به عنوان بانکدار در نیویورک کار کرد ، به جده رفت تا از سال 1985 تا 1999 برای « انستیتو مطالعه و آموزش اسلامی توسعه بانک اسلامی » کار کند . از آن زمان به بعد ، کهف مشاور و محقق موسسه ی مالی اسلام در کالیفرنیا است ، و در این زمینه بسیار نوشته است.

در تحقیقاتی که او در سال 2002 به مجمع بانکداری و امور مالی اسلامی دانشگاه هاروارد ارائه داده ، توضیح می دهد که چگونه بانک های بزرگ اسلامی باعث ایجاد وحدت سیاسی – اقتصادی با علمای اسلام شدند .

در نیمه ی دوم دهه ی هفتاد ؛ تقریبا در خلال مقدمات تاسیس بانک های اسلامی در مصر و اردن ، رابطه ی رسمی و منظمی میان بانکداران و علمای اسلام برقرار شد .

وقتی نخستین نطفه های سرمایه گذاری های جهانی اسلامی بسته شد ، اگرچه این روش های جدید با مدیریت بانک های غربی ، واسطه ها و مراکز مالی پدید آمده بودند ، باید علمای اسلام را هم در هیئت مدیره خود منظور می کردند تا مشروعیت قابل قبول حاصل شود . سمینارها ، ملاقات ها، کنفرانس ها و سمپوزیوم هائی از آن پس در اواسط دهه ی هفتاد در چهار گوشه جهان تشکیل شدند که باعث تحکیم روابط دو طرفه ی این وحدت میان بانکداران اسلامی و علمای اسلام شدند . این اتفاق و همکاری دو طرفه ، منجر به کار مشترک شد. از نظر علمای اسلام ، این همکاری جدید ، آنان را درست در زمانی که به جلوه کردن نیاز داشتند ، به جلو صحنه ی سیاسی سوق می داد و باعث ارتقای این حرکت می شد ... این اتحاد عمل ، همچون این درآمد جدیدی را برای علمای اسلامی تامین می کرد و دریچه های زندگی تازه ای را به روی شان می گشود که مشتمل بر سفرهای هوائی ، گاهی پروازهائی با جت های خصوصی ، اقامت در هتل های پنج ستاره ، قرار گرفتن در مرکز توجه رسانه های خبری ، ارائه ی طریق ایشان به مردم مرفه و بانک های اقتصادی ؛ که برای شنیدن سخنان شان سر از پا نمی شناختند ، و دریافت دستمزدهای کلان برای تحقیقات فقهی می شد ... این علما ، در چنین وحدت و رابطه ای ، در کشور خود با عزت و احترام شهرت پیدا می کردند و حتی در آن سوی مرزها ی خود هم ، چنین امتیازی داشتند .

این وحدت ، روابط سیاسی حسنه ای میان جنبش اسلامی و دولت های کشورهای اسلامی ، بخصوص در کشورهای عربی ، به وجود می آورد. *(36)*

منظور منظر کهف از این روابط حسنه ، اسلامیزه کردن جامعه ی سیاسی و مدنی در جهان اسلام است . کهف می افزاید که علمای اسلام را برای هیئت های مشورتی و سایر منصب ها ، با دقت کامل از میان روحانیون دست چین می کردند . از آنانی که خیلی تند رو بودند و دولت های میانه رو و بانک های غربی در پذیرفتن شان مشکل داشتند ، پرهیز می کردند . در همان حال « علمای مورد قبول این دولت ها » مورد استقبال قرار می گرفتند. (37)

این جریان ، باعث ایجاد طبقه ی جدیدی از ثروتمندان طیف راست اسلامی شد که به پول و رسانه های خبری دسترسی داشتند .

عنوان بعدی

بیابانی شدن کویت

***

17 . Hanna Batatu ، « جنبش های زیرزمینی شیعه در عراق »، میدل ایست جورنال (پائیز 1981) ، 4 ص. 578 .

18 . Graham Fuller & Rend Rahim Francke ، شیعه عرب : مسلمانان فراموش شده ،

(نیویورک : Palgrave / St. Martin,s Press, 1999) ص.

47 . Fuller ، افسر سابق سی آی ا ، مدافع شفاهی اسلام بنیادگرا است

. Francke ، رئیس سابق بنیاد عراق ، در دولت موقت پس از صدام

حسین به نخست وزیری ایاد علوی در سال 2003 ، نخستین سفیر عراق در ایالات متحده نامیده می شود .

19 . همان ماخذ ، ص. 48 .

20 . برای برگزاری کامل میراث Oudh ، به کتاب شیعیان عراق Yitzhak Nakash (اسحاق نقاش) نگاه کنید . (پرینستون ، نیوجرسي : . انتشارات دانشگاه پرینستون ، 1994) ، صفحه های 211 تا 219 .

21 . Fuller & Francke, .ص 48

22. نقاش ، ص. 135

23 . سامر سلیمان ، « مدل بانکداری اسلامی در مصر ، » در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 267 .

24 . سلیمان ، در کتاب هنری و ویلسون . ص. 267 .

25 . جمال البنا ، مقدمه ، در کتاب منتشر نشده احمد ال نجار ، به ترجمه ی روباح الفتوح و عبدالقادر توماس .

26 . نجار ، در کتاب منتشر نشده نجار ، فصل سوم .

27 . محمد مالی ، « مضامین و محتوی اسلام مالی در اردن » (رساله ای که برای همایش سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه در سال 2001 فراهم آمده بود . محل همایش : دانشگاه تگزاس ، آستین .)

28 . منظر کهف ، « طلوع قدرت جدید وحدت ، » در کتاب هنری و ویلسون ،ص 19.

29. نجار ، دست نوشته ی منتشر نشده ، فصل 4 .

30 . مصاحبه باربارا دریفوس ، آگوست 2004 ،

31 . نجار ، دست نوشته ی منتشر نشده ، فصل 9 .

32 ، Richard Labevire دلار برای ترور : ایالات متحده و اسلام (نیویورک : انتشارات 2000 ، Algora) ، ص. 240 .

33 . کهف ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 24 .

34 . Andre Stiasen » ، سیاست های سپرده مالی : دارائی اسلامی در سودان ، 1977 – 2001 . » در Clement & Henry ، ص. 157 .

35 . نیویورک تایمز ، 12 آگوست 2004 .

36 . منظر کهف ، « چرخش های استراتژیک در جنبش بانکی و مالی اسلامی ، » (رساله ای که به مجمع هاروارد در باب وضع بانکی و مالی اسلامی ارائه شده . دانشگاه هاروارد ، 6 . 7 آوریل 2002)

37 . همان ماخذ .

28

اروپا پشت در؛ وقتی تصمیم‌ها جای دیگری گرفته می‌شود

سه ابرقدرت گرد آمده‌اند و تصمیم‌های آن‌ها سرنوشت اوکراین و اروپا را نیز تعیین خواهد کرد؛ اما چرا برای اروپا صندلی‌ای در نظر گرفته نشده و پشت در نگه داشته شده است؟

سخن معروفی از هنری کیسینجر نقل شده است که وقتی از او پرسیدند چرا با اروپا صحبت نمی‌کند، پاسخ داد:

«شماره تلفن اروپا چیست؟»

منظورش این بود که هیچ فردی در آن سوی خط نیست که سخنگوی اروپا باشد. این جمله در دهه ۱۹۷۰ گفته شد، اما هنوز هم شخصیتی وجود ندارد تا از طرف اروپا سخن بگوید.

در واقع، آن زمان که آمریکا به عنوان «عامل آرامش‌بخش» از اروپا بیرون برود و ناتو از هم بپاشد، بعید نیست زخم‌های کهنه حاصل از رقابت‌ها و جنگ‌ها در اروپا، که بیشتر تاریخش در جنگ با یکدیگر گذشته (بغیر از زمانی که بیشتر جنگ را به مستعمره ها بردند.) دوباره سرباز کند. برای مثال، اگر آلمان به سمت ساخت بمب اتم به عنوان عامل بازدارنده در برابر روسیه برود، لهستان را که قربانی آلمان در جنگ‌های جهانی اول و دوم بوده، به وحشت خواهد انداخت؛ یا رقابت تاریخی میان آلمان و فرانسه دوباره زنده خواهد شد (اخیراً هم حزب راست افراطی در آلمان خواستار بازگشت دو ایالت آلزاس و لورن به آلمان شد). همچنین در مجارستان، که پس از جنگ جهانی اول دو سوم سرزمین و جمعیتش را از دست داد، میل به بازگرداندن آن سرزمین‌ها سر باز خواهد کرد و موارد بسیار دیگری از این دست.

به‌هرحال، در حال حاضر اروپا که به علت ناتوانی رهبرانش بیشترین ضرر اقتصادی را از این جنگ برده و خواهد برد، پشت در منتظر است تا ببیند چه تصمیمی درباره اوکراین گرفته می‌شود. البته اروپایی‌ها می‌توانند در این مسیر سنگ‌اندازی کنند و تصمیم‌ها را نپذیرند؛ در این صورت، ترامپ دستش را کاملاً از اوکراین خواهد شست و آن وقت اروپا می‌ماند و چالش‌های تنهایی‌اش.

البته درباره ایران هم صحبت خواهد شد و بسیار جدی هم صحبت خواهد شد. در این زمینه کمتر شکی است که چین و روسیه از ترامپ خواهند خواست که هرچه زودتر به جنگ پایان دهد و جام زهر شکست را، پیش از آنکه اقتصاد جهانی دچار رکود شود، سر کشیده و با ایران به صلح رسیده یا وضعیت کره شمالی - جنوبی را در ایران اجرا کند.

تصویر بزرگ روی دیوار در این دیدار نیز هشدار و پیامی در خود دارد و به جای تصویرسازی از امید و شادی و گل و بلبل، وضعیتی بحرانی و خطرناک هم محیط زیستی و هم ژئوپلیتیک را نشان می‌دهد.



محمود دلخواسته

29

باز هم کوچ اجباری !

منابع خبری از کابل گزارش میدهد :

۲۳ عقرب ۱۴۰۵

گزارش‌ها از شهرک امید سبز در غرب کابل نشان می‌دهد که فشارها بر باشندگان این شهرک برای تخلیه خانه‌های‌شان افزایش یافته و نزدیک به ۵۰۰ خانواده دستور تخلیه دریافت کرده‌اند.

براساس اطلاعات به‌دست‌آمده، روند تخلیه خانه‌ها و جایدادهای باشندگان به دستور مقام‌های وزارت عدلیه طالبان ادامه دارد و شماری از خانه‌هایی که تخلیه شده‌اند، در اختیار خانواده‌هایی از مناطق دیگر افغانستان قرار گرفته‌اند.

این اقدامات در حالی صورت می‌گیرد که ساکنان شهرک امید سبز می‌گویند خانه‌های خود را با سرمایه شخصی خریداری و آباد کرده‌اند و اسناد مالکیت در اختیار دارند؛ اما اکنون با تهدید از دست دادن سرپناه و سرمایه زندگی‌شان روبه‌رو هستند.

تعیین کرایه برای خانه‌های شخصی

در کنار دستور تخلیه، طالبان برای هر اتاق مسکونی در شهرک امید سبز ماهانه چهار هزار افغانی کرایه تعیین کرده‌اند. ماموران مسلح وزارت عدلیه با مراجعه به خانه‌ها، ساکنان را برای امضای اسناد مربوط به پرداخت کرایه تحت فشار قرار می‌دهند.

این تصمیم شامل مالکان و مستاجران خانه‌ها می‌شود و خانواده‌هایی که توان پرداخت این مبلغ را ندارند، با خطر تخلیه خانه‌های‌شان مواجه‌اند.

وزارت عدلیه طالبان پیش از این بیش از یک‌هزار و ۵۰۰ جریب زمین شهرک امید سبز را ملکیت دولتی اعلام کرده بود؛ تصمیمی که با اعتراض گسترده باشندگان روبه‌رو شده است.

افزایش هزینه‌های خدماتی و تغییر مدیریت شهرک

همزمان، هزینه‌های خدماتی شهرک نیز افزایش یافته است. باشندگان می‌گویند هزینه ماهانه چوکی‌داری و صفایی خانه‌ها از ۵۰۰ به یک‌هزار افغانی افزایش یافته و هزینه چوکی‌داری دکان‌ها نیز از ۲۰۰ به ۵۰۰ افغانی رسیده است.

همچنین هزینه‌های مربوط به فاضلاب، تنظیف و سرسبزی افزایش یافته و این در حالی است که به گفته ساکنان، خدمات ارائه‌شده با مبالغ دریافتی تناسب ندارد.

در همین حال، دفتر شهرک نیز در اختیار افراد وابسته به طالبان قرار گرفته و روند مدیریت و جمع‌آوری هزینه‌های خدماتی با تغییرات گسترده مواجه شده است.

بازداشت نمایندگان و افزایش فشار بر باشندگان

چهار تن از نمایندگان و متنفذان محلی شهرک امید سبز در ۱۸ عقرب پس از احضار به وزارت عدلیه طالبان، به بازداشتگاه ولایت کابل منتقل شده‌اند.

پیش از این نیز سه تن از نمایندگان باشندگان بازداشت شده بودند. منابع محلی همچنین از هشدار افراد وابسته به وزیر عدلیه طالبان به ساکنان درباره برگزاری تجمع‌های اعتراضی و رسانه‌ای کردن وضعیت شهرک خبر داده‌اند.

این اقدامات نگرانی‌ها درباره محدود شدن حق اعتراض و پیگیری قانونی مطالبات باشندگان را افزایش داده است.

نگرانی درباره جابه‌جایی خانواده‌ها و واگذاری خانه‌ها

یکی از نگرانی‌های جدی باشندگان، واگذاری خانه‌های تخلیه‌شده به خانواده‌هایی از مناطق دیگر افغانستان است. این روند در حالی ادامه دارد که شماری از مالکان اصلی هنوز برای حفظ خانه‌ها و جایدادهای خود تلاش می‌کنند.

همچنین موضوع جابه‌جایی اقارب و نزدیکان وزیر عدلیه طالبان در برخی شهرک‌های مربوط به این پرونده مطرح شده است.

قطع آب و برق و افزایش مشکلات معیشتی

در کنار این فشارها، نگرانی درباره دسترسی باشندگان به خدمات اساسی، از جمله آب و برق، نیز مطرح است. قطع یا محدودیت این خدمات می‌تواند مشکلات خانواده‌هایی را که با خطر تخلیه و افزایش هزینه‌های زندگی مواجه‌اند، بیشتر سازد.

مجموع این اقدامات، از تعیین کرایه برای خانه‌های شخصی و افزایش هزینه‌های خدماتی گرفته تا بازداشت نمایندگان و دستور تخلیه صدها خانواده، وضعیت نگران‌کننده‌ای را برای باشندگان شهرک امید سبز به وجود آورده است.

ساکنان این شهرک خواهان توقف تخلیه اجباری، بازنگری در تصمیم مربوط به ملکیت زمین‌ها، تأمین خدمات اساسی آب و برق، جلوگیری از افزایش غیرشفاف هزینه‌های خدماتی و آزادی نمایندگان بازداشت‌شده خود هستند.

آنان همچنین از نهادهای حقوق بشری و مراجع بین‌المللی می‌خواهند که وضعیت شهرک امید سبز را بررسی کرده و برای جلوگیری از نقض حقوق مالکیت و آوارگی خانواده‌ها اقدام کنند



30







استاد علی الهادی مدنی اسطوره بسکتبال افغانستان
به ابدیت پیوست !

با اندوه و درد بی پایان که خبر جاودانه شدن استاد علی الهادی مدنی را از فضایی مجازی فیسبوک دریافت کردیم . این خبر اندوهبار مانند تیری بر قلبهای ما اصابت نمود. استاد علی‌الهادی مدنی به تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۲۶ (مطابق با ۲۷ عقرب ۱۴۰۵) در شهر پرت (Perth) استرالیا ، پس از سپری کردن یک دوره بیماری، در شهر پرت در ایالت استرالیای غربی چشم از جهان فرو بستند.

علی الهادی مدنی مردی چند بعدی که کمتر کسانی از آن واقف اند، علی مدنی از تبار خوبی ها و ارزش های والای انسانی ، از جمله پیشکسوتان و مربیان ورزش بسکتبال افغانستان،استاد ورزیده و توانا در بخش ژورنالیزم، دوست زحمتکشان و مبارز خسته ناپذیر،عضو فعال سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" در کابل، خوش برخورد با چهره بشاش ، ظاهر و سیمای آراسته ، آرام ، صمیمی ، مسئولیت پذیر و از خود گذر، بود.

علی الهادی مدنی تا صنف دوازدهم در لیسه غازی درس خوانده،بعد از آن نظر به استعداد و علاقمندی که داشت شامل پوهنتون کابل پوهنځی ادبیات رشته ژورنالیزم شده ؛ بعد از ختم موفقانه با امتیازات بالا بصفت کادردرپوهنځی ژورنالیزم (پوهنځی ژورنالیزم کابل در دهه ۱۳۶۰ خورشیدی و پیش از مستقل شدن در سال ۱۳۶۵ خورشیدی به عنوان دیپارتمنت در چوکات فاکولته ادبیات فعالیت میکرد) به صفت استاد توظیف و ایفای وظیفه نمود .

استاد علی الهادی مدنی عضویت تیم ملی بسکتبال افغانستان ، مربی تیم ملی بسکتبال بانوان افغانستان ، مسئول و سرپرست فامیل (دو برادر و خواهر خود) را به علاوه از کار های سیاسی و سازمانی عهده دار بود که در تمام این عرصه درخشش فوق العاده داشت. با وجود این همه مصروفیت ها ما شاهد سفر های ورزشی اش با تیم ملی بسکتبال سالهای ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶ ، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵ و ۱۳۶ به کشورهای اتحاد شوروی سابق ، آلمان دموکراتیک، هنگری و بلغاریا بوده ایم .

هویت سیاسی استاد علی مدنی بنا بر مسئولیت پذیری و رعایت اصول مخفی کاری مانند هزاران عضو پراگنده دیگر "ساما" بعد از ضربت خوردن این سازمان انقلابی - مردمی و دستگیری رهبری و بنیانگذار آن رفیق مجید توسط نفوذی های "خاد" " کی جی بی" بطور مکرر و متواتر که سازمان " ساما " را از هم پاشاند ؛ تاکنون افشا نشده است ، در حالیکه جلسات و حلقات رفقا اکثرا در منزل شان واقع سرای غزنی (بین پل دکترمهدی و پل سرخ لب دریا) برگذار میشد کسانی که با این رفیق هم حلقه بودند (اندیوال شفیع ، اندیوال نجیب ، اندیوال قادر) و یک اندیوال که مسئولیت حلقه را داشت بنام (ا ص ح) ، اکثرا شب ها را تا دم دم صبح در زیر روشنی لامپا و الکین در منزلشان با بحث ها و مطالعه آثار کلاسیک و انقلابی سپری نمودیم . یاد آن شبها و وقتها هرگز فراموش شدنی نیست .

استاد علی مدنی مانند هزاران انسان دردمند جامعه ما بخاطر نجات جان برادران نوجوان و خواهری که مسئولیت شان بطور مستقیم بدوشش(چون مادر و پدر را قبلا از دست داده بودند) افتاده بود، و انهم در شرایط اختناقی مملو از جنگ ، خونریزی ، وحشت و دهشت ناگزیر شد ، به پاکستان مهاجر شود. مدتی را در اسلام آباد پاکستان سپری نمود ، ما

در پاکستان باهم در تماس بودیم و گاه گاهی با هم دید وادید های داشتیم. بعد از مدتی استاد علی الهادی مدنی به کمک و حمایت فامیل هایشان در استرالیا به صفت پناهنده قبول شد و پاکستان را ترک نمود . با تاسف بعد از این سفر بنابر مشکلات و ملحوظات نتوانستیم با هم ارتباط تامین کنیم .

با تاسف روز جمعه مورخ ۲۰ نوامبر از مجرایی فیسبوک مطلع شدیم که استاد علی الهادی مدنی در ایالت پرت (Perth) کشور استرالیا بود و باش داشته و نظر به پیام های از دوستان گرامی به اثر مریضی که عاید حالش شده بود به ابدیت پیوسته است . در ادامه بخاطر شناخت و درک بهتر استاد چند پیام از دوستان را نیز با خوانندگان گرامی شریک میسازم .

Wasse Bahadori :

استاد علی الهادي مدنی استاد دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون کابل هم صحبت و هم کلام و همنشین نه تنها پژوهشگر و گرداننده رادیو کوهسار که از شهر پرت کشور استرالیا انتشارات خود را به هموطنان می رساند و چندین برنامه با ایشان اجرا نمودم. انسان فرهیخته و ورزشکار بسکتبال تیم ملی افغانستان و پوهنتون کابل و ترینر ورزیده واقعا قلب ما را داغدار ساخت. یکبار دیگر وفات این بزرگان دانش و مدرسان فرهیخته را برای همه دوستان و شاگردان و خانواده های محترمشان صبر و تسلیت می گویم.

Aref Farman :

استاد علی مدنی! مردی از تبار خوبی ها و ارزش های والای انسانی وقتی میگذرد، انگار هستی از نبودش به غم و کمبودی دچار میشود. باری من در سه سفر در شهر پرت استرالیا این عزیز بزرگوار را بار بار به زیارت نشستم. از وجودش فقط فیض و برکت می بارید، در همه جا و همگان از او تعریف و تمجید میکردند. هیچ خانه ای نبود که کمک و معاونت او به آنجا نرسیده باشد. او به تنهایی خودش یک شهر را کمک رسانی میکرد. مردی از قبیله ای خوبی ها یاد و نامش را ماندگار کرد و خودش پرواز ملکوتی نمود. بدینوسیله برای تمامی دوستدارانش ، خانواده ای عزیزش، شاگردانش و همگان تسلیت عرض میدارم و بردباری آرزو میکنم. این بزرگمرد را نمیتوان از یاد برد. حضورش حتی در نبودش ملموس است! 21 نوامبر 2026 میلادی

Amin Walipoor :

استاد علی الهادی مدنی ورزشکار ورزیده بسکتبال افغانستان در اواخر دهه پنجاه و شصت شمسی نسبت مریضی که عاید حالش گردیده بود داعی اجل را لبیک گفته درایالت (پرت Perth) کشور استرالیا دیروز به حق پیوست .

علی الهادی مدنی از لیسه غازی فارغ و شامل رشته ژورنالیزم فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید.علی مدنی سفر های ورزشی اش با تیم ملی بسکتبال سالهای ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۸، ۱۳۶۱ ،۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ به کشور های اتحاد شوروی سابق،آلمان دموکراتیک،هنگری وبلغاریا بوده است .

روحش شاد و یادش گرامی به فامیل گرامی و دوستان شان تسلیت عرض میدارم.

Neema Soratgar :

استاد علی مدنی سالیان متمادی به‌عنوان مربی تیم ملی بسکتبال دختران افغانستان خدمت کردند. من نیز بیش از سه سال افتخار شاگردی و تمرین زیر نظر ایشان را در تیم ملی دختران از صنف یازدهم داشتم.

ایشان مربی‌ای جدی، متعهد و در عین حال خوش‌برخورد بودند که همواره با نظم، دلسوزی و مسئولیت‌پذیری به تربیت و پرورش ورزشکاران می‌پرداختند.

خاطرات و آموزه‌های ارزشمند ایشان همواره در یاد شاگردان شان باقی خواهد ماند.

علی ، رفیقِ روزهای سخت و هم‌قدمِ آرمان‌های مشترک؛ باور رفتنت سخت است. تو نه فقط یک همراه در مسیر، که دوستی بی‌تکرار و انسانی شریف بودی. یادت در قلب ما و راهت در اندیشه‌هایمان زنده خواهد ماند. رفیقِ دیرینم؛ جایت در میان ما و در تمام لحظه‌هایی که برای فردایی بهتر کنار هم بودیم، خالی است. صداقت، وفاداری و دغدغه‌مندی‌ات هرگز از خاطر ما نخواهد رفت.

درگذشت اندوه‌بار دوست عزیز و رفیق هم مسیرمان، زنده یاد استاد "علی مدنی" ، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای تمام کسانی است که با منش انسانی، صداقت و تعهد او آشنا بودند. فقدان این رفیق وفادار را به خانواده محترم ایشان به ویژه عقیل مدنی ، رضوان مدنی ، خواهر مهربانشان و تمامی دوستان و علاقه مندان صمیمانه تسلیت می‌گوییم. یاد و نامش همواره جاویدان باد.

بدرود رفیق، آرام بخواب

فرستنده : انجنیر ش . خ

۲۹عقرب ۱۴۰۵ خورشیدی مطابق با ۲۰ نوامبر ۲۰۲۶ میلادی

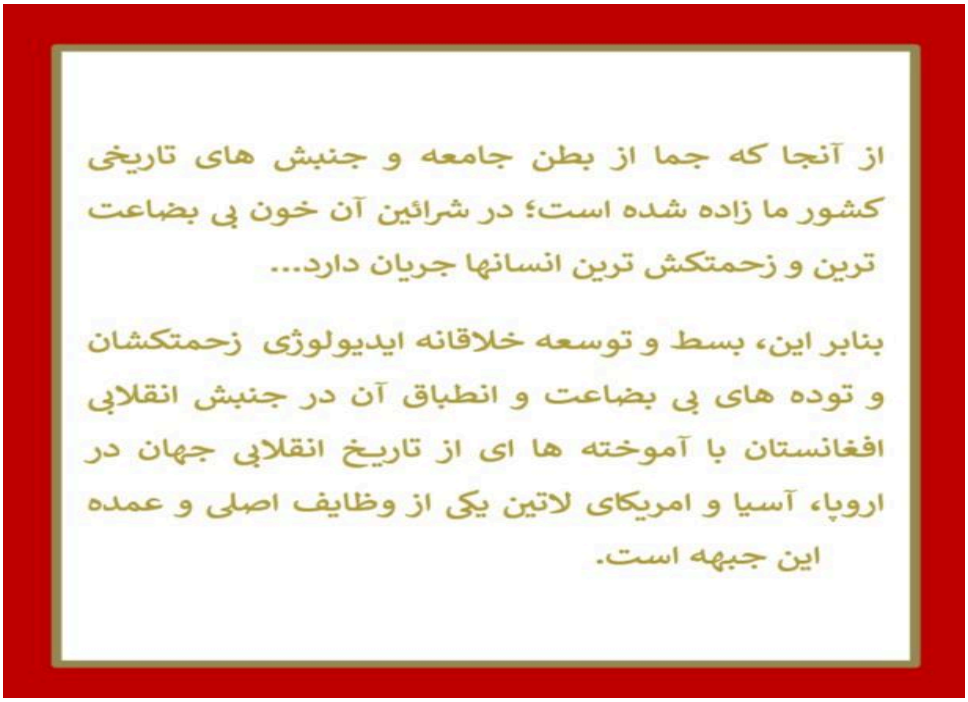

ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmainpf.com

وبسایت :

http://www.afghanpf.com

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان " جما" Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان " جما" Afghanistan People's_Front

گروپ اموزش و پرورش جوانان "جما"

.